



توطئه دولت ترکیه علیه مخالفین سیاسی خود را خنثی کنیم
گفتگوی نشریه نینا با آسو سهامی

صفحه ۴



درد "اتحاد" ناسیونالیست های کرد

به بهانه مشکل جریان مهدی و عمر ایلیخای زاده

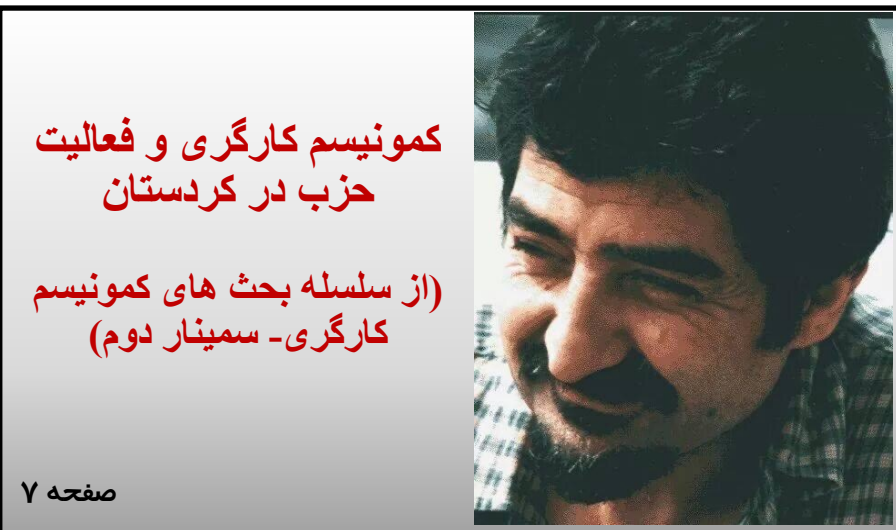
محمد فتاحی

در گرماکرم رسوایی های باند مهدی به دلیل قتل و ترور پیشمرگان ناراضی در اردوگاه شان، سران این باند ساده لوحان صفوف خود را دلداری میدادند که هیاهوی "دشمن"، یعنی حزب ما و کمونیست هایی که روی افشای این جنایات تمرکز کرده و جامعه را در جریان گذاشتند، ناشی از نگرانی آنها از اتحاد مجددشان است. قرار بود تا نوروز "خرده کاری ها" تمام و جشن اتحاد برگزار شود! کار به جایی رسید که شیرینی پخش کردند، مژده دادند و جشن گرفتند و هیاهوی اتحاد راه انداختند، لیستی طولانی از جریانات مشابه خود را به جشن اتحادشان دعوت کرده و پیام های تبریک متعدد دریافت کردند و زخم بی آبروی شان را "التیام" بخشیدند. امروز کسی که برمیگردد و آن همه هیاهو و دروغ و عوامفریبی را باور کرده بود، تازه متوجه میشود که ماهیت اینها را واقعا نشناخته است.

احتمالا در این فضای در هم و برهم جهان امروز، همه علاقمندان مربوط به این موضوع، تمام ماجرا را فراموش هم کرده اند، این یادداشت سراغ درد بی درمان اینها میرود و علل شکست پشت شکست، و رسوایی ادامه دارشان را مرور می کند و علت ناکامی در برگزاری کارنوال شان را بازگو می کند.

در دنیای واقعی، اتحاد و تفرقه نیروهای یک جنبش مسئله ای مربوط به اوضاع و احوال سیاسی و شرایط روز است. طبق همین فاکتور، اتحادها متعلق به دوران پیشروی و گشایش برای ایفای نقش است، تفرقه هم اساسا در شرایطی رخ میدهد که فضای سیاسی زمینه بروز آنها ممکن کرده است. خارج از این دو حالت، تمایل به اتحاد و یا جدایی، علیرغم وجود آن، به تلنگری برای وقوع عملی نیاز دارد.

در جریان بحث اتحاد دو جناح زحمتکش، اوضاع سیاسی به نفع شان نبود؛ پروژه آمریکا در منطقه شکست خورده و آمریکا تشریف اش را از افغانستان بیرون برد، سیاست رژیم چنچ رسما از



کمونیسم کارگری و فعالیت حزب در کردستان

(از سلسله بحث های کمونیسم کارگری - سمینار دوم)

صفحه ۷



شورش گرسنگان، معیشت و اعتراضات اجتماعی

جمیل نظرگاهی

فقر و فلاکت و گرانی افسارگسیخته کارد را به استخوان توده های مردم رسانده است. دستمزد و حق معیشت برای زندگی بخور و نمیر، بحدی نازل است که تاب و توان حرکت را از انسانها گرفته است. انسانها باید قادر به زیستن باشند باید انرژی و نیروئی داشته باشند تا بتوانند کار کنند. زندگی قیل از هر چیز متضمن خوردن و آشامیدن، مسکن، پوشاک و سایر نیازهای دیگر است. در واقع انسانها تا زمانیکه نیازهای بدنی آنها بر آورده نشود قادر به کار کردن و تولید هستی خود و خانواده و ملزومات دیگر نیستند.

صفحه ۵

جنبش معلمان، موانع و پیشروی ها

آسو سهامی

اگر بخواهیم در مورد هر جنبش اجتماعی صحبت کنیم و یا بخواهیم آنها مورد ارزیابی قرار دهیم، قیل از هر چیز باید از زوایای مختلفی آنها مشاهده و ارزیابی کرد و در حقیقت همین ارزیابی می تواند چشم اندازی روشن از جنبش های موجود را به دست دهد.

صفحه ۶

آزادی، برابری، حکومت کارگری

دستور آمریکا خارج شد. جریانات هوادار دخالت غرب، از چپ تا راست، که افق "قدرتگیری" و "آلترناتیو" شدن را از دست داده بودند، دپرسیون سیاسی گرفتند. مهمتر اینکه امروز فعلا هیچ افق روشنی در مقابل اینها باز نیست؛ تا جائیکه به نیروهای ناسیونالیست کرد برمیگردد، معلوم نیست کدام دولت و قدرت منطقه در کشمکش با جمهوری اسلامی، حاضر است اسلحه آنها را به خدمت خود بگیرد. معلوم نیست قطبهای ارتجاعی در کدام جنگ نیابتی به اینها نیاز دارد، و کدام منازعه منطقه ای به داد اینها میرسد. دو حزب دمکرات کردستان حتی تا زمانی که آمریکا برایشان برنامه و طرح داشت، به دلیل ناباوری به حمایت آن، علیرغم تمام توصیه های مقامات آمریکایی، حتی حاضر به عبور از مرز تفرقه نبودند.

لذا همان روزها که هیاهوی اتحاد باند مهدی گوشها را کرد کرده بود، روشن بود که این ادعایی صرف بیش نیست و اساسا برای جبران بی آبرویی این جریان بود.

مشکل پایه ایی اینها چیست؟

مهدی و ایلخانیزاده

مشکل این دو دسته اما کمبود وجهه اشتراک نیست. اینها از روز اول "بدشانس" بودند. این جریان از روز اول به رهبری مهدی، سراغ فعالیت از نوع پ ک ک رفت؛ و به سبک آن، تلاش کرد با زور اسلحه خود را به جامعه تحمیل کند. این سیاست اما شکست خورد. علت این شکست ناشی از "بعضی اشکالات" در کار اینها نیست سیاست و فعالیت نوع پ ک ک و قلدری و باجگیری علنی از مردم و تمکین مردم به آن در ایران ممکن نیست. پ ک ک محصول شرایط ترکیه است؛ جایی که حاکمیت قومی و رسما متعلق به قوم ترک است و مردم منتسب به قوم کرد، رسما شهروند درجه دو محسوب میشود. در مقابل حاکمیت قومی فاشیستی و در غیاب یک جریان کمونیستی در جامعه کردستان ترکیه، پ ک ک قادر شده تا به زور اسلحه و با کشتار هر مخالفی، سیاست خود را پیش ببرد و به عنوان یک جریان شبهه فاشیست، کپی از دولت قومی ترک، قد علم کند.

برخلاف ترکیه و به تبع آن کردستان ترکیه که کودتاهای ارتش تنها "تحول" سیاسی-اجتماعی آن کشور در تاریخ آن است، کردستان ایران بخشی از جامعه ای است که مهمترین مرکز انقلابات "جهان شرق" است. بورژوازی ایران از بیش از صد سال قبل که در متن انقلاب بورژوازی خود شکل گرفت، دوران قومی گری را پشت سر نهاد.

بعلاوه در کردستان ایران در تمام چهاردهه گذشته، کمونیسم یکی از دو نیروی سیاسی اصلی اپوزیسیون بوده، که جا را به قومگیری تنگ کرده است. نکته نهایی اینکه در کردستان ایران تعدد احزاب، و از این نظر، سوخت و ساز درونی جامعه، زمین تا آسمان با ترکیه تفاوت دارد، که به تبع آن اتوماتیک گزینه قومی را نامناسب و نامطلوب می بیند. قبل از

شروع سناریوی "رژیم چنج" و طرح "خاورمیانه بزرگ" از طرف آمریکا، که سیاست فدرالیسم قومی را در دستور ناسیونالیست های کرد قرار داد، حزب دمکرات کردستان ایران رسما یک نیروی اتفاقا قومی بود ولی از نوع لیبرال آن. فدرالیست نبود و آینده خود را در چارچوب ایران میدید، بود. تاکید مکرر قاسملو که می گفت "از هر ایرانی دیگری ایرانی تر است"، بلوف نبود.

انقلابها در ایران رابطه پائین با بالا را تغییر داد، اعتماد به خود را در پائین در قبول نکردن هر نوع قلدری و ... را بالا برده و همین یکی از موانع چهل ساله جمهوری اسلامی در حکومت کردن است. همین مشکل اپوزیسیون بورژوازی امروز در ایران است. مردم در کردستان علاوه بر این قدرت خود را از مجرای قدرت یک جریان چپ و کمونیست تجربه کرد. در مقابل تعرض نظامی بورژوازی از خود دفاع کرد، مقاومت کرد و حاکمیت کرد. این جامعه را نمیتوان با زور اسلحه وادار به تمکین کرد. این را حتی جمهوری اسلامی فهمیده است.

در غیبت وجود چنین زمینه سیاسی در کردستان ترکیه، پ ک ک در دشت برهوت آن کشور قادر شد تحمیل خود به قدرت اسلحه را عملی کند و جامعه کردستان ترکیه هم در مقابل سرکوب خشن ترکیه، تلویحا سیاست های فالانژیستی و شبهه فاشیستی پ ک ک را نادیده گرفته و یا به آن تمکین کرده است.

کسی که "تغییرات" درونی سالهای گذشته پ ک ک در کردستان ایران، یعنی پژاک را تعقیب کرده باشد، متوجه عقب نشینی قدم به قدم و تدریجی فالانژیسم و فاشیسم پ ک ک در کردستان ایران می شود. زمانیکه این جریان جنازه یک زوج عاشقی را در کردستان ایران، برای عبرت دیگران، در دامنه های قندیل روی جاده عمومی، به نمایش گذاشتند، با نفرت عمومی مردم مناطق شمالی کردستان روبرو شدند. اولین و آخرین بمب گذاری آنها در منطقه مرکزی شهر سنجج بود که مورد استقبال کسی واقع نشد و متعاقبا از ترس مخالفت عمومی، آنرا تکرار نکردند و چنین عملیاتی هابی را قطع کردند.

متوجه شدند که نمیتوان در سنجج مانند ترکیه در سطل آشغال ها بمب گذاری کنند و کارگر شهرداری را با بمب های شان خرد و خمیر کنند و آب از آب تکان نخورد. آخرین باری هم

که یک گریلای فراری خود در ایران را ترور کردند، دو سال قبل بود که به خاطر نفرت عمومی حتی از تقبل مسئولیت آن سرباز زدند و آنرا انکار کردند. علیرغم این، امروز پ ک ک نزد شهروند متوسط جامعه، با نفرت روبروست و نیروی آنها بدون اتکا به جمهوری اسلامی قادر به بقا در مناطق کردنشین ایران نیستند. همین عدم مقبولیت پ ک ک حتی در میان ناسیونالیست های کرد ایرانی موجب شده که این سازمان، برای رهبری شاخه ایرانی خود، سراغ حاشیه ای ترین فعالین ناسیونالیست کرد ایران برود.

به سرنوشت عبدالله مهدی که برگردیم، متوجه میشویم زمانیکه صاحب اصلی آن فالانژیسم و فاشیسم محکوم به شکست و عقب نشینی است، کپی آن در سرزمینی که اتوماتیک جایی برای فالانژیسم و فاشیسم ندارد، محکوم به فناست. با همه اینها، جنس مهدی میتواند با همین

ماهیت ادامه بقا داشته باشد، اما نه به عنوان یک حزب سیاسی، بلکه کماکان به عنوان یک باند فاشیست و تبهکار که در مقابل کمونیست ها و آزادیخواهان، با اتکا به پول و عناصر از جنس خود، دست به ترور بزند و موی دماغ یک جامعه مدرن امروزی باشد.

جریان زیر رهبری عمر ایلخانیزاده، علیرغم اشتراک در برنامه سیاسی گروه شان، عملی کردن آن را، مثل مهدی، الزاما منوط به زور اسلحه و قلدری و فاشیسم نمیداند. نه به این دلیل که مخالف آن است، بلکه به این دلیل که متوجه شکست آن شده است. به همین دلیل اینها مانند مهدی لیستی طولانی از کشتار افراد مسلح خود را ندارند. نقشه ترور مخالفین چپ و کمونیست، اگر با توافق بقیه هم عملی شده باشد، میتکرش عبدالله مهدی بوده است. به همین دلیل، جریان عمر ایلخانیزاده سعی دارد یک چهره مردمی و متعادل از خود به جامعه بدهد، میخواهد از خونریزی های صفوف جریان سابق با شراکت مهدی، فاصله بگیرد و چهره ای معقول تر و متمدن تر به خود بگیرد.

مسئله دیگر این است که جریان تحت رهبری عمر ایلخانیزاده متوجه نفرت مردم از مهدی در جامعه و انزوای او هست. میداند که اینها کومه له ای شدنی نیست.

گفته میشود اختلافات فقط در "خرده کاری" است. چیزی که به آن "خرده کاری" گفته میشود، سیاست های اتخاذ شده برای رسیدن به هدف است، تاکتیک های متفاوت است، شیوه کار متفاوت، شیوه برخورد به دوست و دشمن و منتقد و مخالف سیاسی است. همین "خرده کاری ها" کمک می کند که جناح عمرایلخانی زاده محتاط و با تردید قدم به جلو بگذارد و از همکاری و اتحاد با مهدی احساس اطمینان نداشته باشد. نباید از نظر دور داشت که اینها در مقابل مهدی یک جریان انتقادی اند. اینها هوادار "اصلاح در درون خود" بودند، که نشد.

در کنار تردید های جریان عمر ایلخانیزاده از قرار گرفتن در کنار با مهدی، سه اتفاق دیگر هم در همسایگی آنها افتاده که او را در خیز به سوی مهدی مرددتر کرده است؛

اول اینکه کومه له جناح ابراهیم علیزاده اخیرا با سه اقدام، به خط سیاسی عمر ایلخانیزاده نزدیک تر شده است. این جناح در کنگره شان، به عنوان مهمترین بالاترین

مجمع تصمیم گیری، رسماً اعلام کرده اند که از نظر این سازمان، کرد یک ملت در چهار پارچه است و کومه له می‌رود تا تجارب خود را با آنها شریک شود. معنی این ادعای بی پایه این است که صرفنظر از اینکه زبان و فورمولاسیون مورد استفاده شان، در عمل خود را بخشی از "جنبش ملی کرد" و همسرنوشت با سایر احزاب این جنبش میدانند.

اتفاق بعدی این واقعیت است که در متن دعوی درون سازمانی علیزاده با جناح مقابل، ظرفیت های ناسیونالیستی در درون آن، بیدارتر و خودآگاه تر شده است.

اتفاق سوم دعوت علیزاده و کنگره کومه له از کادرهای سابق خود در "روند سوسیالیستی کومه له"، است. تمام این فاکتورها می‌تواند در تصمیم ایلخانیزاده برای برگشت به صف مهدی تردید جدی تری ایجاد کند.

اهمیت "روند سوسیالیست" برای علیزاده و اهمیت ایلخانیزاده نزد مهدی برای بازار اتحاد!

ادعاهای مهدی و علیزاده، پاسخگویی به "وحدت طلبی" مردم است. این دلیل نمی‌تواند واقعیت داشته باشد؛ در جریان جدایی جریان مهدی و ایلخانیزاده، فشار راست کومه له ها علیه آن اقدام بالا بود. با اینهمه مهدی بویژه علاقه ای به کار مشترک با طرف مقابل نداشت. نه فقط این بلکه به سرعت صفوف خود را از ناراضیان درون سازمانی تصفیه کرد، که همه کادرهای قدیمی را شامل شد. در کومه له علیزاده هم علیرغم اعتراض اطرافیان و پا در میانی سازمانهای سیاسی، علیزاده به راحتی مسیر خروج را به منتقدین خویش نشان داد.

لذا باید قبول کنیم هدف از این اتحادها و به هم پیوستنها، نه افزایش قدرت نظامی و تعداد افراد مسلح در اردوگاههاست، نه پیوستن صد نفر نیروی اردوگاهی عمر ایلخانیزاده به باند مهدی نیروی قابل توجهی به آن اضافه می‌کند، نه تعداد انگشت شمار "روند سوسیالیستی کومه له" سیاهی لشکر قابل ملاحظه ای برای علیزاده اند. بعلاوه موجودی بانکی هر دو طرف، قادر به تامین نیروی اردوگاهی بیشتری هم هست.

بنابراین، باید نیاز دیگری ماورای "تقویت نیروی نظامی" و یا "وحدت طلبی مردمی"، منشا تلاش امروزشان برای اتحاد باشد. هر دو طرف، علیزاده و مهدی، برای به بازی گرفته شدن در "جنبش ملی کرد"، برای کسب اعتبار در این جنبش و برای سهیم شدن در رهبری آن، از اعتبار کافی برخوردار نیستند. حالا که افق اتکا به آمریکا بسته شده، نمیشود ادعای "رهبری جنبش کرد" را داشت و خود را همپراز اتحادیه میهنی و بارزانی و پ ک ک دانست و "برادر کوچک" آنها نبود و شخصیتهای "اسم و رسم دار" کومه له را با خود نداشت. تلاش هر دو جریان مهدی و علیزاده برای "جذب" مجدد نیروی از دست داده کادری خود را باید در نیاز هر دو به اعتبار و اتوریته در "جنبش ملی کرد" دید نه در جامعه و مردمی که سالهاست بقای اینها را به لقای شان بخشیده اند.

علاوه بر این کسی که طیف کادری طرفین

"مشتری" اتحاد را بنگرد، متوجه یک کمبود اساسی میشود؛ عبدالله مهدی و ابراهیم علیزاده در رهبری حزب شان تنهای تنها مانده اند. معترض این ادعا میتواند لیستی بلند از کادرهای کمیته مرکزی هر دو طرف را نشان هم بدهد. اما منظور این نوشته تعدادی کادر برای فعالیت های روزانه نیست؛ همین امروز، یک مشغله اصلی ابراهیم علیزاده نمی‌تواند بقای سازمان خویش در غیبت حضور خود نباشد؛ چه کسی آنرا متحد نگه میدارد؟ چه کسی مقبولیت جنبشی این سازمان را نزد احزاب ناسیونالیست منطقه حفظ میکند؟ در غیبت او کدام رهبر موجود نزد دولت سلیمانیه اعتبار سیاسی روی پای خود دارد، تا بودجه ماهانه را بطور مرتب مطالبه کند و بی مشکل پاسخ مثبت بگیرد؟ و مهمتر از همه اینها در مذاکرات بین احزاب هم جنبشی، چه کسانی وزنی نزد "برادران" حزب دمکرات کردستان در ایران و اتحادیه میهنی و بارزانی دارند؟ چه کسانی میتوانند در کنگره ملی کرد و باد در غیبه بیندازد و بعنوان "نماینده خلق ستمدیده کرد" در ایران سخنوری کنند و ادعای صاحبخانه ای داشته باشند؟ کسی که با سوخت و ساز درون خانوادگی این احزاب آشنا باشد، متوجه میشود که نزد اینها، اشتراک تاریخی و جنبشی درون کل جنبش ناسیونالیستی، مهم است.

اگر "عبه دلیر" مریوانی قادر به برپا کردن یک اردوگاه و قصر ویژه خود، نشد، به این دلیل ساده بود که او نه یک شخصیت شناخته شده درون جنبشی، که یک کادر درجه چند آن بود. اگر گروه کومه له ای های همراه "بارامه ره ش"، مطالبه شان برای برپایی یک اردوگاه از طرف حاکمیت سلیمانیه و اربیل، بی جواب مانده، به همین دلیل بود.

اما عمر ایلخانیزاده برای عبدالله مهدی چنین شخصیتی است، چون روی پای خود، نزد احزاب ناسیونالیست، نزد دمکرات ها و نزد حاکمین سلیمانیه و اربیل دارای وزن و اعتباری است و میتواند اردوگاه بسازد و ادعای سیاسی درون جنبشی داشته باشد و به رسمیت هم شناخته شود. بعضی از کادرهای "روند سوسیالیستی کومه له" که تاریخ مشترکی با رهبران تمام این احزاب و حاکمین سلیمانیه دارند، میتوانند به اعتبار شخصی خود، نیازهای جنبشی خویش را تامین کنند. از نظر علیزاده، به درست، چه امروز و چه در غیبت او، کسی و نیرویی در آن منطقه و در درون آن جنبش، تره برای کسی به دلیل عضویت در کمیته مرکزی کومه له خرد نمی‌کند و از حمایت سیاسی، پروژه های سیاسی مشترک، سهیم کردن در پروژه های سیاسی موجود و بالاخره بودجه و اردوگاه و نیروی نظامی خبری نخواهد بود. این درست نیست. اینها بالاخره نیروهای سیاسی هستند مزدور که نیستند که فقط پول مهم باشد. عمر و عبدالله و سید ابراهیم با عبه دلیر فرق دارند. اگر در جریان جدایی دو بخش حزب کمونیست و کومه له، کادرهای صاحب اردوگاه با افتخار میگویند که این اردوگاه مال آنهاست، چون مام جلال به شخص علیزاده داده است، از همین واقعیت شکل میگیرد که بدون "کاک برایم علیزاده" هم جنبشی با "مام جلال"، بنی بشری

از تمام الیت کادری امروز این سازمان، قادر به تامین ملزومات بقای خود در آن منطقه نبود. اگر دولت سلیمانیه به "روند سوسیالیستی کومه له" بودجه و امکانات و جا و مکان میدهد و به جناح "چپ" حزب کمونیست و کومه له، "اردوگاه" نمیدهد، تماما به همین دلیل ساده است که اینها، علیرغم تعداد و توانایی و ... ، دارای اتوریته هایی نیستند که در این "بازار" تاریخی و اعتبار سیاسی جدی داشته باشند. واقعیتی که معیار اصلی ارجحیت اولی بر دومی نزد علیزاده است.

در حزب دمکرات ها چه خبر؟

دو حزب دمکرات هم مشکل مشابهی دارند. مثلاً اساساً این جناح خالد عزیزی است که سراغ اتحاد می‌رود. یک دلیل آن اعتبار سیاسی بیشتر جناح هجری در خود جامعه است. دلیل دوم موقعیت برتر دومی بر اولی نزد احزاب ناسیونالیست کرد است، که سودآورتر است. دلیل سوم این واقعیت است که در صورت اتحاد آنها، مصطفی هجری به دلیل سنی، جایش را به خالد عزیزی میدهد. همین فاکتور موجب میشود ثروت بادآورده دوران جنگ نیابتی از دست هجری خارج میشود.

دلیل اساسی تر در تفاوت های سیاسی آنهاست؛ جناح عزیزی برای رسیدن به هدف، اساساً تمایل به مذاکره و معامله با جمهوری اسلامی است. در مقابل، جناح هجری اساساً به فشار خارجی و پیروزی در متن تحولات منطقه را دارد. عدم شرکت جناح عزیزی در جنگ نیابتی و پروژه "راسان" که در جهت سیاست جنگ نیابتی عربستان بود، به همین دلیل بود. نتیجتاً هر وقت امکان ملاقات مقامات رژیم اسلامی فراهم شد، این خالد عزیزی است که بلیط اش برده. هر وقت هم نوبت جنگ نیابتی فراهم شد، این مصطفی هجری است که حساب بانکی اش حجیم تر و مقبولیت خارجی اش بیشتر میشود. خارج از اینها، جناح عزیزی تاریخاً و از دوره قاسملو و اساساً تحت تاثیر شکست از کومه له در جنگ داخلی کردستان، رگه ای انتقادی تر و بازتر در مقایسه با جناح هجری است. در داخل کشور، به همین دلیل، طیف ناسیونالیست اصلاح طلب درون جمهوری اسلامی، نزدیکی بیشتری به جناح عزیزی دارند.

این ویژگی ها، موجب میشود تا جریان خالد عزیزی اولین نیرو برای حذف فدرالیسم قومی از برنامه اش باشد؛ چیزی که برمبنای نقشه "خاورمیانه بزرگ" یا "جدید"، وارد برنامه همه ناسیونالیست های کرد شد. همه فاکتورها کمک می‌کند تا هر دوره، بسته به شرایط سیاسی، صف اینها از هم دورتر و با نزدیک تر شده و مشتري "بازار اتحاد" کم و یا زیاد شود.

همه این موضوعات به کنار، در دوره پسا شکست پروژه های آمریکا در منطقه، و در دوره ای که هنوز شارلاتان بعدی صاحب منطقه ظهور نکرده است، و یا بین جمهوری اسلامی و دول منطقه مشکل سیاسی و جنگ نیابتی در دستور نیست، بازار ناسیونالیستی بی رونق، و فرصتی برای استراحت، بیارگیری و انتظار عروج بحرانی دیگر در منطقه است!

توطئه دولت ترکیه علیه مخالفین سیاسی خود را خنثی کنیم

گفتگوی نشریه نینا با آسو سهامی

ژون - ۲۰۲۲

مخالفت با دولت ترکیه در غرب هم ممنوع خواهد شد. باید از حالا اعلام کرد در صورت پافرفتن این معامله دول غربی شریک جرم دولت ترکیه در جنایت علیه مخالفین سیاسی آن است.

ما کمونیستها همیشه مدافع آزادی بی قید و شرط بیان، عقیده و فعالیت احزاب و شخصیت‌های سیاسی هستیم و برای آن مبارزه کرده ایم.

دولت‌های بورژوازی تاریخاً در جهت منافع خود از هیچ جنایتی ابا نداشته اند و بارها بوده که در قبال منافع خود به راحتی از جان انسانها گذشته اند و برایشان نه حقوق بشری مهم بوده و نه جان و مال و کرامت انسانها، نمونه برجسته آن حکم استرداد "جولیان آسانژ" مدیر مسئول (شبکه جهانی ویکی لیکس) به آمریکا است که از سوی دادگاه عالی انگلیس صادر شده است. این حکم اکنون به تایید پرتی پاتل، وزیر کشور انگلیس و بوریس جانسون، نخست وزیر انگلیس نیاز دارد تا به ۱۷۵ سال زندان برای آسانژ به اتهام "جاسوسی" توسط دولت آمریکا صحت بگذارند و این در حالیست که هیچ کدام از کشورهای اروپایی که خیلی هم داعیه دفاع از حقوق بشر را دارند در قبال این حکم نه تنها سکوت کرده اند، بلکه تلویحاً آن را نیز تایید کرده اند. گناه آسانژ اینست که مانند میلیون‌ها انسان در جهان غرب حاضر نشد که به عنوان عضوی از شبکه دروغ، ریا و سرکوب سیستماتیک شهروندان جامعه بشری عمل کند. گناه جنبش ضد جنگ و میلیتاریسم لجام‌گسیخته دولتی و میلیون‌ها انسان آزادی‌خواه اینست که تشنه حقیقت‌اند و بیش از این به جعل و وارونه کردن تاریخ توسط تبلیغات جنگ سردی دولت‌های غربی زیر عنوان "مقابله با توتالیترایسم و کمونیسم" یا "امپراتوری شیطان" باور ندارند.

ما در چنین جهانی و در چنین جنگلی زندگی می‌کنیم و بنابراین تنها خودمان می‌توانیم از خودمان دفاع کنیم، ما بارها چه از طریق اطلاعیه و چه از فعالیت‌های تبلیغی و چه به صورت اکسیون‌های فعال در کشور انگلیس و دیگر کشورها در مقابل این حکم دولت انگلیس ایستاده ایم. و از جولیان آسانژ، از آزادی بیان، از کرامت و جان انسانها دفاع کرده ایم.

نمونه حضور فعال ما در دفاع از جولیان آسانژ نشان میدهد که ما کمونیست‌ها فارغ از رنگ و نژاد و حتی گرایش سیاسی انسانها، از آزادیخواهی، از جان و کرامت تمامی انسانهای این کره خاکی دفاع کرده ایم و این یکی از وظایف روتین ماست.

این اقدام دولت ترکیه را باید شدیداً محکوم کرد، باید آن را رسوا کرد، باید در مقابلش ایستاد و باید در دفاع از جان، کرامت، آزادی و حقوق پناهندگی و سیاسی انسانها تحرکاتی جدی به راه انداخت و اجازه نداد نه تنها دولت ترکیه، سوئد و فنلاند، بلکه هیچ کشور دیگری در دنیا به آسانی برای منافع حقیرانه خود با جان انسانها معامله کنند. این وظیفه ما کمونیستها، ما طبقه کارگر آگاه و مردم آزادیخواه و برابری طلب است که در مقابل این تعرض بایستیم.

نینا: چه باید کرد؟ چه می‌توان کرد که اجازه

بنابر قوانین "ناتو" پیوستن هر عضو جدید در این سازمان، منوط به رضایت تمامی اعضای آن است و در حقیقت دولت ترکیه در این فرصت پیش آمده می‌خواهد نهایت استفاده را از موقعیت و رای، مثبت یا منفی، خود ببرد. دولت ترکیه با پیش کشیدن موضوع استرداد شخصیت‌های کرد مقیم کشورهای اروپایی، به ویژه در کشورهای سوئد و فنلاند و به بهانه عضویت یا دفاع این افراد از پک ک در حقیقت همگام با گروکشی از ناتو، می‌خواهد با یک تیر چند هدف را نشانه بگیرد.

طی چند سال گذشته و پس از نقش روسیه در سوریه، دولت ترکیه برای تقویت موقعیت خود در منطقه به روسیه نزدیک شده و حفظ این موقعیت بدون حمایت روسیه از دولت ترکیه ممکن نیست. به همین دلیل اردوغان تلاش میکند از یکطرف با این "مخالفت" دوستی و حمایت روسیه را از دست ندهد و از سوی دیگر بیشترین استفاده را از حق رای خود برای امتیازگیری از ناتو و مهمتر از آن برای فشار بر مخالفین سیاسی خود کند.

اردوغان تلاش میکند موقعیت خود را در ناتو به بهانه جنگ با "تروریسم" پک ک تقویت کند و از همه مهمتر یکی دیگر از خواستهای ترکیه از ناتو در مقابل رضایت دادنش به عضویت سوئد و فنلاند، دریافت سلاح‌های شخصی از ناتوست که قصد دارد در راس آن در مقابل با "پک ک" به کار بگیرد.

نینا: احزاب و شخصیت‌های مختلفی در تقابل با این سیاست دولت ترکیه ایستاده اند و آن را محکوم کرده اند. یک سیاست فعال باید چه جنبه‌هایی داشته باشد، از نظر شما اقدامات لازم و فعال چه ویژگی‌هایی باید داشته باشد؟

آسو سهامی: این درخواست ترکیه، یعنی استرداد شخصیت‌های سیاسی، فارغ از رنگ، نژاد زبان و گرایش سیاسی آنان، به شدت محکوم است. این تلاشی برای جنایتی کردن مخالفت با دولت فاشیست ترکیه حتی خارج از مرزهای این کشور است. این تلاشی در حاکم کردن فضای استبداد و سرکوب مخالفین سیاسی خود در کشورهای دیگر است. این تعرضی آشکار به آزادی فعالیت سیاسی و آزادی بیان در خارج از ترکیه است و باید در مقابل این تلاش و تعرض با همه قدرت ایستاد.

دولت ترکیه کارنامه سیاهی از نقض حقوق بشر، از سرکوب و زندانی کردن معترضین، از سرکوب و زندانی کردن کمونیستها، از کشتار و زندانی کردن مخالفین سیاسی خود را دارد. خطر معامله با زندگی مخالفین سیاسی دولت ترکیه توسط دول غربی و دولت ترکیه خطری جدی است. در صورت این معامله اولاً دست دولت ترکیه در سرکوب مخالفین خود در داخل ترکیه بازتر میشود و ثانیاً علما

نینا: تحرکات دولت فاشیست ترکیه و شخص اردوغان برای تحویل شخصیت‌های کرد مقیم کشورهای اروپایی، به ویژه در کشورهای سوئد و فنلاند بر متن تلاش این کشورها در ناتو، را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

آسو سهامی: اجازه دهید قبل از اینکه به سوال شما پاسخ دهم، چند نکته را در این باره یادآوری کنم. به دنبال حمله روسیه به اوکراین و شروع جنگ در این کشور و مستقل از ارزیابی طرفین از این جنگ، مصائب و عواقب این جنگ، ویرانی و آوارگی و قربانی شدن مردم بیگناه این کشور را به دنبال داشته است. رسانه‌های دنیای غرب تبلیغات وسیعی را به منظور ادامه جنگ و میلیتاریزه فضا به منظور تقویت ماشین جنگی خود شروع کردند و بر ادامه این جنگ ارتجاعی که در واقع جنگ بر سر منافع قطب‌های سرمایه داری و مجموعه‌ای از کشمکشها میان قدرتهای جهانی است، نمونه دیگری از لشکرکشی، اشغال نظامی، جنگ نیابتی، میلیتاریزم و تهدید و ارعاب است که تا امروز در انحصار ناتو به رهبری آمریکا و حمایت حامیان غربی آن از عراق و افغانستان تا بلغراد، لیبی، سوریه، فلسطین و... بوده است. جنگ و میلیتاریسمی که با اهداف تحمیل آمریکا به جهان و به عنوان کدخدا و حاکم بر جهانیان و یا حفظ سلطه امپریالیستی آمریکا و متحدین او و بعلاوه پس زدن قدرتهای دیگر از چین تا روسیه و حتی اروپا انجام گرفته است. وقتی به تمامی این فاکتور ها نگاه می‌کنیم تنها چیزی که از آن برای ما و طبقه کارگر می‌ماند، مصیبت، آوارگی، گرانی، بیکاری و گسترش راسیسم و فاشیسم است و در مقابل جنگ افروزی، گسترش فضای جنگی و تقویت ماشین جنگی به منظور ثروت اندوزی قدرتهای جهانی و در راس آن آمریکاست.

جهان پس از جنگ اوکراین شاهد يك سانسور رسمی، دولتی و سازمان‌یافته از جانب دولت‌های غربی است. در این جهان سانسور زده رسانه‌های جنگی در غرب و پروپاگاندا پیرامون "آنکه با ما نیست بر ماست" اجازه بازتاب را دارد. در چنین فضایی و در سایه این همه تبلیغات جنگی دولتهای دو کشور فنلاند و سوئد که مرعوب این فضا شده اند، علیرغم مخالفت طبقه کارگر این کشور، علیرغم تمامی مخالفت‌های موجود مردم شان و به بهانه خطر روسیه با عجله تصمیم می‌گیرند که به عضویت "ناتو" درآیند. به این ترتیب تا اینجای کار، در دورانی که ناتو و میلیتاریسم در رکود سردی به سر می‌بردند، در دورانی که بحث بی اهمیت بودن ناتو و رکود نفوذ آمریکا در اروپا می‌رفت به بحث روز جامعه اروپا بدل شود، از وجود برکت این جنگ و با تبلیغات وسیع میدیای آمریکایی و غرب یکبار دیگر ناتو و عضویت در آن به مباحث داغ دولتهای اروپایی بدل می‌شود.

شورش گرسنگان، معیشت و اعتراضات اجتماعی

جمیل نظرگاهی

ژوئن - ۲۰۲۲

نداد کشورهای اروپا به میدان تاخت و تاز دولتهای فاشیستی و ضد آزادی برای شکار و محدود کردن فعالین اپوزیسیون تبدیل نشود؟

آسو سهامی: در حقیقت استرداد شخصیت‌های سیاسی و حتی مطرح کردن آن و به بازی گرفتن ذهن مردم توسط رسانه‌های غربی و حتی جریانات ناسیونالیستی در شرایطی که دولت‌های غربی برای نظامی که عمق "دموکراسی" اش به بستن دهان و پایمال کردن آزادی بیان ختم شده است، دور از انتظار نیست، بنابراین باید در مقابل آن ایستاد و این وظیفه ماست.

همانطور که در سوال قبل هم به آن اشاره کردم نباید گذاشت هیچ دولت و نیرویی ما را به گروگان بگیرند. این جنگ ما کمونیست‌ها و مردم آزادیخواه با دشمنان بشریت و مدنیت است. و در واقع این جدال بخشی از جنگ طبقاتی ما در مقابل تمامی دولتها و جریانات بورژوازی است. جدالی که نه جنسی، نه رنگ پوست، نه مذهب و نه نژاد و ... نمیتواند و نباید آن را شقه شقه کند. ما امنیت فعالیت سیاسی، آزادی بیان و فعالیت سیاسی را برای همه مردم در سرتاسر جهان می‌خواهیم و آزادیخواهیمان مرزی نمی‌شناسد. این مهمترین تفاوت ما با مدافعان نیم بند آزادی است و در این رابطه هم باید با تمام توان از امنیت جانی و امنیت سیاسی مخالفین دولت ترکیه در سرتاسر جهان دفاع کنیم.

و پلیس حمله کرده و آنها را به آتش کشیده اند و یا به بعضی از فروشگاه‌ها و مرغداری و یا اماکن دولتی حمله کرده اند تا مایحتاج زندگی خود را بزور از دولت بگیرند.

بعضی‌ها به غلط و یا در واقع برای انحراف از مبارزات طبقاتی کارگران، اعتراض مردم رنجیده، اعتراض گرسنگان و مردم آزادیخواه و برابری طلب، عنوان می‌کنند که ما گرسنه نیستیم و برای "آزادی و کرامت انسانی" مبارزه می‌کنیم. این سخنان از حلقوم کسانی که از تمام امکانات کافی و مکفی برای زندگی و تفریح و شادی بر خوردارند بیرون می‌آید. آنان یا به عمد و یا واقعا از درک این مسئله ناتوان و عاجز هستند که مادام که انسانها قادر نیستند خوردنی و آشامیدنی، مسکن و پوشاک را باکمیت و کیفیت مکفی بدست آورند نمی‌توانند آزاد باشند. کسی که محتاج معیشت و لقمه نانی برای خود و خانواده اش هست، هیچوقت نمی‌تواند آزاد باشد. مسائل اقتصادی و معیشتی که در یک تقسیم کار در مناسبات تولیدی سرمایه داری نمودار می‌شود همچون نیرویی نامرئی ظاهر شده و در حکم زنجیری دست و پای کارگران مزدی و نیروی استثمار شونده گان را به بند می‌کشد. اینجا در حقیقت "آزادی و کرامت انسانی" خود اسیر و در بند این مناسبات تولیدی سرمایه داری هستند.

شورش و اعتراض گرسنگان، به گرانی افسار گسیخته و بالا بردن قیمت مایحتاج اساسی مردم از جمله نان و نیازهای ضروری زندگی، به مشکل و کمبود آب، به وضعیت معیشت، به چهار دهه حاکمیت ظالمانه و استثمارگرانه حکومت سرمایه داری اسلامی، به فقر و فلاکت و نابرابری اجتماعی، به بیکاری و حاشیه نشینی و کلا به وضعیت مشقت بار توده های مردم است. این شرایط مشقت بار در درجه اول روی طیف محروم و به فقر کشیده طبقه کارگر از جمله لشکر عظیم بیکاران، حاشیه نشینان کولبران، سوخت بران، دست فروشان کنار خیابان‌ها و کلا کارگران محروم و آسیب پذیر جامعه سنگینی می‌کند و بدنبال آن کلیه کارگران شاغل و معلمان و بازنشستگان، پرستاران و و اقشار دیگر جامعه را در بر می‌گیرد. این شورش گرسنگان و اعتراضات اجتماعی بطور واقعی کور نیستند، بی رهبر نیستند، بلکه آگاهانه است و نوک حمله را به طرف عاملین و بانیان این نابسامانیهای اجتماعی، یعنی دولت جمهوری اسلامی، گرفته، که این شرایط مشقت بار را به طبقه کارگر و توده های مردم جامعه تحمیل کرده است. این شورشها نتیجه مستقیم به گرسنگی کشاندن اقشار مختلف مردم از طرف جمهوری اسلامی است. مردم برای امرار معاش و سیر کردن شکم خانواده و فرزندان خود راهی جز تعرض و اعتراض و شورش های خیابانی

بیش از چهار دهه است که حاکمیت سرمایه داری اسلامی نان و معیشت و زندگی انسانها را به گروگان گرفته است. بیش از چهار دهه است که فقر و فلاکت و بیکاری و بی مسکنی و بیحقوقی و حاشیه نشینی را به قسمت عظیمی از این انسانها تحمیل کرده است. این حاکمیت سرمایه، بیش از چهار دهه است که بوسیله کار ارزان و تشدید استثمار طبقه کارگر دنیایی از ثروت و سرمایه را بنفع حاکمان بورژوازی انباشت کرده است.

جمهوری اسلامی برای اینکه بتواند به حاکمیت ننگین خودش ادامه بدهد و بتواند انباشت بیشتری از سرمایه را از طریق استثمار طبقه کارگر و بیحقوقی اقشار مختلف جامعه بدست آورد، احتیاج به سرکوب عریان و حمله به سطح معیشت توده های کارکن جامعه دارد. بخشی از این سرمایه راه، یعنی میلیاردها میلیارد خرج دستگاه عریض و طویل سرکوب، زندان، سپاه، ارتش، پلیس، بسیجی و مزدوران لباس شخصی برای حفاظت از خود و حاکمیتش و از این استثمار بی رویه و بی حقوقی مردم می‌کند، تا بهتر بتواند بیکاری، بی حقوقی، فقر و فلاکت را به جامعه تحمیل کند. این از خصوصیات سرمایه و حاکمیت سرمایه داری در تمام دنیا است، اما ویژگی اساسی برای جمهوری اسلامی دیکتاتوری و سرکوب عریان و از این طریق انباشت فوق سود بیشتر است.

جمهوری اسلامی در طول حاکمیتش، شرایطی را بوجود آورده است که انسانهای این جامعه هیچ تضمینی برای یک زندگی بخور و نمیر برای امروز و فردایشان را نمی‌بینند. فقر و فلاکت و بردگی مزدی تحمیل شده توسط حاکمیت سرمایه اسلامی به توده‌های رنجیده مردم، باعث شده که این انسانهای معترض و کارد به استخوان رسیده هر روزه برای بر آورد خواسته‌ها و مطالباتشان دست به اعتراض و اعتصاب زده و یا به خیابان‌ها در سراسر کشور بیایند. از اعتراضات اجتماعی کارگران نفت و پترو شیمی و فولاد و هفت تپه و غیره و غیره گرفته تا اعتراض سراسری معلمان و بازنشستگان و اقشار مختلف اجتماعی تا اعتراض و شورش میلیونی گرسنگان (روزی برای گرانی بنزین، روزی برای مشکل آب و روزی هم مسئله نان و ضروریات زندگی).

امروزه همه شاهد اعتراضات گسترده توده های مردم هستیم که زیر بار فقر و فلاکت و گرانی افسار گسیخته و بیکاری و گرسنگی در مناطق مختلف از جمله خوزستان، لرستان، چهار محال بختیاری، فارس، تهران، کرمانشاه، کهگیلویه و بویر احمد و به راه افتاده اند و در بعضی شهرها به مقر های بسیج

آزادی و برابری

جامعه باید آزادی انسان را تضمین کند،

آزادی به معنی آزادی از سرکوب و اختناق

سیاسی، آزادی از اجبار و انقیاد اقتصادی،

آزادی از اسارت فکری، آزادی در تجربه

ابعاد مختلف زندگی انسانی، آزادی در

شکوفایی خلاقیت های بشری و آزادی در

تجربه ابعاد عظیم عواطف انسانی.

جامعه باید تضمین کننده برابری انسانها

باشد، برابری نه فقط به معنی برابری در

مقابل قانون بلکه برابری در برخورداری از

امکانات و نعمات مادی و معنوی جامعه،

برابری در حرمت و ارزش همه انسانها در

پیشگاه جامعه.

از مقدمه بیانیه حقوق جهانشمول انسان -

مصوب حزب حکمتیست

جنبش معلمان، موانع و پیشروی ها

آسو سهامی

مه ۲۰۲۲

برایشان نموده است. برای هر درجه از تغییر اوضاع معیشتی، برای دستیابی به هر حداقلی از زندگی نظام حاکم راهی جز اعتراض و تعرض را برای مردم نگذاشته است. فضای ملتهب جامعه، فضای اعتراضی و مبارزاتی موجود در ایران سر راست متوجه کل حاکمیت بورژوازی اسلامی است و آنرا به مصاف طلییده است.

تنها و اساسی ترین معضل واقعی شورش گرسنگان و اعتراضات اجتماعی، سازماندهی این مبارزات و حرکت های اجتماعی است. در چنین شرایطی برای پیروزی موفقیت آمیز حرکت های اعتراضی و پیروزی شورش، سازماندهی آگاهانه و برنامه ریزی شده توسط فعالین و رهبران جنبش اجتماعی طبقه کارگر و کمیته های کمونیستی کارخانه و محل زندگی اساسی و از اهمیت بالایی برخوردار است. بنا براین وظیفه هدایت و بسر انجام رساندن این حرکتها و سازماندهی و اعتراضات بر عهده رهبران عملی جنبش طبقه کارگر، سازماندهندگان کمونیست، رهبران خود آگاه سوسیالیست و کمیته های کمونیستی است. این سازماندهندگان کمونیستی و رهبران عملی در کارخانه در محل زندگی، در تجمع و اعتراض لشکر بیکاران، در میدانها و خیابانها، در کوچه ها و محلات و در هر جایی که امکان تجمع و اعتراض وجود دارد، باید قادر باشند و بتوانند این حرکت ها و اعتراضات را سازمان داده و پیش برنده آگاهانه این حرکات اعتراضی باشند. باید حرف اول و آخر را آنها بزنند، راه ها، کارها، چه باید کردها، نقاط شروع و پایان، پیشروها، عقب نشینی های حساب شده و بموقع، را بشناسند. هم چنین برای پشبرد موفقیت آمیز شورش و اعتراضات اجتماعی، باید کارگران شاغل و معلمان و مردم آزادیخواه و برابری طلب و تمام هم سرنوشتان طبقه کارگر را به طرفداری و شرکت در این اعتراضات فرا خوانند، اعتصاب کارگران در کارخانه ها و مراکز مهم صنعتی و حیاتی در بعد سرا سری، اعتصاب سراسری معلمان و ... تاثیر بسزایی در کمک به پیشبرد اعتراض و ضربه زدن به دولت و دستگاه سرکوب خواهد داشت. بوسیله این مجموعه کارها و حرکتها و اعتصابات، تمام پایه های حاکمیت بلرزه در خواهد آمد و شرایط را برای تغییر و دگرگونی انقلابی جمهوری سرمایه داری اسلامی آماده و مهیا خواهد کرد. در چنین اعتراضاتی، شعارها همچنین باید بیان کننده تمایلات و خواستگاه طبقاتی و اعتراضی این معترضین اجتماعی باشد. باید روی شعارهای جایگزینی برای تغییر و دگرگونی وضعیت موجود از جمله مجامع عمومی و شوراهای کارگری کارخانه و محلات، شوراهای مسلح محلات (بنکه ها) ، شوراهای مردمی و بلاخره کنگره شوراهای، بعنوان شعار الترناتیو تبلیغ و ترویج کرد و آن را به شعار اصلی تبدیل کرد.

و برابری طلب خود را از قید و بند این خواسته های صرفا صنفی رها کرد و بسیاری از خواسته های انسانی عموم مردم را نیز نمایندگی کرد و همین امر باعث شد که در مدت بسیار کمی رشد کند و نه تنها سمپاتی عمومی جامعه را به خود جلب کرد، بلکه توجه دیگر جنبش های اجتماعی و اعتراضی موجود را به سوی خود جلب کند.

اگر بخواهیم به پیشروی های این جنبش نگاهی بیاندازیم می توان به موارد بسیاری اشاره کرد. جنبش معلمان همچون بسیاری از جنبش های رادیکال دیگر با توجه به ماهیت و خصوصیات خود یک جنبش سراسری است و بر متن این خصوصیت سازمانهای مستقل معلمان توانستند بسیار سریع نه تنها در بعد منطقه ای بلکه در سطح سراسری خود را بازسازی و سازماندهی کنند و این می تواند یکی از نقاط قوت آن باشد.

اعلام موجودیت انجمن های صنفی معلمان و اتکا به مجمع عمومی برای بازسازی این سازمانها در بسیاری از شهرها و استانها، همانند استان فارس، استان کردستان و تصویب اساسنامه های خود و فراخوان تجمعات و تحصن های مختلف در سطح سراسری، ایجاد گروه ها و کانالهای ارتباطی مختلف چه در سطح علنی و چه در شبکه های اجتماعی، سازماندهی و رهبری از طریق همین شبکه ها را می توان به عنوان پیشروی های این جنبش بیان کرد.

اما و از همه مهمتر آنچه جنبش معلمان را به این درجه از اعتبار و اهمیت رساند، نه فقط در سازماندهی ها و نه به خیابان آمدن معلمان و تجمعات کوچک و بزرگ در جلوی درب وزارت و ادارات آموزش و پرورش در شهرهای مختلف، بلکه طرح شعارهای رادیکال و رها کردن این جنبش از تابوی صنفی گری و محدود کردن خود به خواست و مطالبات صنفی و به دست گرفتن خواست و مطالباتی عمومی و اجتماعی که به آموزش و زندگی مردم، خصوصا طبقه زحمتکش و محروم جامعه بود که اعتبار، نیرو و پتانسیل تازه ای به این جنبش بخشید و سمپات جامعه را به سوی خود جلب کرد.

اعتراض معلمان به کودک همسری، خواست آموزش رایگان و لغو پولی کردن آموزش و پرورش، اعتراض به آموزش نابرابری جنسیتی در مدراس، انتشار بیانیه ها و مطالبی در اعتراض به ایدئولوژیک کردن و مذهبی کردن آموزش، انتقاد از صدا و سیما به عنوان زبان حال رژیم، اعتراض به دستگیری و زندانی کردن معلمان و فعالین کارگری و از همه مهمتر حضور زنان در تریبون ها و سخنرانی های پرشور معلمان در نقد مواضع ایدئولوژیک، سیاسی و اقتصادی رژیم را می توان به عنوان پیشروی های این جنبش به شمار آورد. پیشروی هایی که هر کدام از آنها نه تنها پایه های رژیم را به لرزه درآورد، نه تنها گرایشات محدود نگر این جنبش را به حاشیه کشاند، بلکه هژمونی

در طول چهل سال حاکمیت رژیم هار و جنایتکار جمهوری اسلامی بر مردم، جامعه ایران همواره تلاش کرده است در مقابل این رژیم مستبد و سرکوبگر به شیوه های مختلف مبارزه کند و راه را برای به زیر کشیدن آن و ایجاد یک جامعه آزاد و برابر را هموار کند. در طی این سالها، جنبش های اعتراضی متفاوتی در سطح ایران شکل گرفته اند که هر کدام به سهم خود نه تنها بر دیگر جنبش های موجود بلکه بر جامعه نیز تاثیرگذار گذاشته و مهر خود را بر مبارزات جاری کوبیده اند. می توان جداگانه به هر کدام از این جنبش ها پرداخت و گرایشات، موانع، نقاط ضعف و قوت آنها و پیشروی هایش را مورد ارزیابی قرار داد، اما آنچه که عیان است جنبشهای اجتماعی موجود نه تنها رقیب همدیگر نیستند، بلکه در بسیاری مواقع مکمل و تقویت کننده همدیگر نیز هستند.

جنبش معلمان یکی از جنبش های موجود است که به یک پدیده زنده در ساحه مبارزاتی ایران بدل گشته است، اما خود جنبش معلمان نیز به این دلیل که رابطه تنگاتنگی با اکثریت جامعه یعنی زحمتکشان و محرومان آن و همچنین با اقلیتی مفت خور و سرمایه دار آن جامعه دارد، لذا دور از انتظار نیست که گرایشات مختلفی در آن حضور داشته باشند. این موضوع نه فقط در جنبش معلمان بلکه در هر کدام از جنبش های زنده اجتماعی نیز صادق است.

همانطور که در جنبش کارگری نه فقط در کشور ایران، بلکه در سطح جهانی گرایشات مختلفی از رفرمیسم تا کمونیسم حضور دارند که در هر دوره ای یکی از این گرایشات هژمونی دارد، در دوره ای گرایش محافظه کار یا رفرمیست با مطالبات نیم بند، با توهم به بخشی از حاکمیت و یا دست بالا را دارد و در دوره ای این گرایش رادیکال و چپ درون جنبش است که با طرح شعارها و خواسته های انسانی، رادیکال و چپ خود، بورژوازی را به چالش می کشد و دست بالا می گیرد و هژمونی خود را به کل جنبش اعمال می دارد. جنبش معلمان نیز از این امر مستثنی نیست.

با نگاهی به جنبش معلمان خصوصا در سالهای اخیر می توان پیشروی ها و همچنین موانع سر راه این جنبش را دید و قضاوت کرد.

جنبش معلمان اگر چه در ابتدا با یکسری شعار و مطالبات صنفی محدود پا به عرصه مبارزه گذاشت و خود را به این شعارها محدود کرد، اما بسیار سریع با رشد گرایش چپ و رادیکال در جنبش کارگری و تاثیرات عمیق اجتماعی آن و همزمان حضور معلمان چپ، آزادیخواه

رادیکالیسم، عدالت خواهی و برابری طلبی و کل جنبش را نیز به شدت تقویت کرد و این همان نقاط بارزی است که جنبش معلمان باید به آن توجه کند و در مسیر پیش روی خود آن را گسترش دهد.

همانطور که در بالا به آن اشاره شد، جنبش معلمان همانند دیگر جنبش های اجتماعی موجود می تواند حاوی گرایشات متفاوتی باشد که اگر فعالین چپ و کمونیست هوشیار نباشد میتواند پیشروی این جنبش را با مشکلات متعددی روبرو کند. گرایشاتی رفرمیستی و محافظه کار، از اصلاح طلبان دیروزی تا سوسیال دمکراتهای امروزی، که با کشیدن دیوار مابین خود دیگر جنبش های موجود و خصوصاً جنبش کارگری می تواند این جنبش را با چالش وضعف روبرو کند.

جنبش معلمان باید این نکته را به درستی درک کند که معلم رابطه تنگاتنگی با طبقه زحمتکش و محروم جامعه دارد، از محیط درس و مدرسه گرفته تا محیط زندگی، روزانه با اکثریت نود و نه درصدی جامعه، حشر و نشر دارد و با آنها زندگی می کند، با درد و رنج جامعه آشناست و خود بخشی از آن است، لذا از آن تاثیر می گیرد و می تواند تاثیر گذار باشد.

طبقه کارگر و جنبش کارگری ایران بسیار به درست موقعیت و اهمیت جنبش معلمان را درک

کرده است و به همین دلیل است که در تمامی اعتراضات خود از جنبش معلمان، بعنوان بخشی از جنبش عمومی برای معیشت، رفاه و آزادی، حمایت و پشتیبانی کرده است، نگاهی به بیانیه ها، شعارها و سخنرانی های فعالین و رهبران کارگری این واقعیت را اثبات می کند.

اگر چه طی چهل سال حاکمیت جهل و خرافه رژیم، جمهوری اسلامی با عنوان و اقسام روش از کتابهای درسی ارتجاعی و عقب ماند گرفته تا انقلاب فرهنگی و تصفیه معلمان آزادخواه و برابری طلب و گزینشی کردن استخدام ها، همواره تلاش کرده است که آموزش و پرورش و معلمان را به بخشی از دستگاه تحمیق و عقب ماندگی جامعه تبدیل کند، اما جنبشهای چپ و رادیکال همیشه سد راه این تعرض رژیم بوده اند و سیاستهای رژیم را به درجات زیادی به شکست کشانده اند.

جنبش معلمان به عنوان بخشی از جنبش های اعتراضی و مطالباتی جامعه در مبارزه برای احقاق حقوق خود، همسویی و همبستگی با دیگر جنبش های اجتماعی را باید در دستور کار قرار دهد. جنبش کارگری به عنوان قدرتمندترین جنبش موجود با خصلت و خواست طبقاتی و رادیکال، در بطن مبارزات جاری می تواند تکیه گاهی محکم و قابل اتکایی برای جنبش معلمان و دیگر جنبش های

اجتماعی موجود باشد و می تواند در قدرتمندتر کردن این جنبش ها نقش برجسته ای ایفا کند.

کلام آخر اینکه جنبش معلمان همانطور که در بالا به آن اشاره شد، قدرت و اعتبار خود را نه فقط در به خیابان آمدن و تجمعات و تحصن های خود، بلکه در طرح شعارها و خواسته های رادیکال و انسانی و در همسویی با خواست و مطالبات طبقه کارگر می گیرد. این جنبش اگر بخواهد به پیروزی برسد ضمن اینکه باید موانع و پیشروی های خود را مورد ارزیابی قرار دهد، در این مسیر نیز دوستان واقعی و دشمنان خود را بشناسد، نه فقط نیروهای ارتجاعی، قومی، مذهبی و انواع و اقسام اصلاح طلبان و سلطنت طلبان و ناسیونالیستها و ...، بلکه گرایشات غیر رادیکال و محافظه کار درون خود را به نقد کشیده، پس بزند و به حاشیه براند. حضور معلمان شریف، آزادخواه و برابری طلب در عرصه این مبارزه، حضورشان در جلسات، سخنرانی ها و تنگ کردن فضا به جریانات انحرافی می تواند کمک شایانی به این امر بکند.

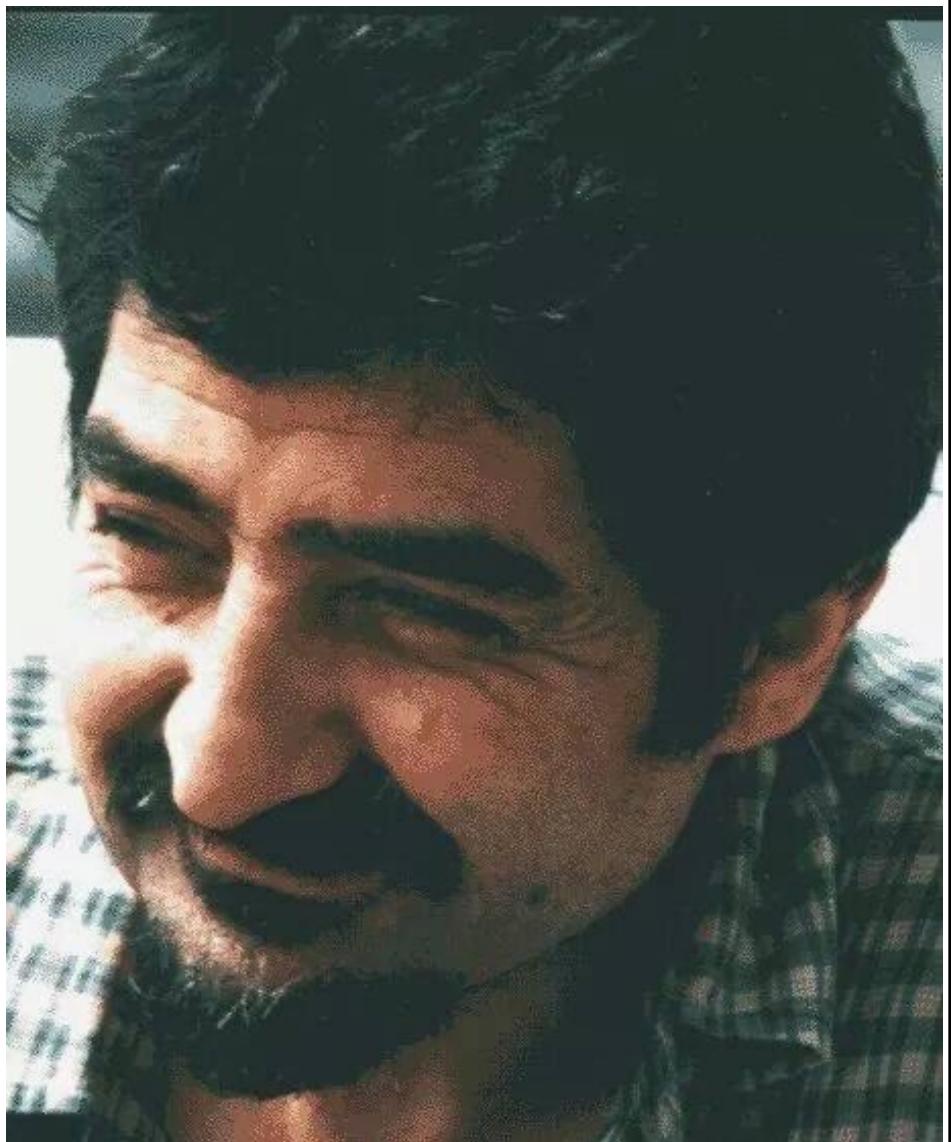
هماهنگی و همراهی با جنبش کارگری و تقویت آن به عنوان یکی از دستورکارهای جنبش معلمان در مسیر مبارزه می تواند همچون اهرمی قدرتمند در رسیدن به خواسته هایشان عمل کند.

کمونیسم کارگری و فعالیت

حزب در کردستان

(از سلسله بحث های کمونیسم کارگری- سمینار دوم)

نوشته ای که میخوانید از سه بخش اصلی، یا سه مقاله مرتبط با هم، تشکیل شده است. این سه بخش بعنوان ماحصل سمینار دوم از سلسله سمینارهای کمونیسم کارگری که دستور آن را فعالیت حزب در کردستان تشکیل میداد در اختیار اعضا و فعالین حزب کمونیست ایران قرار گرفت و سپس بعنوان بخش اصلی جزوه "درباره فعالیت حزب در کردستان" توسط کانون کمونیسم کارگری بطور علنی انتشار یافت.



۱- مبارزه طبقاتی و احزاب سیاسی

مقدمه

قبل از اینکه وارد بحث در مورد کومه‌له و کردستان بشویم، ترجیح می‌دهم ابتدا قدری به سمینار قبل [۱] و موضوعات تحلیلی‌تر و تئوریک‌تری که آنجا مطرح کردم برگردم. بطور مشخص می‌خواهم اینجا در مورد احزاب سیاسی و رابطه آنها با جامعه و تاریخ اجتماعی و با طبقات حرف بزنم. من اینجا به این تبیین مقدماتی احتیاج دارم زیرا در طول این بحث می‌خواهم به چند مسأله مهم بپردازم. اول، ارزیابی از کومه‌له. از خود بپرسیم این یعنی چه. ارزیابی از یک سازمان؟ ارزیابی از یک جنبش؟ از یک دوره؟ یا ارزیابی از یک طبقه؟ وقتی ما از "دورنمای کار ما در کردستان" حرف می‌زنیم، باید این را روشن کنیم که آیا منظور ما دورنمای کار یک حزب در کردستان است؟ دورنمای کار یک طبقه است؟ دورنمای جنبش ملی است؟ باید روشن کنیم که صحبت درباره کدام اینها بر دیگری مقدم است و غیره. تا آنجا که به بحث ما درباره کومه‌له مربوط می‌شود، همانطور که بعدا به آن مفصلا بر می‌گردم، کومه‌له یک جزء تفکیک ناپذیر از یک تاریخ وسیع تر است. کومه‌له تشکیلات خارج از کشور حزب کمونیست ایران نیست که بود و نبودش مستقیما تاثیر مهمی بر جهان پیرامونش نگذارد. کومه‌له سازمانی است که تاریخا در دل جامعه جای گرفته و رابطه تنگاتنگی با آن دارد. بنابراین بحث ارزیابی کومه‌له، بحث ارزیابی نقش یک سازمان سیاسی در تاریخ معاصر خودش است و درک رابطه ایندو با هم.

ثانیا باید این مقدمه تحلیلی‌تر را بگویم، چرا که باید مقداری درباره مسأله ملی و طبقاتی در کردستان صحبت کنم و آنجا هم باید رابطه این مسائل اجتماعی را با حزب کمونیست در کردستان توضیح بدهم.

و بالاخره باید این مقدمات را بگویم چرا که لازم است حد فاصل متدولوژیک خود را با خطوط دیگری که در این حزب می‌بینم روشن بکنم. این مقدمات به من امکان می‌دهد که این گرایشات در درون حزب را بشناسم و بگویم که متد برخورد هر یک از آنها به کار ما در کردستان و به کومه‌له چیست و اختلافات این گرایش‌ها به چه اشکالی بروز میکند.

مبارزه طبقاتی و احزاب سیاسی

در سمینار قبل گفتم که تبیین مارکس از تاریخ، و در واقع هر کس که معتقد به عینی بودن تاریخ است، این است که عینیت تاریخ در قانونمندی حرکت آن است. تاریخ یک سلسله وقایع و رویدادهای تصادفی نیست، رویدادهایی نیست که صرفا بر مبنای اراده انسانهای هر دوره رخ داده باشد. تاریخ یک قانونمندی بنیادی دارد که بر مبنای آن حرکت میکند. در سمینار قبل سعی کردم بطور خلاصه بگویم که مارکس این قانونمندی را چگونه توضیح می‌دهد. بحث مارکس اینست که انسانها در تلاش ناگزیرشان برای بقاء فیزیکی خود و برای بازتولید

خودشان بعنوان انسان وارد روابط متقابل اجتماعی میشوند. جامعه شکل اولیه و پیش‌فرض وجود انسان است. در هر مقطع انسانها در مناسبات اجتماعی با هم بسر می‌برند که حول مسأله تولید و بازتولید سازمان یافته است. بنابراین سوال اینست که این جامعه و این مناسبات چگونه تغییر میکند و از چه "حکمتی" تبعیت میکند. مارکس سرخ تمام تکامل تاریخی را در همین مناسبات پیدا میکند. اما مارکس بطور بلافاصله و بلاواسطه از تولید به تعبیر جامعه و روند تاریخ نقب نمی‌زند. مارکس گام به گام لایه‌ها و سطوحی از تحلیل را مطرح میکند و از تولید و بازتولید گام به گام بحث خود را کنکرت‌تر میکند تا به نقش پراتیک و اراده و عمل انسان در تغییر جامعه میرسد. بنابراین مارکس که قانونمندی تغییر جامعه را در مناسبات تولید جستجو میکند، برای توضیح مکانیسم عملی این تغییر یکی پس از دیگری سطوح مشخص‌تری را وارد بحث میکند، که هر یک ریشه در بنیاد اقتصادی جامعه دارند، تا بالاخره نه فقط نقش اراده و آگاهی و پراتیک انسان بلکه جایگاه خرافه و مذهب و پندارهای بشر را در تغییر اوضاع معین میکند و توضیح می‌دهد. برای مارکس، تاریخ از قوانین عینی‌ای تبعیت میکند، اما بهرحال این انسانها و حرکت آنها است که تغییر را باعث میشود و این قوانین را به عمل درمی‌آورد. در جلسه قبل گفتم که مارکس چگونه در حرکت این انسانها، موقعیت آنها در مناسبات تولید و بعبارت دیگر موقعیت طبقاتی آنها را مبنا قرار می‌دهد. مبارزه طبقاتی، که ریشه در مناسبات تولید دارد اما نهایتا چیزی جز پراتیک توده وسیع انسانها نیست، پیشبرنده تاریخ واقعی و عنصر تحول جامعه و مناسبات انسانها از شکلی به شکل دیگر است.

در جلسه قبل توضیح دادم که برای مارکس مبارزه طبقاتی شکل ایده‌آلیزه شده‌ای از جدال کسانی نیست که از طبقات سخن می‌گویند و بنام آنها جدال میکنند، بلکه کشمکش و تقابل دائمی در جامعه میان خود این طبقات است. جدالی عینی که دائما میان انسانهایی که در مکانهای مختلف تولیدی قرار گرفته‌اند در جریان است. این جدال هر روزه است، وقفه ناپذیر است و در ابعاد مختلف، خواه پنهان و خواه آشکار ادامه دارد. این روح تاریخ برای مارکس است. اگر تاریخ از حکمتی تبعیت میکند اینست که مناسبات تولیدی انسانها را در موقعیتی قرار میدهد که روبروی هم قرار می‌گیرند و اینها با کشمکش خود اصل مناسبات تولید را هم دگرگون میکنند. در نتیجه تاریخ جامعه از الگویی تبعیت میکند و در هر مقطع دارد به تضادهای موجود در مناسبات تولید پاسخ میدهد.

اما باز هم این بحث، یعنی بحث مبارزه طبقاتی، آخرین سطح کنکرت شدن مارکس در توضیح تاریخ نیست. مسأله اینست که این تضادهای زیربنایی و کشمکش طبقاتی ناشی از آن خود را در یک کشمکش‌های روبنایی نشان میدهد که تنها از طریق آنها تضادهای زیربنایی حل و فصل میشود. تضاد میان محدودیت مناسبات تولید و رشد نیروهای تولیدی جامعه خود را بصورت طیفی از

کشمکش‌ها میان انسانها بر سر مسائل متنوع، در ابعاد سیاسی، حقوقی، فکری، هنری، ادبی، ایدئولوژیکی و غیره نشان میدهد. این کشمکش‌ها در این سطح روبنایی، یعنی سطحی که بالاخره انسان را بعنوان عنصر فعاله وارد صحنه میکند، است که تکلیف تضادهای بنیادی را روشن میکند و جامعه را از یک مرحله تاریخی به مرحله‌ای دیگر میبرد. در بخش اعظم این تاریخ شعور انسانها و آگاهی آنها از روندهای زیربنایی‌ای که با جدال خود به جلو می‌برند محدود است. بعنوان مثال، بورژوازی ایران در قرن نوزدهم پیدا میشود و گام به گام قرار است سرمایه داری در این کشور رشد کند و این نظام اجتماعی و اقتصادی نوین بورژوائی جایگزین نظام کهنه بشود. این یک نیاز اجتماعی است که در رشد تولید و در مناسبات اجتماعی تولید ریشه دارد. اما این روند نه لخت و عریان تحت این پرچم، بلکه تحت یک سلسله کشمکش‌ها در سطح روبنایی تر و با پیدایش جنبش‌هایی با هدف‌های محدود و ویژه رخ میدهد. انقلاب مشروطیت میشود، صحبت از مدرن شدن تعلیم و تربیت و آموزش زنان میشود، از نقش مطبوعات و آزادی آنها صحبت میشود، از محدودیت حقوق سلطنت حرف زده میشود، ناسیونالیسم تقویت میشود و نیاز به ساختن یک هویت ملی برای ایران به جلو رانده میشود، رضاشاهی پیدا میشود، صنعت و مدرنیزاسیون اداری و تمرکز قدرت دولتی به یک امر تبدیل میشود، جنبش ملی شدن صنعت نفت پا می‌گیرد، مصدق و مصدقیسم پیدا میشود که آرمان استقلال سیاسی و حق حاکمیت ملی بورژوازی ایران را به جلو می‌راند، اصلاحات ارضی مطرح میشود، علیه وابستگی به امپریالیسم و دولت عروسکی پرچم بلند میشود. اینها هر یک آرمانهای انسانهای زیاد و امر سیاسی و مبارزاتی آنها بوده است. هر یک از اینها نمودار وجود جدالهای متعدد سیاسی و فکری و اقتصادی در میان بخش‌های مختلف جامعه است. انسانها در این جنبش‌ها و در این سنت‌های مبارزاتی و اعتراضی و انتقادی و حکومتی شرکت میکنند، اما با شرکت‌شان در اینها تکلیف کل بورژوائی شدن جامعه را روشن میکنند. اگر به این شیوه به تاریخ ایران نگاه بکنید، آنوقت از انقلاب مشروطیت تا جمهوری اسلامی یک روند مرکب اما جهت‌دار و دارای قانونمندی را به شما نشان می‌دهد. عروج بورژوازی ایران از درون نظام کهنه و سپس رو در روئی آن با آنتی تز خودش، تبدیل سرمایه داری ایران به نظام کهنه‌ای که اکنون خود مورد اعتراض است، چکیده این تحولات متنوع و درونمایه مکاتب و جنبش‌ها و سنت‌های مبارزاتی و شخصیت‌های سیاسی مختلفی است که در تمام طول ایندوره پیدا شده‌اند و نقش بازی کرده‌اند و به مصاف هم رفته‌اند. در این پروسه احزاب متعدد ساخته شده، نبردها شده، قلم‌ها بدست گرفته شده، جدالها صورت گرفته. اما هر کدام از اینها گوشه‌ای از یک تاریخ عینی و مادی را جلو برده است که حکمت و قانون اساسی آن در زیربنای جامعه و جدال طبقات اصلی آن قابل مشاهده است.

احزاب سیاسی در این سطح از بحث و در این سطح از واقعیت وارد میشوند. احزاب سیاسی اشکال‌گرد آمدن انسانها و شرکت‌شان در این جدالهای متعدد و متنوع روبنایی است. ←

مستقل اینکه این احزاب راجع به خودشان چه میگویند، با نگاه کردن به تاریخ واقعی که وجود آنها را ایجاد کرده است و با مشاهده اینکه در جهان مادی اینها عملاً دارند کدام حرکت تاریخی را منعکس میکنند و به جلو میرانند میتوان درباره آنها حکم داد. عبارت دیگر پشت هر کشمکش سیاسی و حقوقی و عقیدتی، یک کشمکش واقعی طبقاتی وجود دارد، که احزاب سیاسی را باید در چهارچوب و در سایه روشن با این جدالهای بنیادی ارزیابی و دسته‌بندی کرد. باید این را دید که حزب سیاسی از چه معضل مشخص در تاریخ مادی جامعه مایه گرفته است و به کدام معضل مشخص در آن دارد جواب میدهد. اینکه این حزب چرا وجود دارد، با این تاریخ واقعی چه رابطه‌ای دارد، آیا نقش مهمی دارد یا خیر، آیا جریانی بالنده یا میرنده است و غیره تماماً باید با این متد قضاوت شود. کومه‌له و حزب کمونیست ایران را هم باید در پرتو همین بحث ارزیابی کرد.

کشمکش‌های بنیادی در جامعه هم به یکی منحصر نیست. در هر جامعه همواره نشانه‌هایی از گذشته و حال و آینده وجود دارد و در کنار آنچه موجود است جوانه‌هایی از آینده و بقایایی از گذشته وجود دارد. جدال کار و سرمایه در جوار جدال سرمایه با مناسبات پیشین پیدا میشود و رشد میکند. علاوه، در متن هر جدال اساسی طبقاتی هم اختلافات متعددی میان بخش‌های مختلف بر سر جزئیات و بر سر اشکال تحول اجتماعی مشاهده میکنید. این جدالهای اساسی و تمام سایه و روشن‌های درونی آن سرچشمه سنت‌های سیاسی هستند که احزاب سیاسی تازه در درون آنها متبلور میشوند و شکل میگیرند. بنابراین پیش از آنکه به احزاب سیاسی برسیم باید سنت‌ها و جریانات سیاسی را تشخیص بدهیم و اینکه هر یک از اینها نه فقط منافع کدام طبقه اجتماعی را منعکس میکنند، بلکه در درون اردوی این طبقه کدام تاکیدات، کدام اولویت‌ها و کدام افق‌ها را نمایندگی میکنند. لیبرالیسم بعنوان یک سنت سیاسی، که احزاب متعدد در جوامع مختلف بوجود آورده، با سنت ناسیونالیسم که آنهم احزاب متعدد داشته و دارد، هر دو گرایش‌ها و سنت‌های سیاسی یک طبقه‌اند، اما یکی نیستند و بارها در تاریخ جوامع اینها را حتی در برابر هم پیدا میکنیم. بنابراین تنوع احزاب سیاسی امری طبیعی و اجتناب‌ناپذیر است. پشت این احزاب طبقاتند. اما این رابطه یک به یک نیست. تنوع احزاب سیاسی ناشی از این واقعیت است که انسانها در سطحی روبنایی، یعنی در اشکال سیاسی و حقوقی و فکری و غیره، وارد کشمکش‌های اجتماعی شده‌اند و کشمکش‌های بنیادی طبقاتی به طیف وسیعی از جدالهای سیاسی و مشخص در جامعه ترجمه میشود. عبارت دیگر تقابل طبقات اصلی جامعه معضلات اجتماعی متعددی را مطرح میکند، بر مبنای این معضلات گرایش‌ها و سنت‌های مبارزه سیاسی متعددی شکل میگیرد و بر متن این سنت‌ها و گرایش‌ها احزاب سیاسی بسیار متنوعی بوجود می‌آیند که در هر دوره پیشقراول و سازمانده فعالیت سیاسی انسانها بر مبنای این سنت‌ها و یا تلفیقی از آنها هستند.

از سوی دیگر، احزاب سیاسی ابزارهای گرایش‌ها اجتماعی برای بسیج کل نیروی طبقه

خویش تحت پرچم اهداف و افق ویژه خود و برای حاکم کردن کل این اهداف و افق در سطح جامعه هستند. احزاب سیاسی، در درون هر سنتی که شکل گرفته باشند پیشاروی کل جامعه و طبقات اصلی آن قرار میگیرند و برای بسیج کل پایه مادی خود در جامعه تلاش میکنند. تازه در این روند است که طبقات اجتماعی به کمک احزاب سیاسی به کشمکش‌های بنیادی میان خود معنی عملی و سیاسی میدهند. تنها به این طریق است که انسانها تناقضات ناشی از موقعیت اقتصادی‌شان و اختلاف در منافع پایه‌ای طبقاتی‌شان را به اختلافات سیاسی بر سر تحولات کنکرت اقتصادی و سیاسی و غیره در جامعه ترجمه میکنند و قادر به عمل سیاسی میشوند. احزاب سیاسی کشمکش طبقاتی را متعین میکنند و فضای لازم برای دخالت انسانهای یک طبقه در تعیین تکلیف روندهای تاریخی را بوجود می‌آورند. احزاب سیاسی از شکافهای طبقاتی مایه میگیرند، اما در مرحله بعد خود تازه طرف عمل سیاسی طبقات میشوند. تاریخ جامعه نه بصورت رو در روئی لخت و عریان و غیر متعین طبقات جلو میرود و نه بصورت مبارزه مستقیم و سازمانی احزاب با هم. بستر جلو رفتن این تاریخ کشمکش طبقات اجتماعی تحت پرچم سنت‌های مبارزاتی و احزاب سیاسی معین است.

سنت‌های مبارزاتی و احزابی که این نقش را پیدا بکنند، یعنی بتوانند فشار عمومی و پایه‌ای مطالبات و افق‌های طبقاتی را به فشار سیاسی و مادی در جامعه تبدیل کنند، احزابی اجتماعی‌اند. احزاب دخیل در تاریخ هر دوره‌اند. اما معنی این حرف این نیست که این احزاب عیناً نماینده کل آن منفعت طبقاتی و کل آرمان آن طبقه‌اند. جنبش سیاسی طبقه در هر دوره بالاخره به افق سیاسی و توان سنت سیاسی و حزبی که رهبری‌اش را بدست گرفته است محدود میشود. تاریخ واقعی، اما، تاکنون از طریق همین بسیج کل نیروهای طبقاتی حول افق‌های محدود جلو رفته است.

کمونیسم کارگری بعنوان حزب سیاسی

بهرحال میخواهم این را بگویم که این سطوح در بحث ما و در ارزیابی ما از حزبی که ساخته‌ایم وجود دارد. از دل کدام سنت‌های اعتراضی و مبارزاتی در جامعه پیدا شده‌ایم. معضلات کدام طبقه و یا طبقات مایه پیدایش حزب ما بوده است، چه رابطه‌ای با طبقه در صحنه سیاسی پیدا کرده‌ایم و کدام افق را جلوی جامعه و جلوی طبقه قرار میدهیم و چه رابطه عملی‌ای با طبقه کارگر در صحنه پراتیک اعتراضی داریم. بنابراین خیلی روشن است که ارزیابی ما از حزبمان نمیتواند یک ارزیابی یک بعدی و تک جویی، خوب است یا بد، کارگری است یا نه، اجتماعی است یا نه، باید بخود ببالد یا نه، باشد. من میخواهم تصویر عینی و مارکسیستی از حزب، و از کومه‌له که موضوع بحث امروز است، بدهم. نمیخواهم خیال کسی را راحت و یا ناراحت کنم و یا به پراتیک تاکنونی نمره بدهم. باید بدانیم که راجع به هر یک از این ابعاد یک حزب و یک جنبش طبقاتی چه ارزیابی‌ای داریم. بدون این صحبتی از یک درک درست و مارکسیستی از "چه باید

کرد"مان و دورنما و وظایفمان نمیتواند در میان باشد.

یک نکته کمونیسم کارگری را بعنوان یک سنت اعتراضی و یک گرایش حزبی طبقه کارگر از نظر آنچه که تاکنون گفتیم از سایر حرکت‌های حزبی در جامعه متمایز میکند. (منظور من از کمونیسم کارگری اینجا بحث‌های پس از کنگره دوم یا مواضع خودم نیست. من این کلمه را بجای کلمه کمونیسم بکار میبرم. منظور من آن گرایش کارگری است که مانیفست کمونیست را بعنوان بیانیه خودش صادر کرد). این تمایز در این است که این گرایش حامل کل آرمان کارگری و کل افق کارگری برای تغییر جامعه است و برخلاف سنت‌های مبارزاتی دیگر در جامعه و برخلاف سایر احزاب سیاسی طبقات مختلف منفعت و افق ویژه و محدودی را دنبال نمیکند. مارکس اینرا در مانیفست کمونیست بروشنی بیان میکند:

"کمونیستها حزبی مجزا در برابر سایر احزاب طبقه کارگر نیستند. آنها هیچ منفعی جدا منافع پرولتاریا بطور کلی ندارند. آنها اصول فرقه خاصی برای خود بمنظور شکل دادن و قالب زدن به جنبش پرولتاریائی ن ساخته‌اند. کمونیستها فقط از این جهت از سایر احزاب طبقه کارگر متمایزند که: ۱- در مبارزه کشوری پرولتارهای کشورهای مختلف، آنها منافع مشترک کل پرولتاریا را برجسته میکنند و به پیش میرانند. ۲- در مراحل مختلفی که مبارزه طبقه کارگر علیه بورژوازی باید طی کند، آنها همواره و همه جا نماینده منافع کل جنبش‌اند.

بنابراین از یکسو، از نظر عملی، کمونیست‌ها پیشروترین و مصممترین بخش احزاب کارگری هر کشورند، بخشی که تمام بخش‌های دیگر را به جلو سوق میدهد، و از سوی دیگر، از نظر تئوریک، آنها این امتیاز را بر کل توده عظیم پرولتاریا دارند که مسیر پیشروی، شرایط و حاصل نهایی کل جنبش پرولتاریائی را بدرستی میشناسند."

بنابراین کمونیسم کارگری بخشی از جنبش طبقاتی است که منافع و آرمانهای کل این جنبش و افق پیشروی و پیروزی تمام و کمال آنرا نمایندگی میکند. با اینحال این به آن معنی نیست که این بخش، این گرایش، بطور اتوماتیک افق خود را بر جنبش طبقه کارگر مسلط کرده، و پراتیک اعتراضی کارگر را رهبری میکند. کمونیسم کارگری هم، بعنوان یک سنت سیاسی و مبارزاتی تابع همان ملزوماتی است که به آن اشاره کردم. باید بتواند نگرش خود را به کل طبقه تسری دهد، باید بتواند نیروی طبقه را حول اهداف و آرمانهای خود، که در این مورد ابدأ "ویژه" نیست، بسیج کند و در صحنه عمل سیاسی به میدان بکشد. کمونیسم کارگری هم باید بتواند احزاب سیاسی قدرتمند از خود بیرون بدهد و خود را به پراتیک اعتراضی طبقه در مقیاس وسیع مرتبط کند.

از نظر تاریخی، کمونیسم کارگری از همان دوره مارکس به این سو همواره یک سنت مبارزاتی زنده بوده است. در مقاطعی در تاریخ کشورهای مختلف احزاب سیاسی خود را هم بوجود آورده و طبقه کارگر را به انقلاب نیز کشانده است. کارنامه این گرایش گواه دخیل

بودن جدی آن در تاریخ قرن بیستم است. مدتی طولانی است که بدنبال شکست تجربه کارگری در شوروی این گرایش احزاب سیاسی جدی‌ای بیار نیورده است. علل این را جای دیگری بحث کرده‌ایم. اما بعنوان یک سنت مبارزاتی این جریان نقش کماکان مهمی در جنبش کارگری داشته، هرچند در کشورهای زیادی این نقش بیشتر بصورت "سوق دادن سایبرین به جلو" نمودار شده و در اعتراضات جاری کارگری و در شکل دادن به ذهنیت و نگرش و روشهای رهبران جنبش اعتراضی طبقه نقش خود را بازی کرده است.

ارزیابی از کومه‌له: یک مرزبندی در روش برخورد

قبل از پایان این بخش می‌خواهم با سایر نگرش‌ها در حزب در زمینه ارزیابی از کومه‌له حد فاصل خود را روشن بکنم. من درباره کومه‌له زیاد صحبت کرده‌ام. تصویر من همین چیزی است که گفتم. من به یک تاریخ واقعی و ابرکتیو، به یک مبارزه عینی میان طبقات اجتماعی قائم و از زاویه این مبارزه است که همواره میکوشم به حزب و به کومه‌له نگاه بکنم. همین مند مرزبندی‌ای میان شیوه برخورد من به مساله ارزیابی کومه‌له با سایر برخورد‌هایی که در این حزب هست بوجود می‌آورد. اولین شیوه‌ای که می‌خواهم مرز خود را با آن روشن کنم، شیوه برخوردی است که ارزش و جایگاه تاریخی کومه‌له برای مبارزه کارگران را درک نمی‌کند. کسانی که این شیوه را دارند یا خود نسبت به مبارزه کارگر ناحساسند و یا چنان تصویر ایده‌آلیزه شده و کتابی از این مبارزه دارند که نمیتوانند ببینند تاریخ واقعی این مبارزه هم اکنون چگونه به کومه‌له گره خورده است. شخصا بارها جواب این ایراد را به این و آن داده‌ام که کومه‌له "سازمانی دهقانی است"، "ناسیونالیست است" و غیره. این دیدگاه از یک سلسله تصاویر تجریدی درباره کمونیسم و مبارزه کارگری شروع میکند و چون کومه‌له را مطابق الگوی خود، خواه از لحاظ نظری و خواه عملی، نمیبیند و چون تصویری از جدال گرایش‌ها در حزب ما ندارد، کلا ارزش و پتانسیل تاریخی کومه‌له و جایگاه واقعی آن در مبارزه کارگری را منکر میشود.

دیدگاه دیگر کاملا عکس این است. کومه‌له را میبیند و تاریخ را نمیبیند. "کومه‌له هست پس من هستم". در این شیوه برخورد کومه‌له بعنوان یک سازمان ایده‌آلیزه میشود و به یک امر درخود تبدیل میشود. حکمتش را از خودش میگیرد. تشکیلات نقطه شروع تعقل و ارزش‌ها و معیارهاست. گفتم که حتی اگر تشکیلاتی اینطور راجع به خودش فکر کند باز هم ما بعنوان مارکسیست موظفیم آن را در سایه روشن با کشمکش‌های اجتماعی واقعی که در پس آن نهفته است و آن را ایجاب کرده است و در رابطه با معضلات اجتماعی که به آن پاسخ میدهد قضاوت کنیم. اصل اصالت تشکیلات، سیاست و تاریخ جاری بیرون خودش را محو نمیکند. برعکس خود نشان دهنده اینست که سنت سیاسی‌ای که این تشکیلات را بوجود آورده مفروض گرفته میشود و تقدیس میگردد. یک تشکیلات ابزار پیشبرد سیاست طبقاتی

معین است حتی اگر خودش، مانند مجاهدین، خود را مبدا تاریخ و یک ارزش درخود بیانگارد. تقدس تشکیلات فقط یعنی تمکین به سیاست خودبخودی حاکم به تشکیلات یعنی پذیرش و مفروض گرفتن و تقدیس موقعیت عینی و موجود تشکیلات در جدال عینی طبقاتی. اگر دقت کنیم این تقدس موجودیت تشکیلاتی و گسستن از هر نوع محک و ملاک بیرونی و طبقاتی برای توضیح حقانیت تشکیلات خود یک سنت کار سیاسی بورژوازی است. برای کمونیسم کارگری اگر سازمان ارزش دارد برای اینست که دارد در یک تاریخ واقعی، در یک جدال وسیع اجتماعی به نفع طبقه کارگر نقش بازی میکند. هر لحظه که تشکیلات دیگر ابزار این مبارزه اجتماعی نباشد، و لاجرم ابزار امر دیگری بشود، تمام ارزش خود را برای کارگر و کمونیست از دست میدهد. از این موضع است که هنگامی که از نقطه نظر منفعت طبقاتی و از نظر امر کمونیسم کارگری به کومه‌له نگاه میکنیم هم برای ما ارزش پیدا میکند و هم خود را موظف میبینیم که مدام تغییرش بدهیم. تنها با قرار دادن خود در موضع کسی که در یک کشمکش عینی اجتماعی و طبقاتی شرکت کرده است، میتوان تصویر درستی از ارزش و اعتبار یک حزب سیاسی و نقاط ضعف آن داشت. اختلاف من با دیدگاه‌هایی که در این حزب در زمینه ارزیابی از کومه‌له و درونمای آن وجود دارد از همینجا سرچشمه میگیرد. من آن جریانی که قید کومه‌له را میزند و برایش شانه بالا میاندازد را جریانی به غایت روشنفکرانه میدانم که نه از جدال اجتماعی واقعی چیزی فهمیده و نه از مارکسیسم و از تئوری کمونیسم شناختی دارد. کسانی که از موضع به اصطلاح کارگری ارزش کومه‌له را منکر میشوند، (و از این قماش داشته‌ایم)، نمیفهمند که مکانیسم جلو رفتن امر کارگران در جهان مادی چیست. نمیتوان نیروی واقعی پیشبرنده تاریخ جاری کارگری را قلم گرفت و تا وقتی سازمانی مطابق الگوی از پیشی بوجود نیامده یکجائی منتظر شد. تاریخ واقعی طبقه کارگر در کردستان و آن کشمکش اساسی که امروز کارگر کرد را در برابر سرمایه و بورژوازی قرار داده است از طریق کومه‌له پیش میرود. تکامل مبارزه کارگری در کردستان امروز، پیشروی و یا درجا زدن آن، به عملکرد کومه‌له گره خورده است. در قبال دیدگاه دیگر میگویم کومه‌له به اعتبار این کشمکش اجتماعی بیرونی ارزش پیدا میکند. سازمان بزرگ و رزمنده و فداکار در تاریخ جهان زیاد بوده است. سوال اصلی اینست که این سازمان با نبرد اجتماعی کارگر چه رابطه‌ای دارد. این سوال نظری من نیست، سوال عملی کارگر است. در جهان ما نه فقط سازمانهای سیاسی، بلکه مقولات بسیار کلی‌تر و تجریدی‌تر هم، مانند خلاقیت هنری، اخلاقیات، انساندوستی و غیره، بدون ارجاع به مبارزه اجتماعی واقعی فی نفسه قابل ارزیابی نیستند. درباره تمام اینها فقط میتوان از موضع کسی که در یک مبارزه اجتماعی و عینی دخیل و جانبدار است حکم داد. در یک کلمه شاخص ارزیابی ما از کومه‌له باید نقش آن و رابطه مادی آن با جنبش ضدسرمایه‌داری کارگر و دقایق و لحظات این جنبش باشد، و نه فاکتورهای کمی و کیفی خود این سازمان،

اینکه چند سال سابقه دارد، چه شدایدی را تحمل کرده است، از چه انسانهای فداکار و با شهامتی تشکیل شده، از کدام تشکیلات دیگر بزرگتر است و غیره. از موضع تاریخ واقعی و اجتماعی مبارزه طبقات میتوان قضاوت کرد که این سازمان، با همین خواص داخلی‌اش در چه دوره‌هایی به این نبرد بیرونی نزدیک‌تر و دورتر بوده، اگر بخواهد ارزش سیاسی‌اش را برای کارگر حفظ بکند و یا واقعا تحقق ببخشد چه باید بکند، سیاستی که در هر مقطع بر آن حاکم است و پراتیکی که انجام میدهد تا چه حد به این امر خدمت میکند. این بر عهده هر تشکیلاتی است که خود را دائما با این شاخص محک بزند. این بر عهده هر سازمان کمونیستی است که مداوما نشان بدهد که دارد خود را به این کشمکش اجتماعی بیرون خود و به امر کارگر در این کشمکش مربوط و مربوط‌تر میکند.

خلاصه میکنم. کمونیسم کارگری آن دیدگاهی در حزب ماست که به خود حزب از نقطه نظر یک جنبش اجتماعی نگاه میکند. ما این را فرض میگیریم که حزبی که نام خود را کمونیست گذاشته است باید به این کشمکش طبقاتی بیرون خود پاسخگو باشد و از آن مایه بگیرد. اما ما این را نیز میدانیم که تاریخا حزب ما، و کومه‌له بعنوان پدیده مشخصی در درون حزب، از این جدال عینی مایه نگرفته است، بلکه باید در یک روند بسمت این جنبش طبقاتی رانده شود. در این روند باید تغییرات مادی در این حزب و در فکر و عملکردش صورت بگیرد. کمونیسم کارگری تا آنجا که به حزب کمونیست ایران مربوط میشود نیرویی برای تحقق هرچه سریع‌تر و جامع‌تر این انتقال است. این بخشی از تلاش ما برای ایجاد احزابی است که دیگر مستقیما از جدال اجتماعی کارگر علیه سرمایه و فقط همین مایه میگیرند و به نیازهای آن پاسخ میدهند.

[۱] اشاره به سمینار اول کانون کمونیسم کارگری است که در اسفندماه ۱۳۶۷ برگزار گردید. این سمینار اساسا به طرح مباحث کلی و پایه‌ای کمونیسم کارگری پرداخت.

کمونیسم کارگری و فعالیت حزب در کردستان

۲- حزب کمونیست، کومه‌له و کمونیسم کارگری

یک ارزیابی فشرده

در برخورد به حزب کمونیست ایران و کومه‌له بعنوان بخشی از این حزب هم همین مند را باید بکار برد. باید از زاویه مبارزه طبقات اجتماعی و سنت‌های اعتراض سیاسی طبقات به این تشکیلات نگاه کرد. باید پرسید حزب از چه کشمکش اجتماعی مایه گرفته است، از درون کدام سنت یا سنت‌های سیاسی بیرون آمده، چه رابطه پراتیکی با طبقه کارگر پیدا کرده و کدام افق را جلوی آن میگذارد و بالاخره باید روشن کنیم که جهت حرکت این حزب چیست. پاسخ این سوالات را باید بر مبنای ارزیابی‌های عینی و تاریخی داد و نه بر مبنای تعلق خاطر و ایمان ایدئولوژیک. به صرف اینکه حزبی خود را مارکسیست میدانند و از منافع طبقه کارگر حرف میزند فوراً نمیتوان آن را حزبی پرولتاریائی و رهبر طبقه کارگر تعریف کرد. ایدئولوژی و

پراتیک سازمانی حزب ما در تعیین جایگاه طبقاتی و اجتماعی اش نقش دارد، اما این یک رابطه اتوماتیک نیست. حزب کمونیست ایران را هم نباید، مانند هر جریان دیگر، بر مبنای آنچه که اعتقاد دارد و آنچه که درباره خود میگوید قضاوت کرد. باید در موضع طبقه ایستاد و با بینشی مادی به این حزب نگاه کرد و جایگاه آن و روند حرکت آن را شناخت.

من نظرم را درباره ماهیت و جایگاه حزب کمونیست ایران بدفعا تشریح کرده ام و این نظرات حتی بعنوان موضع رسمی حزب در نشریات ما چاپ شده. بنظر من حزب ما در یک موقعیت انتقالی است. از گوشه خاصی در جامعه پیدا شده و به سمت جای دیگری حرکت میکند. علت این خصلت انتقالی اینست که حزب ما ساخته تنها یک گرایش اجتماعی و یک سنت مبارزاتی نیست. حزب ما چند بنی است. جدال میان این گرایشها و این سنتها که تا پیش از تشکیل حزب در چهارچوب وسیع تر اجتماعی ادامه داشت، امروز تا حدود زیادی به درون حزب ما رانده شده است. بخشی از مبارزه و کشمکش سنت های سیاسی در جامعه ایران امروز جزء تاریخ درونی حزب ما شده. این گرایشها کاملا ملموس و قابل شناخت هستند و نیازی به حدس و گمان درباره آنها نیست.

حزب ما در درون یک سنت ضد پوپولیستی ساخته شد. آنچه که ما به آن مارکسیسم انقلابی ایران نام داده بودیم. اما این سنت ضد پوپولیستی، بخصوص آنجا که خود را در اشکال سازمانی شکل داده بود، فی الحال حاصل تلاقی دو سنت مبارزاتی اصلی در درون سوسیالیسم ایران بود. انقلاب ۵۷ سوسیالیسم کارگری در ایران را فعال کرد، مارکسیسم فضا و فرجه ای برای رشد پیدا کرد. در بیرون سازمانهای سیاسی چپ رادیکال جنبش کارگری با شوراها و مبارزه برای کنترل کارگری، با جنبش بیکاران و با اعتراضات روزمره برای گسترش اقتدار و حقوق کارگران وسیعا فعال شده بود. در درون چپ رادیکال ایران انتقاد مارکسیستی به بستر اصلی و پوپولیستی این چپ بالا گرفت. این جریان انتقادی ارتباط عملی و تشکیلاتی ویژه ای با تحرک مستقیم کارگری نداشت. اما منعکس کننده این فشار اجتماعی و به یک معنا نماینده آن در درون چپ رادیکال ایران بود. حاصل این تلاقی، برآیند این فشار اجتماعی و بیشکل سوسیالیسم کارگری و این انتقاد مارکسیستی به پوپولیسم و پایه های سیاسی و برنامه ای چپ رادیکال ایران، قطب بندی شدن سریع چپ ایران و پیدایش یک جناح رادیکال و ضد پوپولیست در درون آن بود که سرعت در تمام جریانهای اصلی این چپ به سازمانها و فرآیندهای "مارکسیست انقلابی" شکل داد. این مارکسیسم انقلابی جریان حزبی و سازمانی سوسیالیسم کارگری ایران نبود، بلکه از نظر اجتماعی انتهای رادیکال چپ ایران بود، چپ ترین جناح آن بود. جناحی بود که برای نخستین بار در تاریخ دوره اخیر موجودیت چپ ایران تقابل با طبقات دیگر و احزاب سیاسی که با تبیین های خلقی فشار طبقات دیگر را منعکس میکردند، بر افراشت. جریان مارکسیسم انقلابی

در تقابل با تمام روایات خرده بورژوازی و بورژوازی از مارکسیسم، مدافع ارتدکسی مارکسیسم و تفسیر لنینی از تئوری مارکس بود. اما این جریان همچنان ایستگاه آخر رادیکالیزه شدن چپ رادیکال ایران بود. حوزه اجتماعی فعالیت این جریان همان بود. این جریان نیز نه از محیط اعتراض کارگری مایه گرفته بود و نه در ارتباط ویژه ای با آن قرار داشت. اولویتها و مشغله های این جریان نیز همچنان کمابیش در چهارچوب چپ غیر کارگری محدود بود. انقلاب ایران، یعنی همان رویدادی که کل جامعه را تحت تاثیر قرار داده بود، و شیوه برخورد به معضلات این انقلاب محور اصلی تفکر سیاسی این جریان بود. ماتریال انسانی و سنتهای مبارزه عملی این جریان نیز اساسا از همان چپ رادیکال و غیرکارگری ایران اخذ شده بود. نکته ای که بهرحال اینجا باید تاکید کنم این است که به این ترتیب "مارکسیسم انقلابی ایران" خود یک چهارچوب موقت فکری و سیاسی برای دو سنت مبارزاتی متفاوت بود، سوسیالیسم کارگری و رادیکالیسم چپ غیرکارگری ایران. شکاف های میان این دو سنت تا مقطع طرح مباحثات کنگره اول اتحاد مبارزان کمونیست هنوز مشهود نشده بود و برای فعالین این جریان ملموس و قابل درک نبود. به این بحث پس از توضیح پایه های اجتماعی کومهله و تشکیل حزب بر میگردم.

با کومهله عوامل دیگری نیز وارد این تصویر میشود. قبل از انقلاب ۵۷ کومهله سازمانی در چهارچوب چپ رادیکال ایران بطور کلی است و قطب بندی های درونی این چپ و اوضاع بین المللی کمونیسم زمان خود را منعکس میکند. به اعتقاد من، تا این مقطع جامعه کردستان و ویژگی های آن هنوز خصلت ویژه کردستانی به کومهله نخشیده است. کومهله سازمانی سیاسی کار و معتقد به کار توده ای است و به این اعتبار یک پای صنفبندیهای درونی کل چپ ایران در قبال مشی چریکی است. تحت تاثیر مائوئیسم است و به این عنوان گوشه ای از کل قطب بندی کمونیسم زمان خود در سطح جهانی است. علیرغم اینکه فعالین اصلی آن در کانون های سیاسی در کردستان بار آمده اند و لذا بیش از سایر بخش های چپ ایران نسبت به معضلات جامعه کردستان و ستم ملی حساس و مطلعند، افق ویژه کردستانی ای را جلوی خود نمیگذارند و سازماندهی خاص کردستانی را دنبال نمیکند. فعالین و رهبران این جریان در زندانها، مانند سایر زندانیان چپ، عناصر و کادرهای جنبش کمونیستی ایران بطور کلی شناخته میشوند.

انقلاب ۵۷ این وضعیت را دگرگون میکند. تحرک عمومی توده ای در ایران این جریان را بطور وسیع و علنی به میدان میکشد. اعتقاد به کار توده ای و آشنائی فعالین این جریان با نیازها و مسائل زحمتکشان کرد آن را از یک امتیاز اولیه نسبت به سایر بخش های چپ ایران برخوردار میسازد و حتی قبل از قیام و شکل گرفتن جمهوری اسلامی، کومهله رابطه پراتیک جدی تری با جامعه کردستان و اعتراض توده ای در این منطقه پیدا میکند. این تاثیر دوگانه داشت: از یکسو کومهله در قیاس با کل چپ ایران از رابطه نزدیک تری

با توده ها برخوردار میشود و از سوی دیگر، کردستانی تر میشود و از چپ ایران فاصله میگیرد. با پیدایش جمهوری اسلامی و آغاز سرکوب کردستان، و همچنین با مشروعبت پیداکردن رژیم اسلامی در کل کشور، مساله ملی در کردستان پایه جدیدی برای مقاومت و ادامه مبارزه در کردستان بوجود میآورد. مساله ملی و مبارزه برای حق تعیین سرنوشت، بعنوان یک کشمکش اجتماعی و بعنوان سرچشمه یک سنت مبارزاتی و اعتراضی ویژه کومهله را بشدت تحت تاثیر قرار میدهد و چهارچوب سیاسی و فکری ویژه ای را به آن تحمیل میکند.

همینجا لازم است قدری درباره مساله ملی صحبت کنم تا بتوانم آن نحوه ویژه ای که این مساله بر کومهله و سپس بر حزب کمونیست ایران تاثیر میگذارد را توضیح بدهم. بنظر من در عصر ما مبارزه ملی فاقد هرگونه پایه واقعی در مناسبات و زیربنای اقتصادی جامعه است. عصر ما مدتهاست که عصر انقلاب کارگری است. مدتهاست که رهائی ملی فی نفسه مبین گذار به هیچ حلقه بالائری در تکامل مناسبات تولیدی و در بهبود اوضاع توده مردم نیست. دوران استقلال مستعمرات این حکم صادق نیست. در این دوره مبارزه ملی یک پیش شرط بنیادی تکامل سرمایه دارانه جامعه است. برای دهها کشور در آفریقا و آسیا و آمریکای مرکزی و جنوبی مبارزه ملی یک امر واقعی و تلاشی برای رفع موانع واقعی رشد سرمایه داری بود. در دوره ما چنین نیست. اما این ادا به معنی مادی نبودن مساله ملی و بی ربطی تاریخی آن نیست. ستم ملی شکلی از ستم است که هنوز بر بخشهای وسیعی از مردم جهان اعمال میشود. این یک درد واقعی است که لذا همراه خود مقاومت علیه آن و مبارزه و مقاومت ذهنیت و عمل سیاسی توده های وسیعی از کارگران و زحمتکشان را شکل میدهد. ستم ملی ناسیونالیسم و مبارزه ناسیونالیستی را بوجود میآورد و زنده نگه میدارد. از میان رفتن زمینه های اقتصادی مساله ملی خود بخود نه ستم ملی را از بین میبرد و نه ناسیونالیسم را، بعنوان پاسخ بورژوازی به این مساله و بعنوان سنت سیاسی اعتراض علیه ستم ملی، از صحنه محو میکند. مساله ملی بهرحال باید با رفع ستم ملی پاسخ بگیرد، حال چه با وحدت ملت های مختلف با حقوق و امکانات برابر در یک چهارچوب کشوری وسیع و چه با استقلال و کسب حق حاکمیت ملت فرودست.

مساله ملی و مبارزه ملی در کردستان یک امر واقعی بود. اما اینکه این مساله به صدر مسائل جامعه کردستان رانده شد و احزاب سیاسی اصلی در کردستان را حول خود فعال کرد از اینرو بود که مساله ملی چهارچوبی برای تداوم اعتراض سیاسی فراهم میکرد، در شرایطی که بنظر میرسید انقلاب ۵۷ عملا توسط ضدانقلاب اسلامی از ریل خارج شده و یا سرکوب شده است. برای بورژوازی کرد از نظر برنامه ای مساله ملی کل پلاتفرمش بود و از نظر سیاسی امکانی بود برای ادامه چک و چانه زدن و امتیاز گرفتن از دولت مرکزی که با آغاز زوال حکومت شاه ممکن شده بود. برای کومهله و برای زحمتکشان این سنگری برای ادامه فعالیت گسترده سیاسی بود، چهارچوبی، ولو بسیار

محدودتر، برای ادامه مبارزه ای که رفع ستم ملی تنها یک جزء آن بود. بهرحال به پیش رانده شدن مساله ملی گواه زنده شدن و فعال شدن ناسیونالیسم کرد و مسلط شدن افق مبارزاتی و مطالبات آن در کل جامعه بود.

به این ترتیب ناسیونالیسم در سرنوشت کومله نیز شریک شد. جناح چپ این ناسیونالیسم در صحنه مبارزه حزبی نیروی مناسب تر از کومله نمیدید و لذا بعنوان یک پایه دوم، و بعنوان نیروی که قدرت بسیج وسیع و اجتماعی در خود میدید، به این جریان ملحق شد. ناسیونالیسم در درون کومله هیچگاه پرچم مستقلی بلند نکرد. وجود این سنت در درون کومله اساسا خود را در انتقاد ضعیف کومله به ناسیونالیسم به مثابه یک سنت و یک گرایش سیاسی، اخذ روش های عملی فعالیت از این جریان، درجه ای از برحق دانستن و مترقی شمردن ناسیونالیسم کرد در کل صفوف تشکیلات، و نظایر آن نشان میداد. از نظر فکری نیروی ناسیونالیسم در کومله، درست مانند چپ سراسری، در پس خلق گرائی پنهان شد. کردایتی کردن، سازش با باورهای مذهبی، بی اعتنائی به مساله برابری زن، بالا گرفتن کیش اسلحه و تحقیر مبارزه سیاسی و تشکیلاتی، و امثالهم، که توسط حزب دموکرات بعنوان مضمون سیاسی ناسیونالیسم کرد صریحا تئوریزه میشود، در کومله تحت پوشش احترام به اعتقادات توده ها و ملزومات کار توده ای توجیه میشد.

کنگره دوم کومله [۲] تعرض جدی سوسیالیسم رادیکال به پوپولیسم بود. با عقب نشینی پوپولیسم چتر استتار از روی ناسیونالیسم کرد نیز برداشته شد و در طول دوره های بعد مبارزه ضد پوپولیستی مضمون انتقادی ضد ناسیونالیستی صریحی بخود گرفت. ناسیونالیسم نیز در این دوره عقب نشست. حاضر شد وجودش در کومله و سهمش در گسترش فعالیت آن رسماً انکار شود. اما همچنان بعنوان یکی از گرایشهای اجتماعی و یکی از سنت های مبارزاتی موجود در کومله به بقاء خود ادامه داد و تا همین امروز از نبرد چریکی خود در درون حزب ما علیه پیشروی های گرایشهای دیگر دست برنداشته است.

کنگره دوم کومله به راستی کنگره مارکسیسم انقلابی بود. همان چهارچوب موقت همزیستی سوسیالیسم کارگری و رادیکالیسم چپ ایران در کومله نیز به فلسفه موجودیت تشکیلات تبدیل شد. به چند عامل باید اینجا توجه کرد. قبل از کنگره دوم، کومله از نظر تئوریک به جناح راست چپ ایران تعلق داشت. خوشبختانه تئوری نقش زیادی در پراتیک کومله نداشت. این راست روی تئوریک تحت الشعاع یک پراتیک چپ در عرصه سیاسی که رابطه نزدیک کومله با زحمتکشان و منافع آنها را بیان میکرد قرار داشت. اما در هرحال چپ ایران که کومله را از بیرون و بعنوان یک خط مشاهده میکرد آن را در قطب راست خود قرار میداد. بخش زیادی از مقاومت پوپولیسم در برابر مارکسیسم انقلابی در مقیاس سراسری مدیون این بود که به زعم آنها یک سازمان معتقد به تز "نیمه فئودال و نیمه مستعمره" قدرتمند و با نفوذ در میان زحمتکشان در

کردستان وجود دارد. مائونیسم ظاهرا علیرغم ورشکستگی بین المللی اش در کردستان هنوز نمونه های موفق بدست میداد، تاز محوری بودن روستاها داشت صحت خود را ثابت میکرد. وقایعی نظیر رابطه گنگ کومله با شیخ عزالدین حسینی (که برای جناح راست پوپولیسم نمونه مذهب مترقی بود) و دفاع کومله (با هر تبصره ای) از کاندیداتوری مسعود رجوی در انتخابات ریاست جمهوری نیز دست این جریان را تقویت میکرد. کنگره دوم این را خاتمه داد. زیر پای کل پوپولیسم در مقیاس سراسری با کنگره دوم کومله جارو شد. پیروزی مارکسیسم انقلابی در مقیاس سراسری بدون این کنگره قطعاً امری به مراتب دشوارتر میشد. اما، در عین حال کومله با کنگره دوم اساساً تنها بارز ترین اشکال وجودی پوپولیسم را هدف حمله قرار داد. بخش زیادی از به چپ چرخیدن کومله و تقویت مارکسیسم انقلابی در کومله به دوران پس از کنفرانس ششم [۳] تا کنگره موسس حزب [۴] و حتی پس از آن بر میگردد. عبارت دیگر، کومله بدواً از بالا، در سطح رهبری خود به پوپولیسم تعرض کرد. تعمیق مضمونی این نگرش در خود این رهبری، گسترش آن در بدنه تشکیلاتی کومله و عقب راندن سنت های دیگر در کل جریان اجتماعی ای که کومله نام داشت در طی مراحل بعدی صورت گرفت. برخلاف ناسیونالیسم که همچنان در اشکال متفاوتی به بقاء خود ادامه داد، پوپولیسم نهایتاً واقعا مضمحل و منحل شد. این تقدیر سراسری این جریان نه فقط در ایران بلکه در مقیاس جهانی بود.

قبل از اینکه به تشکیل حزب برسیم هنوز باید یک فاکتور دیگر را وارد تصویر کنیم. در کنگره اول اتحاد مبارزان کمونیست [۵] مارکسیسم انقلابی بعنوان یک چهارچوب همزیستی سوسیالیسم کارگری و رادیکالیسم چپ غیر کارگری ترک خورد. ما طبعاً به اهمیت این واقعه به روشنی که امروز از آن صحبت میکنم واقف نبودیم. اما، با هر برداشتی که امروز داشتیم، محور کنگره اتحاد مبارزان فراتر رفتن از سیاست و برنامه (که پرچم پیروزی مارکسیسم انقلابی بود)، و طرح مساله پراتیک اجتماعی یک سازمان کمونیستی بود. اینجا دیگر بحث طبقه کارگر بعنوان شاخصی در تعریف یک سازمان بعنوان سازمان کمونیستی مطرح شد. این کنگره بحث خود را تحت نام سبک کار کمونیستی فرموله کرد. اما همانجا گفت که این امری فنی و تشکیلاتی نیست و تماماً به این مربوط میشود که سازمان کمونیستی موضوع کار خود را چه بخشی از جامعه قرار داده است و در درون این بخش چه انقلاب و چه آرمانی را سازمان میدهد. امروز اگر بخواهم تصویری از اتفاقی که در این کنگره افتاد بدهم میگویم در این کنگره سوسیالیسم کارگری به چپ رادیکال اعلام کرد که کافی نیست سیاست و برنامه ات کمونیستی باشد. باید بیانی و اینجا در درون طبقه و برای انقلاب کارگری پراتیک کنی. بنظر من سوسیالیسم کارگری از برنامه مشترک تا کنگره موسس این پیشروی را کرد که محدودیت چهارچوب نظری موجود و ضرورت تغییر جریان مارکسیسم انقلابی به یک حرکت کارگری کمونیستی پراتیک را به

کل جریانات دخیل در حزب قبولاند. از نقطه نظر این جریان اگر حزب کمونیست ارزش داشت برای این بود که قرار بود ظرفی برای فراتر رفتن از جریان مارکسیسم انقلابی ایران و شکل دادن به یک پراتیک کمونیستی در درون طبقه کارگر باشد. اما در حالی که مارکسیسم انقلابی بعنوان تابلوی حزب و بعنوان شالوده نظری و سیاسی آن تثبیت شد، کارگری شدن بعنوان یک "جهت گیری و یک اولویت"، بعنوان یک استنتاج منطقی از مارکسیسم انقلابی و مرحله ای در تکامل آن طرح شد.

با کنگره اتحاد مبارزان کمونیست موازنه سیاسی و نظری جدیدی میان گرایشهای اجتماعی مختلف در درون جریان حزبی بوجود آمد. حزب کمونیست بر مبنای این چهارچوب جدید که در آن بهرحال ناکافی بودن چهارچوب مارکسیسم انقلابی و ضرورت فراتر رفتن از آن به نفع کارگری شدن و سوسیالیسم کارگری تاکید شده بود تشکیل شد. اما این موازنه جدید هم بهرحال یک ظرف موقت برای همزیستی و تحرک گرایشهای اجتماعی دخیل در حزب بود. هزار و یک نمونه در تمام طول دوره پس از تشکیل حزب وجود دارد که نشان میدهد چگونه همه این جریانات و سنت ها در چهارچوب جدید به حیات و فعالیت خود ادامه دادند. پس از تشکیل حزب مرحله دوم شکسته شدن قالب مارکسیسم انقلابی توسط سوسیالیسم کارگری آغاز میشود. در ایندوره حزب ما شاهد پیدایش ادبیاتی است که ابتدا در سنت رسمی تاکنونی اش ریشه نداشت. بحث کار در درون طبقه کارگر، مبنای سازماندهی و آژیتاسیون کارگری، درک مکانیسم های "خود سازماندهی" طبقه کارگر، تبیین انقلاب روسیه از زاویه تحول اقتصادی و نقد سرمایه داری دولتی، طرح شعار آزادی، برابری، حکومت کارگری، بیانیه حقوق زحمتکشان در کردستان، و غیره پیش از آنکه از چهارچوب سنت ضد پوپولیستی مایه بگیرد و به مباحثات برنامه ای مارکسیسم انقلابی مدیون باشد، استنتاجات مستقیم از آرمان کمونیسم و از وجود اجتماعی کارگر و نیازهای اوست. اینجا دیگر ادبیات سوسیالیسم کارگری را مستقل از چهارچوب رادیکالیسم شدن چپ غیرکارگری ایران و مستقل از سابقه پلمیک های مارکسیسم انقلابی مبینیم. سوسیالیسم کارگری در حزب کمونیست، در فضایی که تمهد کنگره موسس به "کارگری شدن" بوجود آورده است، بتدریج خودآگاه میشود، دنبال تاریخ مستقل خود در گذشته و دورنمای سازش نکرده خود در آینده میگردد. ادبیات خود را بوجود میآورد، نقد خودش را تیز میکند و تدقیق میکند و بالاخره یکبار دیگر آخرین قالب همزیستی گرایشهای درون حزب را بزیر سوال میکشد.

در تمام طول دوره پس از تشکیل حزب بحث کارگری شدن و بالاخره کمونیسم کارگری ناگزیر خود را در انتقاد به پراتیک حزب و در انتقاد به موازنه فکری و سیاسی ای که در حزب میان تمایلات و سنت های مختلف وجود دارد یافته است. گرایشهای دیگر در حزب تا این اواخر با این گرایش انتقادی راه آمده اند. اما از کنگره دوم حزب و بویژه از کنگره ششم کومله [۶] به بعد کشمکش این سنت ها در درون حزب وارد مرحله جدید و تعیین کننده ای میشود که پائین تر از آن صحبت میکنم.

خلاصه کنم. حزب کمونیست ایران یک حزب چند بنی است. سنت های اجتماعی مختلف در تشکیل این حزب شرکت کرده اند و میکوشند از این حزب به عنوان ابزار حرکت و پیشرفت خود استفاده کنند. اینها عبارتند از ۱- ناسیونالیسم کرد که ضعیف ترین و منکوب شده ترین گرایش در حزب است. این گرایش اساسا در تلقیات و باورهای خودبخودی تشکیلات ما در کردستان، و امروز در خارج کشور، لانه کرده و تنها در مقاطع خطیر و آنهم هنگامی که میان جریانات اصلی در حزب شکاف بروز میکند فعال میشود و سخنگو و پرچمدار موقت پیدا میکند. ۲- رادیکالیسم چپ. این جریان عمیقا ضد پوپولیست است و اساسا در چهارچوب موقعیت ذهنی حزب در قیل از کنگره دوم باقی مانده است. این جریان حاصل نهایت رادیکالیزاسیون چپ انقلابی غیر کارگری ایران است. بنابراین ماهیت خود این جریان یک جریان ناپایدار است و درمقیاس اجتماعی و خارج از حزب کمونیست ایران نماینده ای ندارد. این جریان، جریان غالب در حزب کمونیست است و بویژه از نظر پراتیکی به بخش اعظم فعالیت حزب شکل میدهد. ۳- کمونیسم کارگری.

در چندسال اخیر گرایشات دیگری نیز با توجه به تکامل چپ ایران بطور کلی در حزب ما رشد کرده است. اینها در حزب کمونیست جای جدی ای ندارند. از جمله اینها میتوان به گرایشات روشنفکرانه لیبرالیستی و آکادمیستی اشاره کرد که در خارج از حزب کمونیست ایران وسیعا در میان چپ پوپولیست سابق اشاعه یافته است و با تحولات امروز در صحنه بین المللی فضا برای انتقاد لیبرالی به مارکسیسم و ابهام تراشی در مورد مارکسیسم و کمونیسم را بازتر حس میکند. در حزب ما این گرایشات به اشکال پوشیده تر و با ظاهر رادیکال تر گاه و بیگاه بروز میکنند. این جریان که در خارج حزب بصورت انتقاد به چپ رادیکال مطرح میشود، در واقع چیزی جز استنتاجات راست از بن بست رادیکالیسم غیرکارگری نیست.

حزب کمونیست محل تلاقی این گرایشات است. بی افقی گرایشات دیگر و نبود پرچمداران سیاسی و نظری ای که بتوانند در یک مقیاس وسیع تر در جامعه این خطوط را نمایندگی کنند، کمونیسم کارگری را در حزب کمونیست به یک "خط رسمی" و ظاهرا پذیرفته شده تبدیل نموده است. حتی بیان اینکه این حزب محل تلاقی این گرایشات است مایه رنجش زیادی در درون حزب میشود. اما وجود این گرایشات و تلاقی و کشمکش اینها بروزات بسیار روشنی در حزب ما داشته است. گویا ترین شکل بروز این کشمکش روی زمین ماندن و دنبال نشدن و گاه به عکس خود تبدیل شدن سیاست هائی است که از مباحثات رسمی حزب و در واقع از موضع کمونیسم کارگری در حزب استنتاج میشود. در حزب ما رسم است که این شکاف میان آنچه از خط رسمی استنتاج میشود با پراتیکی که عملا صورت میگیرد به حساب "نفهمیدن" بحث ها، جا نیافتادن خط و غیره گذاشته شود. واقعیت اینست که گرایشات سیاسی موجود در حزب در برابر این خط بطرق مختلف مقاومت میکنند. مشکل ما

معرفتی نیست. بحث بر سر تناسب قوا و نیروی سنت های سیاسی مختلف در حزب است.

از کنگره دوم تا کنگره سوم

برای دوره ای چهارچوب ضد پوپولیستی و رادیکال چپ موجود حزب می توانست کارساز باشد و به مسائل سیاسی و عملی حزب پاسخ بدهد. می توانست پایه ای برای یک رهبری فعال و گسترش پراتیک حزب باشد. در این دوره مساله شکل دادن به خود حزب و رساندن بخش های مختلف آن، فعالین و کادرهای آن، به همان حد فکری و سیاسی بود که این دیدگاه طرح میکرد. بعلاوه، و از این مهم تر، این پرچم به اندازه کافی حزب را از پیرامون خودش متمایز میکرد و در رابطه با مسائل عمومی سوسیالیسم ایران هنوز پاسخهایی داشت که بدهد. از نقطه نظر کار برای سوسیالیسم کارگری، طرح بحث هایش در جنبش و تأثیرش به پراتیک حزب این چهارچوب هنوز جا داشت. اما با رویت شدن فعالیت حزب و سر و سامان گرفتن ساختارهای تشکیلاتی اش از یک طرف و از آن مهم تر با تحولات سریع چپ، چه در ایران و چه در مقیاس بین المللی محدودیت های موازنه فکری و قالب های نظری و سیاسی حاکم به حزب نمودار شد. افت کار کمیته مرکزی حزب، پائین آمدن راندمانها، کنار کشیدن تدریجی رفقا از قبول مسئولیت های کلیدی، غرق شدن در کار تشکیلات داری، غامض شدن اموری مانند انتشار نشریات حزبی، اظهار نظر بموقع درباره رویدادهای مهمی که در سطح جامعه در جریان بود، حفظ سطح تبلیغات حزب، و حتی تامین یک مدیریت موثر بر عرصه های مختلف فعالیت حزب، و غیره، اینها تنها نمودهائی از محدودیت چهارچوب سیاسی و نظری ای بود که این رهبری و این حزب را شکل داده بود.

در آستانه کنگره دوم دیگر از نقطه نظر منافع سوسیالیسم کارگری روشن شده بود که باید از این چهارچوب فراتر رفت. بحث هائی که در کنگره دوم مطرح شد این هدف را داشت. فاصله کنگره دوم تا کنگره سوم برای من دوره تلاش برای تغییر مبانی بنیادی حزب به نفع سوسیالیسم کارگری و به اصطلاح یک بنی کردن حزب تحت پرچم این جریان از طریق توافق و تأیید جمعی و بعنوان خط رسمی حزب بود. تمام بحث های مربوط به کمونیسم کارگری در این دوره بعنوان "نظرات حزب" بیان شده و تا همین امروز هم همه اینها را بعنوان نظرات حزبان تأیید میکنند. اما در طی ایندوره برای ما مشخص شد که با این روش بجائی نمیرسیم. گرایش رادیکال چپ در حزب این دیدگاه را هضم میکند و در سیستم فکری خودش و در امتداد پراتیک موجود خودش قرار میدهد. انتقاد بنیادی کمونیسم کارگری به گرایشات دیگر در حزب و به کل چپ بیرون خودش، به نسخه هائی برای اصلاح جریان موجود تبدیل میشود. همان کاری که راه کارگر هم با بحث های کارگری ما میکند، همان کاری که کنگره دوم پیکار با نظرات اتحاد مبارزان کمونیست کرد. قدرت چپ رادیکال غیر کارگری در حزب ما چنان

زیاد است و چنان بر تعقل و برداشتهای متعارف رهبران و کادرهای حزب ما سایه انداخته است که ترویج و مبارزه روشنگرانه نمیتواند بطور جدی تکانش بدهد. بحث ها پذیرفته میشود، اما رهبر و فعال برای این خط پرورش پیدا نمیکند و پراتیک حزب دگرگون نمیشود. لبه تیز نقد کمونیسم کارگری کند میشود و تحت الشعاع پیوستگی با گذشته، که چیزی جز غلبه سوسیالیسم رادیکال غیرکارگری در حزب نیست، قرار میگیرد. در یک کلمه این جریان در حزب ما با قدرت تمام در برابر این نقد و تمام استنتاجات عملی که بر آن مترتب است مقاومت میکند. این مقاومت تئوریزه نیست، سخنگوی معین و پلاقرم ندارد، اما قوی و مادی است و بویژه خود را در پاسخهای پراتیکی که این حزب به مسائلی میدهد نمودار میکند.

کنگره سوم و پیکار برای کمونیسم کارگری

در کنگره سوم حزب کمونیست [۷] صریحا گفتم که گرایشات دیگر، نه فقط در حزب بلکه در مقیاس اجتماعی و جهانی، افق و آینده ای ندارند و این حزب دیگر باید تماما بر بنیاد کمونیسم کارگری استوار بشود. این خط کادر و رهبر و فعال سیاسی خودش را میخواهد و باید پرورش بدهد و مادام که چنین نیروی را گرد نیاورده حتی قدرت دگرگون کردن پراتیک همین حزب را هم نخواهد داشت. بنابراین پس از کنگره سوم، تصمیم گرفتیم که پیکار برای کمونیسم کارگری را از چهارچوب خط رسمی حزب بیرون ببریم و بعنوان یک خط سیاسی معین در تمایز با سایر سنت های سیاسی چپ چه در بیرون و چه در درون حزب طرح کنیم. برای ما دیگر کمونیسم کارگری فراخوان کمیته مرکزی حزب به بدنه تشکیلات و یا خط رسمی حزب در برابر گرایشات دیگر در جامعه نیست، بلکه جریانی است که چه در حزب و چه در مقیاس اجتماعی تازه باید خود را به کرسی بنشانند. نه فقط اعضاء حزب، بلکه خود کمیته مرکزی و رهبری این حزب باید در مقابل یک انتخاب واقعی و سیاسی قرار بگیرند. کمونیسم کارگری از مشکلات حزب کمونیست استنتاج نشده است. پاسخگویی به مسائل عملی بخش های مختلف حزب، شکل دادن به یک رهبری پرشور، سیاسی و پرکار، بار آوردن کادرهای قابل برای این خط در درون حزب و غیره اینها تنها نتیجه تبعی رشد اجتماعی این گرایش میتواند باشد. ما کمونیسم کارگری را بعنوان جریانی که در برابر بحران سوسیالیسم بورژوائی در مقیاس جهانی پاسخ دارد، بعنوان یک حرکت طبقاتی و اجتماعی و بعنوان یک سنت اصیل مارکسیستی در جدال ایدئولوژیک در سطح جامعه مطرح میکنیم. مستقل از اینکه حزب کمونیست تا چه حد بتواند این دیدگاه و پراتیک روشن و بدون ابهامی که از آن ناشی میشود را بر کار خود ناظر کند، ما وظیفه خود را طرح این مباحثات و گرد آوری نیروی پیشروان پیافه کارگر در یک مقیاس اجتماعی قرار داده ایم. هر عضو حزب کمونیست باید خود را نه بایک جریان انتقاد و اصلاح درون حزبی، بلکه با یک حرکت فکری و عملی اجتماعی روبرو بیابد و به این عنوان، بعنوان کمونیستی که به سرنوشت سوسیالیسم و انقلاب کارگری میاندیشد، انتخاب سیاسی خود را بکند. تنها از این طریق ما قادر خواهیم بود نسل دیگری از کمونیستها را بوجود بیاوریم که

توانائی پاسخگویی به نیازهای مبارزه کمونیستی این دهه را داشته باشند.

کمونیسم کارگری و کومله. کنگره ششم و پس از آن

کنگره ششم مقطع بسیار مهمی در سرنوشت کمونیسم کارگری در کومله است. در این کنگره اسنادی تصویب شد که تبیینی براساسی سوسیالیستی و کارگری از کومله و وظایف آن بدست میدهد. این یک پیشروی جدی کمونیسم کارگری در کومله بود. مصوبات این کنگره اسناد بسیار با ارزشی در نقد خرافاتی هستند که سنت های دیگر سیاسی در کردستان بر فعالیت ما تحمیل کرده بودند. استراتژی کمونیستی روشنی، که نیروی طبقه و نه سازمان را مبنای تغییر جامعه قرار میدهد و عینیات اجتماعی کردستان را برسمیت میشناسد تدوین شد. کارگر و شهر در فلسفه سیاسی کومله جای خود را یافت. مبارزه نظامی بعنوان یک عرصه فعالیت و تاکتیک حزب کارگری در جای درست خود قرار گرفت. آوانتوریسم و بی افقی در کار نظامی جای خود را به ارزیابی ای سنجیده از جایگاه این شکل مبارزه برای ما و ارزش واقعی تشکیلات نظامی و افراد آن داد. تبیینی طبقاتی، متکی بر شناخت اجتماعی از کومله و حزب دموکرات بدست داده شد، نقاط قدرت واقعی و طبقاتی کومله تاکید شد و میرا بودن و زوال سنت ناسیونالیستی حزب دموکرات نشان داده شد.

کنگره ششم گواه برقراری تناسب قوای جدیدی در تشکیلات کردستان حزب به نفع سوسیالیسم کارگری بود. مناسفانه رویدادهای پس از کنگره ششم نه فقط این تناسب قوای جدید را برهم زد بلکه به رشد و تقویت گرایشات دیگر، تا حدی فراتر از آنچه حتی پس از کنگره دوم حزب و کنگره پنجم کومله به آن رسیده بودیم، میدان داد. دوران پس از کنگره ششم یکی از دشوارترین دوره هائی بوده است که تشکیلات حزب ما در کردستان از نظر محدودیت های عملی و فنی و فشارها و تنگناها داشته است. ما سختی هائی را از سر گذرانده ایم که هریک از آنها برای بسته شدن یک تشکیلات چپ سنتی کافی بوده است و همین گواه ظرفیت های عظیمی است که در طول این ده سال برای ایفای یک نقش تعیین کننده تاریخی در کومله شکل گرفته است. اما این دشواری ها بهرحال تاوان سیاسی خود را داشته است. این نخستین بار نیست که فشارهای عینی بیرونی سیر پیشروی سوسیالیسم کارگری و مارکسیسم در ایران را کند کرده است. امروز میتوان تصور کرد که در غیاب سرکوب ۳۰ خرداد به بعد، و حتی در صورت وجود یک فرجه یکساله دیگر، چه دگرگونی های عظیمی میتوانستیم در سرنوشت کل چپ انقلابی ایران بوجود بیاوریم. مشقات عملی بعد از کنگره ششم نیز، باشد که در مقیاسی به مراتب کوچکتر، ما را از فرصت برای یک پیشروی تعیین کننده در کردستان محروم کرد. کنگره ششم به سرعت تحت الشعاع منفعت "حفظ انسجام و یکپارچگی تشکیلات" قرار گرفت. لبه نقد به گذشته و به آنچه باید از آن گسست، کند شد. فشار از روی گرایشات عقب مانده و غیر کارگری در حزب برداشته شد و هویت تشکیلاتی و عرق سازمانی

بعنوان ابزاری برای حفظ انسجام تشکیلات برجسته شد. بجای گسست از گذشته، یعنی گسست از آن تاریخ غیرکارگری که حزب کمونیست ایران تنها با اعلام جدائی از آن به آینده امید دارد، پیوستگی تاریخ سازمانی مورد تاکید قرار گرفت. نه تنها یک روند حرکت و تلاش برای رساندن پیشروی های کنگره ششم به نتایج عملی و ملموس و ایجاد تغییر ریل ها و دگرگونی های اساسی که در این کنگره فراخوان داده شده بود آغاز نشد، بلکه حتی بسیاری از مفروضات قدیمی تر این حزب، و انسجامی که سوسیالیسم کارگری و نقد تاکتونی ما در حزب ایجاد کرده بود زیر سوال قرار گرفت. راه حل های روشنی که به همین موقعیت عملی تشکیلات ارائه میشد مورد بی اعتنائی قرار گرفت. هویت سیاسی جای خود را به هویت سازمانی و حتی جغرافیائی داد. اخلاقیات و خرافاتی در حزب کمونیست ایران پر و بال گرفت که بسیاری فکر میکردند ریشه آنها برای همیشه خشکیده است.

این عقبگرد نه تنها در عمل تنگناهای عملی تشکیلات را رفع نکرده است بلکه فرصت زیادی که برای ایجاد دگرگونی های لازم در کار ما وجود داشته است را به هدر داده است. این دگرگونی های عملی، روشن و مدون و حتی در بسیار از موارد مصوب اند. کومله در یک قدمی انقلاب عظیمی که میتواند در تاریخ سیاسی کردستان بوجود بیاورد، در یک قدمی مهم تریین خدمتی که میتواند به سوسیالیسم کارگری در کردستان بکند، توقف کرده است. هنوز برای این کار فرصت هست. در واقع جلوی این روند را نمیتوان گرفت. گرایشات دیگر فقط میتوانند را کندش کنند.

برخورد امروز تشکیلات کردستان حزب به دور جدید بحث کمونیسم کارگری گواه عقبگردی است که رخ داده است. گواه فرجه ای است که گرایشات دیگر در تشکیلات ما پیدا کرده اند. مباحثاتی که نپایای امروز و مفدرات کمونیسم در مقیاس جهانی را تجزیه و تحلیل میکند، مباحثاتی که در برابر تخریب کل سوسیالیسم بورژوائی زمان ما افق یک کمونیسم زنده و بالنده کارگری را ترسیم میکند، مباحثاتی که دارد چهارچوب تفکر محدود ضد پوپولیستی ما را میشکند و برای سوسیالیسم کارگری کادر و رهبر بار میاورد، مباحثاتی که صرفا در حاشیه اشاره محدودی به کار ما در کردستان میکند، با بارز ترین جلوه های تشکیلاتیگری و عرق سازمانی پاسخ میگیرد و گفته که این سنگر کدام گرایش در صفوف ماست. همه دلواپس ارزیابی ما از پراتیک و افتخارات سازمانی شان میشوند، اعلام میشود که نقد باید "روحیه بخش" باشد، که کمونیسم کارگری در کومله پیاده شده و "حلول کرده"، که منظور این بحث "ما" نیستیم.

ماحصل این شیوه برخورد بسته شدن گوش آن کمونیستهایی که در حزب کمونیست ایران متشکل شده اند بر روی نظراتی است که چه بخواهند و چه نخواهند سوسیالیسم رادیکال دوران ما را دگرگون میکند. چپ پوپولیست تاوان این شیوه برخورد به مباحثات ضد پوپولیستی را پس داد. تشکیل حزب کمونیست

ایران خود گواه اینست که عرق سازمانی سنگری برای مقاومت در برابر افق های زنده سیاسی نیست. تشکیل حزب کمونیست ایران خود گواه این بود که هر افقی "روحیه و ضد روحیه" را با هم به ارمغان میاورد. برای جریانی که در این افق سهیم میشود و در آن پاسخ معضلات و راهی برای تحقق آرمانهای خود را پیدا میکند، نقد چیزی جز بیان روحیه و شادابی ای که فی الحال بوجود آمده است نیست. برای جریاناتی که در این نقد تنگنای تفکر و عمل سیاسی تاکتونی خود را مبینند، قطعا آنچه گفته شده است مایوس کننده است.

هیچ جریانی مانند کمونیسم کارگری ارزش سیاسی و تاریخی حزبی که ساخته ایم و بویژه سازمان و سنتی که در کردستان شکل داده ایم را بروشنی و با معیارهای اجتماعی توضیح نداده است. عضو حزب کمونیست برای شادابی سیاسی خود و تحمل شاید در این مبارزه نیازی به پناه بردن به افتخارات تاکتونی خود ندارد. افتخارات گذشته و رضایت از خود برای نوشتن خاطرات سیاسی خوب است و نه برای مبارزه سیاسی. کمونیستی که هنوز تازه یک گام از سدگام را برای انقلاب کارگری و سازماندهی جامعه ای نوین برداشته است نمیتواند به گذشته و حال خود مدال بدهد. تمام شادابی و امید و استواری او محصول آرمان او و تعلق اجتماعی او به یک جنبش وسیع طبقاتی است که در کل جهان جریان دارد. اگر این خصلت حزب کمونیست، این نارضیاتی دائمی از وضع موجود از زوایه وظایف و دورنمای آینده اش، را از آن بگیرد تمام دینامیسم حرکت تاکتونی و تمام مایه استقامت تاکتونی اش را از میان برده آید.

از نظر عملی و تشکیلاتی فراخوان ما در کردستان فراخوانی است برای پایان دادن به این عقبگرد و بازگشت به نگرش و اولویت های ناظر به کنگره ششم، و پیاده کردن استنتاجاتی که حتی در جزئیات، چه در کنگره ششم و چه پس از آن، از این دیدگاه شده و مدتهاست در اختیار کمیته مرکزی حزب قرار گرفته است. ما این استنتاجات را راه واقعی کومله به جلو میدانیم.

در رابطه با مباحثات کمونیسم کارگری ما از اعضاء حزب در کردستان، درست مانند سایر اعضاء حزب و همه کسانی که مخاطب این بحثها هستند، انتظار داریم که بعنوان انسانهای کمونیست، با تمام معضلات و سوالاتی که یک کمونیست با توجه به موقعیت بین المللی و اوضاع جنبش طبقاتی بطور کلی در برابر خود دارد، به این مباحثات توجه کنند.

[۲] کنگره دوم کومله در فروردین ۱۳۶۰ برگزار گردید.

[۳] کنفرانس ششم کومله در تاریخ مهرماه ۱۳۶۰ برگزار شد.

[۴] کنگره موسس حزب کمونیست ایران در شهریور ۱۳۶۲ تشکیل شد.

[۵] کنگره اول اتحاد مبارزان کمونیست در آبان ۱۳۶۱ برگزار گردید.

[۶] کنگره سوم حزب کمونیست ایران در بهمن ۱۳۶۷ برگزار شد.

[۷] کنگره ششم کومله در اردیبهشت ۱۳۶۷ برگزار شد.

کمونیسم کارگری و فعالیت حزب در کردستان

۳- آینده کومله و دورنمای فعالیت ما در کردستان

مقدمه:

اجازه بدهید ابتدا به چند نکته اشاره بکنم که نقطه حرکت اصلی در کل بحث من را تشکیل می‌دهند.

۱- این سوال که "آینده کومله چیست" زیاد پرسیده میشود. وقتی به پاسخ های متداول نگاه میکنیم میبینیم برداشت معینی از کومله " در پس این پاسخ ها و در واقع در پس خود اینگونه سوالات نهفته است. کومله برای خیلی ها، از رهبری تا بدنه تشکیلات، با جغرافیای معین، اردوگاه معین، اشخاص معین و کار و بار معینی تداعی میشود. سوال در واقع چیزی جز این نیست که "آینده این اردوگاه و کار و بار افراد حاضر در آن چیست". هر رفیق قدری دقیقتر نگاه کند، میبیند که چگونه این برداشت از کومله یک برداشت عمومی و غالب است. من بارها به مناسبت های مختلف اصرار کرده ام که این برداشت را باید کنار گذاشت و کومله را آنطور که واقعا هست، بعنوان یک حرکت و نیروی اجتماعی دید. بنظر من کومله فقط آن چیزی نیست که ما در آن اردوگاهها و آن افراد معین میبینیم. برداشت رایج یک برداشت محدود، کوتاه نظرانه و زیان آور است که کومله را آنطور که هست نمیشناسد و لاجرم نمیتواند به نیازهای کومله واقعی پاسخ بدهد و دورنمای آتی آن را ترسیم کند.

۲- وقتی از این برداشت محدود درباره کومله حرکت کنیم گریزی از این نداریم که پاسخی به همان درجه کوتاه نظرانه برای جهت گیری آتی کومله پیدا کنیم. ریشه بحث "داخل یا خارج" همینجاست. گویا سوال اینست که کومله یک عده را ببرد "خارج" یا نبرد. وقتی کومله به یک جغرافیا و یک اردوگاه و لیست معینی از افراد تقلیل پیدا کرد آنوقت طبیعی است که "آینده کومله" هم به مساله سرنوشت اردوگاه و افراد حاضر در آن و محسنات این یا آن کشور و منطقه برای "استقرار کومله" کاهش یابد. اما اگر حاضر باشیم کومله را به آن معنای واقعی و حقیقی که من بکار میبرم در نظر بگیریم به پوچی و عقب ماندگی این معضل "داخل یا خارج" پی میبریم. بهرحال اگر بخواهم از دیدگاه خودم راجع به این مساله داخل و خارج اظهار نظر بکنم باید بگویم تمام مساله بر سر سازماندهی فعالیت کومله در داخل است، نه به معنایی که در اردوگاه ما و در میان رفقای کومله بکار میروند، بلکه به معنای واقعی کلمه یعنی داخل ایران. تمام انرژی ما باید صرف سازماندهی کومله ای بشود که در داخل ایران است (و اگر کسی فکر میکند چنین کومله ای وجود ندارد دیگر صد برابر بیشتر باید در این کار تعجیل داشته باشد). من به این وجه

موجودیت کومله باز میگردم. اما فقط اینجا این نکته را هم اضافه میکنم که طبعاً بخش علنی و حرفه ای تشکیلات کومله مستقر در اردوگاههای مرزی نیز باید تغییرات اساسی بکند. اما تمام جهت فعالیت ما و از جمله شاخص ما در تغییر شکل کار اردوگاههایمان، گسترش بخشیدن به فعالیت سیاسی و تشکیلاتی در داخل ایران است.

بنابراین وقتی از آینده کومله حرف میزنیم قبلاً باید تعیین کرده باشیم که از "کومله" چه برداشتی داریم. کومله چیست. من درباره این سوال بدفعا صحبت کرده ام و نوشته ام. از کنگره دوم حزب و کنگره های پنجم و ششم تشکیلات کردستان دیگر مصرا نه سعی کرده ام رفقای خودمان را متوجه حقایقی در مورد وجود اجتماعی و طبقاتی کومله بکنم که حتی باور کردن و اذعان کردن به آنها برایشان دشوار بوده. معمولاً حرفهای مرا، حتی خود کمیته مرکزی کومله، تهییج برای بالا بردن روحیه تشکیلات (همان تشکیلات حاضر در اردوگاه که نقطه شروع تعقل و تفکر سیاسی و محاسبات خیلی از رفقای ماست) تلقی کرده اند. اما برای من اینها حقایق غیر قابل انکار و شورانگیزی است. اینها واقعیاتی که انسانهای "واقع بین"، بویژه آنها که ادعای رهبری فعالیت کمونیستی در یک دوره درحیات یک طبقه را دارند باید ببینند. هر نقشه ای درباره آینده باید به ارزیابی ای از حال متکی باشد. کسی که درباره موقعیت کنونی اسیر ذهنی گرانی است نمیتواند نسخه مناسبی برای آینده بنویسد. اما ذهنی گراهای ما آنها نیستند که بلند پروازی میکنند، بلکه دقیقاً کسانی هستند که در ذهن خود کومله را تنزل میدهند، وجود اجتماعی و موقعیت فوق العاده مساعد برای فعالیت کمونیستی را کتمان میکنند. اینها حتی ارزش و شان سیاسی بخش علنی و نظامی تشکیلات ما و ارگانهای ما را که در اردوگاهها مستقر هستند پائین میاورند و آنرا دچار یاس و ابهام میسازند. برای اینکه بدانید از نظر من کومله واقعا چیست میتوانید به قطعنامه های کنگره ششم، به قطعنامه مربوط به حزب دموکرات و به بیانیه آتش بس یکجانبه ما در جنگ با حزب دموکرات رجوع کنید. آنچه آنجا درباره جایگاه و موجودیت اجتماعی حزب ما در کردستان گفته شده تهییج نیست بلکه حقایقی عینی و غیرقابل انکار است.

۳- محدود نگری دیگری که در میان ما هست اینست که گویا بحث دورنمای فعالیت ما در کردستان و آینده فعالیت کومله با ختم جنگ ایران و عراق شروع میشود و گویا نقطه حرکت ما در این بحث "شرایط ناشی از ختم جنگ" است. این استنباط آن دوتای قبلی را تکمیل میکند و در واقع نتیجه اجتناب ناپذیر آنهاست. اگر کومله همان اردوگاه های بخش علنی کومله است و معضل امروز معضل "داخل یا خارج" است، آنوقت این معضل دقیقاً با ختم جنگ و تردیدهای مربوط به سرنوشت مناطق استقرار شروع میشود. اما آینده کومله را ما به تفصیل در کنگره های قبلی مان بحث کرده ایم. ما میخواستیم حزب کارگری باشیم، برنامه ای داریم، استراتژی تعیین کرده ایم، جامعه کردستان و موقعیت طبقه کارگر را بررسی کرده ایم، در هیچکدام اینها جنگ

ایران و عراق بعنوان یک فاکتور تعیین کننده وظایف و سرنوشت کومله مطرح نشده است. ختم جنگ شرایط مشخصی را برای بخشی از سازمان ما و برای اشکال معینی در مبارزه ما بوجود میآورد و باید در همین ظرفیت در تحلیل ما وارد شود و نه بیشتر. اتفاقی که در واقع افتاده است اینست که با ختم جنگ و محدودیت های بالفعل و بالقوه ای که اردوگاههای ما و مبارزه مسلحانه و جوانبی از کار تبلیغی با آن مواجه میشوند، ظاهراً تمام آن تحلیل هایی که در طول سالها از وظایف و سیاستهای خود داده ایم تحت الشعاع قرار گرفته اند و رفقای زیادی دارند تعقل و تفکر و مرزبندی ها و انقلابیگری و تعهدات سیاسی خود را از شرایط محلی ناشی از ختم جنگ استخراج و استنتاج میکنند. بحث من اینجا درباره آینده همان کومله ایست که در کنگره های پنجم و ششم از آن سخن گفته ایم و وظایف کارگری و کمونیستی که در طول یک روند طولانی نقد و تجربه به آن رسیده ایم. پاسخگویی به معضلات عملی ناشی از ختم جنگ یکی از مسائلی هست که باید بحث کرد، اما نه نقطه حرکت ماست و نه در غیاب سیاست های روشن برای پیشبرد مبارزه ای که مستقل از جنگ ایران و عراق در برابر خود گذاشته بودیم میتواند پاسخ بگیرد.

بنابراین من اینجا بحث خود را در تداوم مباحثات کنگره ششم دنبال میکنم. به معضلات عملی امروز میپردازم (که بنظر من به همه آنها پاسخ روشن میتوان داد)، اما ارزیابی خود را از فعالیت آتی مان بر همان شناخت بنیادی از کومله و بر برنامه و سیاست و استراتژی حزب مان در کردستان بنا میکنم.

حقایقی درباره کمونیسم در کردستان. کومله واقعا چیست؟

اولین واقعیاتی که باید شناخت و در نگرش سیاسی خود دخیل کرد اینست که در طول دهسال گذشته مناسبات تولید سرمایه داری در کردستان بشدت گسترش پیدا کرده، کار مزدی بعنوان شکل غالب و مسلط اشتغال تثبیت شده است. شهرها رشد غول آسا کرده اند. روابط سنتی و عقب مانده، مناسبات عشیرتی و عقب مانده در روستاها به نفع اقتصاد بازار و خرید و فروش نیروی کار سست و مضمحل شده است. دهسال پس از انقلاب ۵۷، کردستان جامعه ای بسیار شهری تر و تقسیم شده تر به کارگر و سرمایه دار است. طبقه کارگر مزد بگیر به مراتب از نظر کمی عظیم تر است و در نوع اشتغال طبقه کارگر نیز از نظر کیفی تفاوت های زیادی مشهود است.

به موازات این تحول اقتصادی، پلاریزاسیون و قطب بندی سیاسی متفاوتی شکل گرفته است. حضور طبقه کارگر در عرصه سیاسی برجسته شده است. طبقه کارگر و اعتراض کارگری جای مهمی در صحنه سیاسی یافته است، چه در شکل اعتراضات مستقیم کارگری و حرکت های به اصطلاح "خودبخودی" و چه در شکل مبارزه حزبی. یعنی چه در آنجا که کارگر را به عنوان یک قشر تولید کننده در قلمرو اقتصاد و تولید میبینیم و چه آنجا که در جنبش های حزبی و گرایشهای سیاسی اجتماعی. این قطب بندی جدید امروز دیگر بر همه کس عیان شده است.

عروج کومه‌له در برابر حزب دموکرات، روند تضعیف حزب دموکرات و قدرت گیری کومه‌له بعنوان یک نیروی سیاسی رهبر در جامعه کردستان، یک بعد از این تحول است. در سوی دیگر اعتراضات کارگری در بخش های مختلف و اول ماه مه ها و غیره را داریم که فضای سیاسی کردستان را بشدت تحت تاثیر خود قرار داده اند.

این روند باعث شده است که احزابی که در چهارچوب سنتی و قدیمی مساله کرد موجودیت یافته و فعالیت میکردند، دچار بحران و بن بست شوند. مساله ملی تحت الشعاع مطالبات جاری کارگری از یکسو و آرمان سوسیالیسم از سوی دیگر قرار گرفته است. انقلابی گری نوینی که موقعیت و مطالبات کارگر در کردستان را منعکس میکند شکل گرفته است که جای مبارزه جویی ملی در دوره های قبل را گرفته است. احزابی نظیر حزب دموکرات که این مبارزه جوئی محدود و ملی را نمایندگی میکنند دچار ضعف و تشتت میشوند، و از سوی دیگر جریانی مانند کومه‌له که با این انقلابی گری نوین طبقاتی تداعی میشود قدرت میگردد.

این اغراق نیست اگر فکر کنیم که هرکارگری که در کردستان دست به اعتراض میزند، یا هر کارگر کرد مهاجری که در حرکات اعتراضی کارگری در نقاط دیگر شرکت میکند میدانند که کومه‌له چیست و چه میگوید و با آن سمپاتی حس میکند. کومه‌له برای او سازمانی است که هرچند احتمالاً دور از دسترس جلوه گر میشود، با نیازها و حرکت و اعتراض او بعنوان یک کارگر خوانائی و انطباق دارد. از این گذشته کارگران میدانند که کومه‌له کمونیست است و لذا خود را کمونیست میدانند و یا با کمونیسم نزدیک حس میکنند. اینطور نیست که کومه‌له نفوذش را در میان کارگران با متوسل شدن به عواطف و تمایلات ماوراء طبقاتی بدست آورده باشد. کاملاً برعکس، بدرجه ای که کومه‌له بر خصلت کمونیستی و کارگری خود تاکید کرده است توانسته است توجه و سمپاتی کارگران را بخود جلب کند. آن کارگری هم که کومه‌له را دوست دارد آن را با همه کمونیسمش و بخاطر کمونیسمش دوست دارد. این یک تحول ایدئولوژیک عظیم در جامعه کردستان است. در سایر نقاط ایران نیز روند کمابیش همین است، یعنی رشد خودآگاهی سوسیالیستی طبقه کارگر. اما هیچ جا نظیر کردستان جریان کمونیستی نتوانسته است در این مقیاس وسیع توازن ایدئولوژیکی در جامعه را به نفع خود تغییر بدهد و چنین حقانیت آرمان ها و اعتقادات خود را در صفوف طبقه کارگر جا بیاندازد. کارگر کرد امروزی سوسیالیسم را بسیار به خود نزدیک حس میکند. کمونیسم برای او یک لغت با بار مثبت قوی است. نقد کومه‌له و کمونیسم در کردستان از سرمایه داری بعنوان درونمایه نقد کارگر از اوضاع خودش پذیرفته شده است. این به معنی یک پتانسیل عظیم برای انقلاب و حرکت کارگری است.

بعلاوه این قطب های اجتماعی، یعنی کارگر و بورژوا از هم اکنون در ابعاد حزبی در جامعه کردستان مستقیماً و به قهرآمیز ترین اشکال در برابر یکدیگر قدعلم کرده اند. نکته مهم اینجاست که در این میان جریان کمونیستی،

یعنی جریانی که ولو بطور فرمال پرچم کارگران را بلند کرده است، بورژوازی را به تنگنا رانده و پشتش را به دیوار کوبیده است. در تاریخ اغلب جوامع کمونیستها بکرات قربانیان سرکوب قهرآمیز بورژواهایی بوده اند که بر موج انقلاب بقدرت رسیده اند. زورآزمائی گرایشات طبقاتی اپوزیسیون عمدتاً به دوران پس از انقلابات موکول شده است که در آن عموماً بورژوازی با تکیه به ابزار دولت چپ خود را منهزم کرده است. اینجا در کردستان در همین دوره قبل از برآمد انقلابی، بورژوازی اپوزیسیون علیه کمونیست ها دست به اسلحه برده و پاسخ خود را نیز گرفته است. پاسخ ما به حزب دموکرات نمودی از آن قدرت اجتماعی بود که در پشت کومه‌له نهفته است.

این روندها، که در کردستان به شفاف ترین و برجسته ترین وجه قابل مشاهده اند، تصادفی و منحصر به فرد نیستند. اینها ریشه در واقعیات بنیادی دوران معاصر دارند. اینها نتایج جانبی و اجتناب ناپذیر این واقعیت هستند که در انتهای قرن بیستم وزنه اقتصادی و سیاسی طبقه کارگر به شدت سنگین تر شده است. سنت ها و جریانات اعتراضی بورژوائی که تاکنون قدرت داشتند طبقه کارگر را بعنوان نیروی ذخیره بدنبال اهداف و سیاست های خود بکشند تضعیف شده اند و به بحران افتاده اند. روند اوضاع به نفع اعتراض مستقیم و مستقل کارگری و رشد و گسترش رادیکالیسم کارگری است که دست روی تضادهای بنیادی جامعه معاصر میگذارد. در این میان آن احزاب و جریاناتی که میتوانند به هر درجه ای به این رادیکالیسم و انقلابی گری طبقاتی متکی بشوند آینده دارند و رو به قدرت میروند، و جریاناتی که متعلق به سنت های اعتراضی غیرکارگری هستند و مبارزه جوئی آنها از نیازهای غیر کارگری مایه میگردد رو به ضعف و زوال میگذارند. اوضاع اپوزیسیون کرد در سایر بخش ها این حقیقت را بخوبی نشان میدهد. ببینید آنها در چه شرایطی قرار گرفته اند. بنظر من روند تضعیف جریانات اپوزیسیون بورژوائی و خرده بورژوائی روندی پایدار و ریشه ای است و این حرکت ها در دوره ای که وارد آن شده ایم به سرعت تحت الشعاع اعتراض کارگری قرار میگیرند.

اینها زمینه های عالی برای فعالیت کمونیستی است. برای اینکه از فکر "اوضاع پس از ختم جنگ" بیرون بیایید و زمینه های بنیادی فعالیت کمونیستی در کردستان را ببینید، بیایید برای یک لحظه کلاً کومه‌له را، با همه معضلات عملی امروزی اش، از تصویر خودمان بیرون بگذاریم و جامعه کردستان را آنطور که اکنون هست مبنا بگیریم، یعنی ماحصل تاریخ دهساله اخیر را. حال فرض کنید که شما ده نفر کمونیست هستید که میخواهید کارتان را در کردستان شروع کنید. میخواهید حزب درست کنید، کارگران را سازمان بدهید، تشکیلات مخفی و توده ای حزبی و کارگری درست کنید، اتحادیه و شورا بسازید، به جنبش اعتراضی و به قیام و مبارزه قهرآمیز علیه جمهوری اسلامی دامن بزنید. چه ارزیابی ای از وضعیت میدادید و چه

دورنمایی برای خود میگذاشتید. من تردید ندارم که هرکس در این موقعیت قرار بگیرد خواهد گفت اوضاع بشدت برای کار مناسب است. در ظرف چند سال میتوان یک سازمان عظیم کمونیستی کاملاً متکی بر کارگران ایجاد کرد. رژیم را میتوان بسرعت در یک منگنه جدی سیاسی قرار داد، ایجاد تشکل های توده ای کارگری کاملاً میسر است، نارضایتی چنان عمیق و تجربه اعتراضی توده زحمتکشان چنان غنی است که زمینه های یک جنبش اعتراضی قدرتمند وجود دارد. آیا کسی که از خارج اردوگاههای ما به کردستان امروز نگاه میکند به نتیجه متفاوتی میرسد؟ آیا نفس ختم جنگ ایران و عراق (که برای بخش علنی ما محدودیت ایجاد کرده است) از نقطه نظر مبارزه کارگری و کمونیستی در شهرهای کردستان یک واقعه کاملاً مثبت نبوده است؟ پس چرا وقتی کومه‌له را وارد تصویر میکنیم سوالات، مشغله ها، دورنماها، ارزیابی ها وظایف و بیم ها و امید ها همه بیکباره دگرگون میشوند. از تنگنا صحبت میشود، دست و بال ما از همان ده بیست کمونیست فرضی بسته تر جلوه میکند، و چنان اوضاع حساسی جلوی چشم تصویر میشود که گویا دیگر نه کمونیسم و مبارزه پیگیر و مداوم برای سازماندهی کارگران و اعتراض طبقاتی، بلکه روش و منش ملوانان و ناخداهای کشتی های طوفان زده باید الگوی حرکت رفقای ما قرار بگیرد؟

این یک تفکر مایوسانه نسبت به آینده کار ما در کردستان است که ربطی به سنت کمونیستی ما و به موقعیت عینی ای که حزب ما در کردستان در آن قرار دارد ندارد. این تفکر انعکاسی از همان تنگناهای سنتی است که اپوزیسیون کرد در منطقه تاریخاً به آن دچار بوده اند. جریاناتی که در شکاف میان اختلافات دولتها رشد کرده اند و با سازش دولت ها آینده خود را تیره و تار میکنند. این تفکر انعکاس همان نگرش و همان ارزیابی غیر کارگری و غیر کمونیستی است که گویا " ما عده معینی از جنگجویان هستیم در منطقه و اردوگاه معین و با اوضاع جدید باید نگران باشیم که چه بسرمان میاید". این نگرش چاره ای جز یاس ندارد. حتی قهرمانانه ترین و رزمنده ترین استنتاجات در چهارچوب این نگرش مبین یک یاس عمیق سیاسی است. ناخداانی که عزم خود را جزم میکنند که "آخرین نفر باشند"، بطور قطع قید کشتی را زده است. چنین نگرشی، بویژه در این دوران که حزب ما در کردستان از عالی ترین موقعیت برای سازماندهی و هدایت یک جنبش عظیم سیاسی و کارگری برخوردار است، نباید جائی در بین ما داشته باشد. دیدن این موقعیت شرط اولیه وارد شدن به بحث دورنمای کار ما در کردستان است.

اما شیوه برخورد دیگری نیز وجود دارد که دیگر دارد بعنوان الگوی اظهار "خوشبینی" و "رزمندگی" در میان رفقای ما باب میشود و آن تجاهل نسبت به اهمیت مسائلی است که در پیش روی ما قرار گرفته است و تحولی که کومه‌له باید از سر بگذراند. "اتفاق خاصی نیافتاده است، کارها به روال سابق ادامه دارد". برآستی اگر واقعا کارها به روال سابق ادامه دارد و میرمیتی برای چرخش های اساسی حس نمیشود، آینده خوشی در انتظار ما نیست. این برخورد رویه

دیگری از همان نگرش مایوس و مستاصل است که حتی نسبت به امکان تحول بموقع کومله ناامید است و ترجیح میدهد وضع موجود را در ذهن خود ابدی قلمداد کند.

وظایف خود را از کجا باید استنتاج کنیم؟

همانطور که گفتیم "چه باید کرد" کومله با ختم جنگ ایران و عراق شروع نمیشود. اگر نخواهیم خیلی به عقب برویم، در کنگره های پنجم و ششم ما دیگر صراحتاً از ضرورت یک تغییر ریل بنیادی در کومله در جهت پاسخگویی به نیازهای جنبش طبقاتی سخن گفته ایم. مستقل از جنگ ایران و عراق، آن پراتیک صرفاً سازمانی، یک بعدی و اساساً غیرکارگری و غیر اجتماعی میبایست فکری بحال خود بکند. کنگره های ما و اسناد مدون ما همه حاکی از یک نقد عمیق از محدودیت های فعالیت های تاکنونی ما بوده است. ما باید از همین ارزیابی انتقادی و راهگشایی های اثباتی خودمان شروع کنیم و در واقع باید مدت ها قبل از ختم جنگ شروع کرده باشیم. اوضاع پس از ختم جنگ و محدودیت هایی که این امر در برابر ابعاد معینی از فعالیت ما میگذارد متأسفانه چنان ذهن بسیاری از رفقای ما را اشغال کرده است که بنظر میرسد بسیاری از آنچه که رشته ایم پنبه شده است. نه دستاوردهای طبقاتی و اجتماعی ما، بلکه معضلات کومله مستقر در اردوگاه به محور بحث چه باید کرد تبدیل شده است. امروز بسیاری از رفقای ما وقتی از تعهد و عدم تعهد، پیگیری و ناپیگیری، و "تسلیم طلبی" و پایداری سخن میگویند نهایتاً به رابطه فرد با اردوگاه و افراد و ارگانهای مستقر در آن رجوع میکنند. در ضرورت تعهد به این وجه موجودیت ما در کردستان تردید نیست، اما اگر این ذهنیت محدود و این بخود مشغولی "صنفی" بر ما مسلط شود، که متأسفانه بنظر میرسد دارد میشود، آنگاه قشر وسیع کارگرانی که هم اکنون کومله را رهبر خود میشناسند (و متأسفانه اساساً در یک رابطه عشق یکطرفه با کومله قرار دارند) در مورد ایندوره از حیات کومله خواهند گفت که کومله ایها در سال های ۶۸-۱۳۶۷، وقتی با ختم جنگ ایران و عراق اوضاع مفرها و ارگانها و آینده آنها به دست انداز هائی افتاد، خودشان را نگاه کردند و رفیق بغل دستی شان را، سعی کردند نسبت بهم تعهد باشند و فکری بحال اوضاع خودشان بکنند. به ما کاری نداشتند و افق مبارزه عظیمی که در مقابل ماست و با هر اول ماه مه یکبار میکوشیم نشانشان بدهیم را از یاد بردند. علیرغم همه حرفها که در کنگره هاشان زدند، نه برای اتحادیه و شورای ما فکری کردند و نیروی گذاشتند، نه پتانسیل عظیم مبارزه کارگری را جدی گرفتند و نه ظرفیت عظیم جنبش اعتراضی در شهر ها را سازمان دادند. کلا در لاک خودشان فرو رفتند و مساله استقرار و حفظ وضع موجود خودشان را به مشغله محوری شان تبدیل کردند. به بحث هایشان، به مشغله هایشان، به ارزش ها و اخلاقیاتی که در این دوره درمیانشان قوت گرفت، به نوع فعالیت و مرکز توجه رهبری شان نگاه کنید تا این حقیقت را ببینید.

کومله جمع عددی اردوگاهها و ارگانها و پیشمرگان نیست. آنچه عوامانه به آن کومله اطلاق میشود تنها نوک یک کوه یخ عظیم است که تمام حجم و عظمت اش در شهرها و در درون طبقه کارگر در کردستان نهفته است. از "چه باید کرد" سخن گفتن و تنها به تعیین تکلیف و دلسوزی برای این بخش پیدا و مشهود کومله معطوف شدن بدترین نوع طفره رفتن از وظایفی است که در قبال کل کومله داریم، در قبال کل مبارزه ای که بنام کومله صورت میگیرد و در قبال کل اعضاء چندین صد هزاره کومله که تا امروز کومله مسفر در اردوگاه حاضر به برسمیت شناختن آنها و حقوقشان نشده است. ما برای این وظایف عظیم نقشه داشته ایم و داریم. نباید اجازه داد که پیدا شدن دشواری های فنی برای یک بخش از فعالیت و تشکیلات ما به چنین عقب گرد سیاسی میدان بدهد.

من به این میگویم تشکیلات داری که زمین تا آسمان با دلسوزی به حال حزب فرق میکند. حزب ما، کومله ما، یک حزب عظیم اجتماعی در کردستان است. بعنوان یک حزب، بعنوان یک جریان اجتماعی که فعالین آن آگاهانه از آرمانها، نقشه ها و برنامه ها و شعارها و رهبری واحد تبعیت میکنند و در این مبارزه به اشکال مختلف قبول خطر میکنند، حزب ما در کردستان صدها هزار عضو و هزاران کانون و ارگان مبارزاتی دارد. اینکه تفکر سنتی خرده بورژوازی نسبت به حزب و حزبیت، اختناق و غیره نمیگذارد این بدنه عظیم ما واقعا عضو حزب ما باشد و در سرنوشت این حزب مانند من و شما دخیل بشود، سرسوزنی از تعلق او به حزب و تعلق حزب به او کم نمیکند. بسیارخوب بیائیم از دورنمای کومله حرف بزنیم، از "شرایط جدید"، از "چه باید کرد"، از "تعهد" و "الترناتیو" صحبت کنیم، اما مشروط به اینکه از واقعیات و داده ها و کومله ای حرکت کنیم که اینجا گفته شد. بیائیم این را معلوم کنیم که هر سیاست و نسخه و پیشنهادی تا چه حد به مسائل ما در این سطح پاسخگوست. چیزی که ما ایدا به آن احتیاج نداریم ناخداهایی است که با گم کردن قطب نما و یا خیس شدن عرشه تدارک قهرمانی آخرشان را میبینند. آینده حزب و تشکیلات و مبارزه ما بسیار روشن است. نقشه های ما برای پاسخگویی به نیازهای این دوره از مبارزه در کردستان روشن و کار شده و مدون است. آنچه لازم داریم پیوستگی با کنگره های پنجم و ششم، شهادت تغییر برای پاسخگویی به این نیازها و رهبران و فعالین پرکار و با پشتکار است. بیائید مسائل فنی و اجرایی آرایش و استقرارمان را بر مبنای این دورنما حل و فصل کنیم تا بتوانیم به کارمان برسیم

وظایف اساسی ما در دوره کنونی (یک تصویر کلی)

رئوس این وظایف و جهت گیری ها را با روشنی و بدون هیچ ابهامی در کنگره ششم تشکیلات کردستان حزب تعریف کرده ایم. از همینجا باید شروع کرد. ما گفته ایم که حزب کمونیست ایران در کردستان معتقد به سازماندهی یک مبارزه هماهنگ اقتصادی،

سیاسی و نظامی است. شهرها کانون اصلی فعالیت ما هستند. طبقه کارگر موضوع کار اصلی و مستقیم فعالیت ماست. سازمان ما در شهرها و کلا تشکیلات کارگری ما باید ستون فقرات حزب ما در کردستان را تشکیل بدهد. تشکل های توده ای و حزبی کارگری ابزارها و اهرم های اصلی فعالیت ما را باید تشکیل بدهند. مبارزه مسلحانه بعنوان یک روش مبارزاتی و یک عرصه پر اهمیت فعالیت ما باید دنبال گرفته شود. ما باید از این جهت گیری ها حرکت کنیم. شاخص پیشرفت ما را باید درجه تحقق این اهداف تعیین بکند. آرایش و تقسیم کار ما باید در خدمت پیشبرد این جهتگیری ها باشد و از نیازهای آن تبعیت کند.

قبل از هر چیز باید تصویر روشنی از آنچه میخواهیم بدست بیاوریم داشته باشیم. مایخواهیم کومله دو سال دیگر چه چیزی باشد و چه مشخصاتی داشته باشد. پاسخ ما اینست که ما باید از موقعیت یک گروه فشار نظامی با نفوذ وسیع معنوی به یک حزب اعتراض اجتماعی و اقتصادی تبدیل بشویم. رابطه ما با اعتراض توده ای کارگران و زحمتکشان باید یک رابطه مستقیم و بلافصل باشد. یک رابطه عملی و نه صرفاً معنوی و بعضاً سیاسی. ما باید در کردستان به یک حزب سیاسی و تشکیلاتی "داخل کشوری" تبدیل بشویم که این وجه فعالیتش معرف اصلی آن و دربرگیرنده بخش اعظم نیروی فعاله آن است و در عین حال موقعیت خود را بعنوان یک جریان مسلح و درحال جنگ با رژیم اسلامی حفظ کنیم. باید یک حزب سیاسی باشیم که قابلیت رزمی دارد، نیروی مسلح دارد، هرجا و به هر درجه ای لازم بداند عملیات نظامی میکند و در صورتی که شرایط اجاب کند قابلیت و آمادگی مسلح کردن سریع زحمتکشان و گسترش بخشیدن به جنگ با رژیم را داراست. بنظر من این آن تصویر عمومی است که باید داشت. باید نفوذ معنوی ما به یک قدرت تشکیلاتی و عملی در شهرها تبدیل شود. دست بکار سازماندهی حزبی در شهرها شدن، ایجاد تشکل های توده ای و گسترده از کارگران و زحمتکشان که بطرق مختلف با ما مربوطند و نهایتاً به سیاست های کومله خدمت میکنند، این جهت عمومی حرکت آتی ما باید باشد. بنظر من کمیته مرکزی حزب و کمیته مرکزی کومله باید در درجه اول چنین اولویت ها و چنین نقشه فعالیتی را جلوی خود بگذارند. هر مساله دیگر، و از جمله مساله نوع استقرار و فعالیت بخش علنی تشکیلات، باید از موضع پیشرفت در این عرصه حل و فصل شود.

وظایف ما در عرصه های اصلی

سازماندهی حزبی در شهرها

این مهمترین و مقدماتی ترین کار ماست. نیاز ما به سازماندهی حزبی در شهرها نه محصول شرایط جدید است و نه بتازگی میرمیت یافته است. تفاوت اینجاست که شاید امروز با انقباض اجباری فعالیت مسلحانه مطلوبیت این عرصه فعالیت برای عده بیشتری قابل پذیرش شده. در واقعیت امر این وجه فعالیت شاخص وجود و عدم وجود یک حزب سیاسی است. بدون سازماندهی حزبی در درون طبقه کارگر بدشواری میتوان برای دوره طولانی خودرا

حزب سیاسی نامید. کلید حل این مساله در دست کمیته مرکزی کومهله و رهبری شناخته شده تشکیلات ما در کردستان است. ک.م. کومهله باید بالاخره ضرورت این مساله را به رسمیت بشناسد و با قاطعیت و پیگیری در این مورد عمل کند. بدون آنکه بالاخره این رهبری برود وبدون ملاحظه اینکه کدخداهای متشکل در حزب دموکرات درباره اش چه خواهند گفت کومهله را در انظار عام یک سازمان اساسا سیاسی شهری برای فعالیت کارگری معرفی کند، بدون آنکه مردم کردستان و بویژه کارگران کرد در تصویرشان از کومهله بعنوان صف پیشمرگان و سازمانی که حول مبارزه مسلحانه شکل گرفته است تجدید نظر کنند، کار سازماندهی ما در شهرها روی غلطک نیافتد. مادام که سازماندهی فعالیت کمونیستی در شهرها برای عموم مردم یک کار فوق برنامه کومهله تلقی میشود، مادام که رهبری کومهله صرفا بعنوان رهبر مبارزه مسلحانه برای خود صلاحیت کسب میکند، مادام که کارگر کرد رهبران کومهله را در قامت صاحب نظران و آژیتاتورهای شورا و اتحادیه و مبارزه اقتصادی جلوی خود نمیبیند، کار سازماندهی ما در شهرها سر و سامان نمیگیرد. سازماندهی حزبی در شهرها مقدمات و ملزوماتی دارد که نخستین آنها وجود یک رهبری است که اساسا خود را با این وظیفه اش تداعی میکند و میشناسد. تا وقتی سازماندهی حزبی در شهرها و سازماندهی کارگری، با تصویری که رهبری کومهله از خود بدست داده است امر حاشیه ای کومهله تلقی میشود، هرگز نمیتوان سیمای جدیدی از کومهله بدست داد و تشکیلاتی ساخت که این امر را وظیفه مقدم خود تلقی کند.

بنابراین هر قدر هم که تکش (کمیته تشکیلات شهرها) تقویت شود و هر قدر هم که اعضاء قدیمی ک.م. به این ارگان منتقل شوند (که در وهله اول با توجه به دوری طولانی شان از هرنوع بحث سازماندهی حزبی و کارگری گره جدی از مساله باز نمیکنند)، مساله بطور بنیادی حل نمیشود. مساله بر سر جایگاه این نوع فعالیت برای رهبری کومهله است. کومهله باید با صدای بلند و از جانب عالی ترین سطوح رهبری خود اعلام کند که آینده خود را در کار سیاسی و تشکیلاتی و در مبارزه کارگری در شهرها جستجو میکند. که این محور فعالیت آن است. این آن رکنی است که کل موجودیت نظامی ما و کل نقش ما بعنوان رهبر کل اعتراض مردمی در کردستان بر آن متکی است.

در قدم بعد باید مبانی سیاست سازماندهی ما در کردستان را باتوجه به آنچه که در مقیاس سراسری گفته ایم و نیز با تطبیق آنها با شرایط ویژه ای که در کردستان با آن مواجهیم روشن و اعلام کنیم. ما باید برای کارگران مبارز روشن کنیم که چگونه و از چه طریق میتوان بعنوان عضو و بخشی از حزب کمونیست ایران فعالیت کرد. ما باید روشن کنیم که در کردستان ایجاد سازمانهای حزبی از چه مسیر مشخصی عبور میکند. حوزه های حزبی چگونه و در چه کانونهایی بوجود میآیند. شکلبندی سازمانی اولیه ما چیست و از کجا شروع میکنیم، چگونه عضو میگیریم، رابطه حوزه ها و کانون های حزبی در شهرها با یکدیگر و با رهبری

تشکیلات ما در کردستان چیست، نشریه و رادیو چه جایگاهی در کارشان دارد، در کجای مبارزات جاری جای میگیرند، عوامل مساعد و نامساعد برای رشد کار حزبی در کردستان کدامند. ما همه این مقولات را در رابطه با کار سراسری طی چندین سال روشن کرده ایم. بارها و بارها درباره آنها نوشته ایم. با گرایشات و حرکت های انحرافی در امر سازمانیابی حزبی مقابله کرده ایم. در مورد کردستان کار خیلی کمی انجام شده است. میتوانم بگویم مساله سیاست سازماندهی ما در کردستان حتی بطور جدی در دستور کمیته مرکزی کومهله و یا کمیته مرکزی حزب قرار نگرفته است.

باید یک برنامه زمانبندی شده برای ایجاد سازمانهای مشخص حزبی در طول مدت معین داشت. بالاخره ما باید بدانیم که برای مثال در طول یکسال آینده در کدام شهرها و مراکز تجمع و کار کارگران کانونهای حزبی باید بوجود بیاید.

باید به امر سازماندهی حزبی در شهرها نیرو و توجه کافی را اختصاص داد. این کار رهبری کومهله است و نه یک ارگان ستادی. کمیته مسئول سازماندهی در شهرها باید مهم ترین جزء تقسیم کار درونی کمیته مرکزی را تشکیل بدهد.

باید نیروی زیادی برای برقراری ارتباط مستقیم و غیر مستقیم فعالین حزبی و رهبران کارگری در شهرها با کمیته رهبری کومهله صرف شود. نقش رادیو و نشریات در سازماندهی تشکیلاتهای شهر باید بدقت معلوم شود. جزوات و نشریاتی که باید در شبکه های حزبی مورد استفاده قرار بگیرند باید تهیه شوند و غیره.

مساله دیگر مساله عضویت کارگران در حزب ماست. تا کی قرار است کومهله سازمان فعالین نظامی و علنی اش باشد؟ آیا سه سال متوالی سازماندهی مراسم باشکوه اول ماه مه و مبارزات مداوم کارگری که عموما بطور غیر رسمی تحت نام کومهله صورت میگیرد نباید بما ثابت کرده باشد که در آنسوی اردوگاهها، آنجا که توده عظیم کارگران در یک جامعه واقعی کار و مبارزه میکنند تعداد کثیری عضو داریم؟ آیا زمان آن نرسیده که این اعضاء "منتظر سازماندهی"، کسانی که منتهاست دوره "پیش عضویت شان" را باسر بلندی در کارگاه و کارخانه و در صف اعتراض گذرانده اند در درون حزب ما جای بگیرند و در میان دهها نماینده تشکیلات علنی در کنگره دو تا نماینده هم آنها بفرستند؟ آیا آنها که هر اول ماه مه شهر سنج را دست خالی بکنترل در میاورند و شعار "آزادی، برابری، حکومت کارگری" میدهند، اعضاء طبیعی و صالح حزب نیستند؟

سازماندهی حزبی در شهرهای کردستان عرصه ایست که بنظر من تا امروز حتی صورت مسائل آن هم بدرستی مطرح نشده. قدرت عظیم کومهله در شهرها، چیزی که دشمنان ما از هم اکنون در مقابل آن بدست و پا افتاده اند، بیشکل و دست نخورده در انتظار لحظه ای است که ما بالاخره از نزدیک بینی

سیاسی و ناباوری ای که گریبانمان را گرفته است خلاص شویم.

طرح و حل و فصل این مسائل نیازمند یک بذل توجه جدی از جانب رهبری کومهله به امر سازماندهی در شهرهاست که متاسفانه امروز شاهد آن نیستیم.

سازماندهی توده ای کارگران

اگر یک مورخ بخواهد بعدها تاریخ سوسیالیسم در ایران را بنویسد از یک نکته بشدت شگفت زده خواهد شد. رشد جنبش های سوسیالیستی و بالا گرفتن نفوذ احزاب کمونیستی، با هر خصوصیت ایدئولوژیکی و تعلق اردوگاهی، عموما مصادف با شکل گیری تشکل های توده ای کارگری، اتحادیه ها، شوراها و غیره، و افزایش نرخ اعتراضات کارگری است که مستقیما توسط کمونیست ها فراخوان داده و رهبری میشوند. اما در مورد ما تاریخ شاهد یک استثنا است. مورخین آینده تعجب خواهند کرد که چگونه ما توانستیم در طی دهسال مبارزه علنی و علیرغم نفوذ توده ای وسیعی که بدست آوردیم، از قرار گرفتن در راس یک اعتصاب اجتناب کنیم. چگونه توانستیم در طی این مدت نشانی از خود، بشکل تشکل های کارگری، رهبران شناخته شده جنبش اعتراضی و سنت های مبارزه متشکل کارگری و غیره، در درون جنبش کارگری بجای نگذاریم. این یک پراتیک معوج است که از نقطه نظر کمونیسم و انقلاب کارگری ایدا قابل توجیه نیست. اینگونه فعالیت ها قرار است مرکز ثقل کار هر تشکیلات کمونیستی باشد. ما دلایل این ناتوانی را در ابعاد ایدئولوژیکی، سیاسی و سبک کاری نقد کرده ایم. اما عمل کردن به آن مستلزم آن تغییر ریل اساسی است که بیشتر از آن صحبت کردم.

در کردستان محیط سیاسی برای پا گرفتن تشکل های توده ای کارگری و چفت شدن اعتراضات کارگری با حزب ما بسیار مساعد است. کارگر معترض در کردستان علی القاعده خود را دوستدار کومهله میداند، مبارزه تاکتونی ما تناسب قوای بهتری را برای جنبش اعتراضی در شهرها فراهم آورده است که در سایر نقاط ایران به اینصورت وجود ندارد. ما در سازماندهی جنبش کارگری با هیچ مانع جدی از چه از جانب سایر گرایشات و چه از جانب تشکل های دولتی روبرو نیستیم. تشکل های توده ای کارگری حتی اگر کاملا مستقل از تلاشهای ما تشکیل شوند بطور طبیعی از کومهله الهام میگیرند و تحت رهنمودهای آن کار میکنند.

ایجاد تشکل های کارگری با تبلیغ آنها میسر نمیشود. ما باید مستقیما دست بکار بشویم. اینکار به طرح های معین، تماسهای حضوری متعدد با فعالین جنبش کارگری، برخورد مداوم به موانع کار در هر مرحله و نقشه عمل مرحله بندی شده و زمانبندی شده برای کار دارد. متکی نبودن کومهله به یک سازمان حزبی در شهرها کار جدی در این عرصه را بشدت دشوار میسازد. فعالیت کارگری مستلزم حضور در محل و برخورد زنده به موانع روزمره کار است. بعلاوه کسی که میخواهد پا به این عرصه بگذارد باید شناخت دقیقی از نوع تشکل هائی که باید ایجاد شود و موقعیت مبارزاتی بخش های مختلف

کارگران در مناطق و صنایع در کردستان داشته باشد.

مبارزه در اشکال قانونی

یک خلاء جدی در کار ما فقدان بعد قانونی مبارزه است. سازماندهی سیاسی و توده ای بدون شرکت در عرصه مبارزه قانونی مقدور نیست. این را باید قدری توضیح بدهم.

اولاً منظور از مبارزه قانونی مبارزه در محدوده قوانین مدون و استفاده از نهادهای رسمی نیست. بلکه منظور اشکالی از مبارزه و تشکلهای مبارزاتی است که در یک شرایط غیر انقلابی و در تناسب قوای معین در طول دوره ای توسط دولت بورژوازی تحمل میشود. مبارزات اتحادیه همبستگی در لهستان، اتحادیه های کارگری در آفریقای جنوبی، مجامع عمومی کارگری در ایران امروز همه اشکالی از مبارزه قانونی را بدست میدهد. ممکن است در هر مقطع در قوانین موجود ماده و تبصره کافی برای زدن و بستن ارگانها و شخصیت های مبارزه قانونی مردم وجود داشته باشد. اما دولت برای اجتناب از یک بحران سیاسی و بی ثباتی و غیره از اجرای این مقررات احتراز کند.

ثانیاً، عبارت "مبارزه قانونی" شکل مبارزه را مد نظر دارد و نه هدف آن را. برای یک هدف معین میتوان به اشکال قانونی و غیرقانونی مبارزه کرد. هدف مبارزه قانونی لزوماً تصویب قوانین نیست، هرچند در این یا آن مبارزه این میتواند مطرح باشد، بلکه تحمیل و رسمیت بخشیدن به مصالحات معین و یا وضعیت اجتماعی معینی است. یک اتحادیه میتواند برای رسمیت یافتن خود تلاش کند. کارگران یک بخش ممکن است برای لغو فلان مقررات و یا آزادی فلان کارگر و سرکار برگزین دیگری بکوشند و همه اینها را در چهارچوب یک مبارزه علنی و قانونی جلو ببرند.

ثالثاً، در هیچ جامعه ای ما صرفاً مبارزه زیر زمینی و غیرقانونی را شاهد نیستیم. همواره این وجوه مبارزه را با هم و در کنار هم میبینیم. نکته مهم اینست که در سیستم سوسیالیسم خرده بورژوازی مبارزه قانونی بعنوان مبارزه مسالمت آمیز و سازشکارانه رد و تحقیر میشود و در کشورهایی که این نوع سوسیالیسم بر جنبش چپ سیطره دارد، بعد قانونی مبارزه تماماً بدست احزاب لیبرال و رفرمیست بورژوازی میافتد و مبارزه قانونی رسماً به سازشکاری و رفرمیسم تنزل مییابد. کمونیسم کارگری مکان مهمی به اشکال قانونی مبارزه میدهد. مبارزه قانونی میتواند در محتوای سیاسی خود بسیار رادیکال باشد و جزء ارگانیک از کل مبارزه طبقاتی کارگران را تشکیل بدهد. مهم یافتن شکل های اصولی مبارزه قانونی و درک قانونمندی های این مبارزه است. جنبش انقلابی در آفریقای جنوبی و همینطور مبارزات توده ای زحمتکشان نوار غزه و کرانه غربی تا حدود زیادی از این اشکال قانونی سود جسته اند و در محتوا نیز حتی جنبش را نسبت به اهداف اعلام شده مبارزه غیرقانونی تاکتونی رادیکال تر کرده

اند. یک نمونه برجسته مبارزه رادیکال قانونی اول ماه مه های کارگران سنندج است.

رابعاً، این خاصیت مبارزه قانونی در سیستم های استبدادی است که دچار افت و خیز و عروج و افول قرار بگیرد. مبارزه قانونی بدفعات مورد حمله سرکوبگرانه قرار میگیرد. اما وجود دو بعد قانونی و غیر قانونی در مبارزه کارگری باعث میشود که دوره اوج مبارزه قانونی مقدمات رشد تشکل و مبارزه زیرزمینی را فراهم میسازد و قدرتگیری جنبش حزبی و غیرقانونی کارگری به سهم خود باز شدن مجدد فضا برای دوره نوینی از مبارزه قانونی را تسهیل میکند. بنابراین اینکه "رژیم بالاخره نمیگذارد" بهانه بسیار ضعیفی برای کم ارزش جلوه دادن مبارزه قانونی است.

ما بدون آنکه بطور جدی دست بکار سازماندهی بعد قانونی مبارزه بشویم نمیتوانیم در شهرهای کردستان جنبش کارگری و توده ای را به جلو برانیم. اینجا عواملی وجود دارد که تماماً به نفع ما عمل میکند. کردستان یک جامعه حزبیت یافته و قطب بندی شده است. از پیش میتوان گفت که تمام حرکت ها و تشکل های قانونی که با بافت کارگری و یا با اهداف رادیکال یا به میدان بگذارند، نهایتاً بعنوان بازوی قانونی کومهله عمل خواهند کرد.

کومهله هم اکنون این موقعیت رهبری کننده را بدست آورده است. خطر بالا کشیده شدن اعتراض قانونی کارگری و رادیکال توسط عناصر ابن الوقت، تشکل های زرد دولتی و یا حتی حزب دموکرات بسیار اندک است. بعلاوه حرکت های قانونی در کردستان امروز لازم نیست از ابتدا سازش های زیادی را با مقررات موجود بپذیرند و یا برای ادامه کاری خود بیش از حد "جانماز آب بکشند" (هرچند که اگر چنین نیز نمیبود ما میبایست مراحل اولیه کار خود را حتی در تنگ ترین قالب های قانونی هم به جلو ببریم). و بالاخره، در شرایط ایران امروز و بویژه در اوضاع موجود در کردستان، مبارزه قانونی بناگزیر بسرعت جو جامعه را تحت تاثیر قرار میدهد و با هر مرحله رویارویی با دولت و بورژوازی از نظر مطالباتی و قدرت بسیج در فاز بالاتری قرار میگیرد. اگر درست عمل کنیم تلفیق مبارزه قانونی با مبارزه غیرقانونی که مستقیماً در ابعاد مختلف توسط خود حزب پیش برده میشود میتواند آن اعتلای سیاسی را که در بحث استراتژی ما از آن صحبت شده است بشدت محتمل سازد. اوضاع سیاسی ناپسامان رژیم اسلامی زمینه عمومی این امر را فراهم ساخته است.

چگونه باید مبارزه در بعد علنی و قانونی را توسط حزب سازمان داد؟ اینجا دیگر مساله تماماً به درک قانونمندی های مبارزه قانونی بر میگردد که باید در فرصت دیگری از آن صحبت کرد. اما یک نکته را میتوان تاکید کرد. شرط لازم هر نوع مبارزه علنی و توده ای وجود یک رهبری عملی حاضر در صحنه است. مبارزه قانونی باید این رهبری را داشته باشد. رهبران این جنبش ها افرادی هستند که به نوع کاری که بر عهده شان قرار گرفته است واقفند و حساسیت آن را میشناسند اینها

شخصیت های مبارز سر شناسی هستند که حد و مرز فعالیت خود را میشناسند، میتوانند در یک متن قانونی برای بسیج و اعتراض توده ای آژیوتاسیون کنند، تناسب قوا را بدرستی میشناسند، امنیت خود را با محبوبیتشان در میان مردم، با جلب اعتماد آنها به شرافت سیاسی و عملی خود و با تشخیص دامنه معقول اعتراض و تهییج در هر مقطع حفظ می کنند. این شخصیت ها هم اکنون در کردستان وجود دارند و باز هم در دل مبارزات اعتراضی توده ای افراد جدیدی پا بمیدان میگذارند. بدون این افراد کار قانونی پا نمیگیرد. وظیفه ماست که به اینها نزدیک شویم، برنامه مشترک برای کار بریزیم، نوع رابطه مان با آنها را با دقت و حساسیت تعریف کنیم و فضا را برای کار آنها باز نمائیم. دیر یا زود فشار اعتراض توده ای در کردستان تشکل ها و شخصیت های مبارزه در بعد قانونی را به جلو خواهد راند. اگر میخواهیم این وجه مبارزه اصولی جلو برود، به پیدایش آلترناتیوهای سازشکارانه و لیبرالی در برابر کمونیسم در کردستان منجر نشود و به مثابه جزئی از استراتژی انقلاب کارگری عمل کند، خود ما باید امروز دست بکار شویم و خود را با نیازهای این مبارزه تطبیق بدهیم. مبارزه قانونی چه در جنبش کارگری به معنی اخص کلمه و چه در مبارزه سیاسی توده ای بطور کلی یک شرط حیاتی پیشروی است.

سازماندهی اعتراض توده ای

حول این فعالیت حزبی و توده ای کارگری تازه میتوان کل جنبش اعتراض سیاسی در کردستان را سازمان داد و رهبری کرد. در بحث کنگره ششم درباره استراتژی حزب در کردستان، اهمیت این وجه فعالیت را در مبارزه ما تصریح و تاکید شده است. این مبارزات هم اکنون در اشکال گوناگونی جریان دارد که تاثیر سیاسی ما بر آنها زیاد است و تاثیر عملی و تشکیلاتی ما بسیار کم. حال آنکه در تحلیل نهائی هم این مبارزات است که کمر رژیم را در کردستان خواهد شکست و مبارزه مسلحانه ما هم نهایتاً با خدمت کردن به آن ارزش خود را پیدا میکند. آنچه در این مورد باید گفت کمابیش همانهاست که در بخش جنبش اعتراضی کارگران و مبارزه قانونی به آن اشاره کردم. اینجا فقط یک نکته را راجع به سازماندهی جوانان اضافه میکنم. البته میدانم که با اشاره به این مساله چه ریسکی را دارم تقبل میکنم. چراکه اگر من حزب را درست شناخته باشم این احتمال وجود دارد که در انتهای دوره بعد، تمام آنچه که درباره فعالیت کمونیستی و کارگری باید در دستور بگذاریم تحت الشعاع همین یک نکته راجع به فعال کردن جوانان قرار بگیرد و سازماندهی شهر به سازماندهی تحرک ضد رژیمی جوانان شهری تنزل پیدا کند. با اینحال چون این یک عرصه بهرحال مهم و کارساز در تنگ کردن فضای کردستان برای رژیم اسلامی است بهتر است به آن اشاره کنم. حزب ما در مقیاس سراسری هنوز آن اتوریته سیاسی عمومی را بدست نیاورده است که بتواند نسخه ای برای اعتراض جوانان بطور کلی پیشنهاد کند. بعلاوه در مقیاس کل ایران "جوانان" بخودی خود موقله سیاسی تعریف شده ای را تشکیل نمیدهند. کردستان از این لحاظ فرق میکند. اینجا از این لحاظ بیشتر به فلسطین شبیه است. جوانان کردستان یک سمپاتی عمومی به

اپوزیسیون در کردستان و بطور مشخص به کومله بعنوان یک نیروی رزمنده، پیشرو و نماینده مبارزه با عقب ماندگی دارند. در این شرایط نفس اینکه جوانان و دانش آموزان بدانند کومله چه مکانی برای تحرک اعتراضی آنها قائل است و مشخصا انجام چه اقداماتی را از آنها انتظار دارد میتواند موجبات یک موج مبارزاتی وسیع را بوجود بیاورد. ما باید حتی مساله ایجاد رسمی و یا غیر رسمی یک سازمان جوانان و یا برنامه ها و نشریاتی برای آگاهگری و سازماندهی در میان جوانان و بسیج مبارزاتی آنها را بررسی کنیم. باید کمپین هایی را در نظر گرفت که میتواند این قشر را فعال کند. در عین حال، تاکید میکنم، فعالیت ما در شهرها باید تماما حول جنبش کارگری شکل بگیرد و تابع نیازهای این جنبش باشد. به تحرک در آمدن سایر بخش های جامعه تحت رهبری کومله نباید تصویر کومله بعنوان تشکیلات انقلابی کارگران کردستان را مخدوش نماید.

رهبری

هیچیک از این اقدامات بدون تغییر جدی در خصوصیات رهبری کومله و روش آن در قبال توده های کارگر و زحمتکش و در قبال کل مردم کردستان امکانپذیر نیست. رهبری کومله باید رهبری شناخته شده و تثبیت شده توده ها باشد در اعتراض خودشان، و نه سخنگوی بازوی مسلح جنبش در کردستان. باید به رهبر همان اعتراضی تبدیل شود که توده های زحمتکش دارند میکنند. رهبری کومله باید سخنگوی یک آلترناتیو فراگیر اجتماعی و نماینده تغییرات روشن و ملموس در زندگی توده زحمتکشان باشد. رهبری کومله باید آن مرجعی باشد که در تحلیل نهایی اعتراضات کارگری و تشکل های کارگری از آن تبعیت میکنند. رهبران علنی و عملی این تشکل ها باید در رهبری کومله جمعی وارد، صاحب نظر و مجرب در مبارزه توده ای را ببینند. کسانی را که شالوده عالیترین نهادهای قدرت انقلابی در فدای کردستان را تشکیل میدهند. ما در این جهت پیش رفته ایم، اما هنوز کافی نیست. رهبری ما هنوز بیشتر از هر چیز مدیر و رئیس تشکیلات خویش است. کارگران کرد نیاز به کسانی دارند که در عالیترین سطح با جنبش و انقلاب کارگری و با دقایق و مراحل پیشروی آن تداعی میشوند. کارگر کرد هم باید مانند بورژوازی کرد شخصیت هایی را داشته باشد که بعنوان رهبران و سیاستمداران کارآموده در سطح سراسری با آرمانها و جنبش آنان تداعی میشود. این با رهبری ای که در امور تشکیلاتی غرق میشود بدست نیاید. این مستلزم روشی از فعالیت برای رهبران است که ما تا امروز کمتر شاهد بوده ایم. رهبری سراسری کارگران باید سخنگوی افق های عمومی در جنبش باشد. بر بنیادهای طبقاتی کارگران تاثیر بگذارد، جامعه و تاریخ معاصر را برای آنها مفهوم سازد، و بیش از هر چیز نماینده کل اعتراض کارگری و سخنگوی کارگران در تمام نقاط عطف تعیین کننده و مقاطع حساس مبارزه باشد. نگاهی به مشغله ها و روش زندگی سیاسی رهبری ما نواقص کار ما را در این عرصه بوضوح عیان میکند.

موقعیت پس از ختم جنگ ایران و عراق

قبل از اینکه به وجوه مهم دیگری در فعالیت تشکیلات در کردستان بپردازم (نظیر مبارزه مسلحانه، تبلیغ سراسری، تربیت کادرها و غیره) لازم است به بحث اوضاع پس از ختم جنگ ایران و عراق و تاثیرات آن بر دورنمای کار حزب در کردستان باز گردم. چراکه این ابعاد فعالیت، در شکلی که ما تا کنون سازمانشان داده ایم، رابطه مستقیمی با مساله استقرار و جغرافیای فعالیت ارگانهای کومله دارند.

همانطور که گفتیم ختم جنگ ایران و عراق شرایط جدیدی را برای کومله، با تعریف متعارف و تشکیلاتی آن، بوجود میآورد. از نظر سیاسی ختم جنگ ایدا به معنای تحول نامساعدی که تجدید نظر در مبانی و مفاد استراتژی مصوب کنگره ششم را ایجاب کند نیست. کاملا برعکس، ختم جنگ اوضاع بسیار مناسبی را برای تسریع تحول کومله به سازمان حزبی دربرگیرنده کارگران کرد و رهبر مبارزه کارگری و توده ای بوجود آورده است. ختم جنگ برای جنبش اعتراضی کارگری گشایش جدی ای بوجود آورده است که نشانه های آن هم اکنون حتی در مقیاس سراسری مشهود است. قطع جنگ یک مطالبه سیاسی ما بوده است. در زمینه کار نظامی و مبارزه مسلحانه ممکن است چنین بنظر برسد که باید دست به تجدید نظرهایی زد. اما چنین تجدید نظری صرفا میتواند جنبه ای فنی داشته باشد و به کل مساله ضرورت و مطلوبیت مبارزه مسلحانه و حفظ و گسترش موجودیت کومله بعنوان یک سازمان حزبی مسلح و در گیر در مبارزه مسلحانه با رژیم اسلامی مربوط نمیشود.

ختم جنگ برای دیدگاه محدود نگرانه ای که کومله را در اردوگاهها و در روش زندگی و مبارزه موجودش خلاصه میکند میتواند به دو نتیجه مشخص منجر شود. اول استنتاج به اصطلاح "تسلیم طلبانه" که با ختم جنگ دورنمای انقباض و محدودیت فعالیت کنونی کومله را میبیند و لذا، از آنجا که این برای او کل موجودیت کومله و تنها روش زندگی سیاسی آن است، به یاس و پوچی میرسد. استنتاج دیگر استنتاج به اصطلاح "رزمنده" است که همین مشاهدات را دارد ولی از روی عشق به کومله و از روی تعهد به مبارزه، و باز از آنجا که برای او کومله همین است که میبیند و لاغیر، ترجیح میدهد عواقب عملی ختم جنگ را در ذهن خود تخفیف بدهد و یا راهی برای حفظ وضع موجود در چهارچوب محدودیت های احتمالی بیابد. این حکم که "پیش بینی ما در مورد اینکه پروسه صلح بیش از اینها طول میکشد درست از آب در آمد"، در واقع دلداری ای است که جناح "رزمنده" این دیدگاه بخود میدهد و فراموش میکند که پروسه صلح بهرحال چه دیر و چه زود به فرجام میرسد و در آن مقطع، در غیاب یک دیدگاه ثالث که راه واقعی برای پیشروی کومله بگشاید، رزمنده ما بناگزیر خود را در موقعیت تسلیم طلب امروزی خواهد یافت.

من هر دو این قطب ها را دقیقا از آنجا که آینده ای را که کومله باید بسوی آن حرکت کند

نمایشانسد و وضع موجود را تنها شکل موجودیت سیاسی و نظامی ما قلمداد میکنند رد میکنم. مستقل از جنگ ایران و عراق و ختم آن، به حکم کنگره های پنجم و ششم کومله و کنگره دوم حزب، کومله میبایست تحولات جدی در مرکز ثقل و شیوه فعالیت خود بوجود آورد. با ختم جنگ و محدودیت هایی که این امر ولو فعلا به تدریج بر کار ما میگذارد این تغییر روش بسیار مبرم تر شده است. طول کشیدن پروسه صلح برای ما میبایست فرجه و فرصت بازیافته ای باشد برای آنکه این تحولات را عملی کنیم و نه مستمسکی برای به تعویق انداختن و طفره رفتن از آن. مستقل از وجود و یا ختم جنگ ما به این نتیجه رسیدیم و به زبان دهها قطعنامه و مقاله و سخنرانی اعلام کردیم که کومله در یک موقعیت انتقالی بسر میبرد که باید سریع تر طی شود، کومله باید از بازوی رادیکال جنبش مسلحانه به سازمان حزبی و فراگیر کارگران کردستان تحول یابد. امروز نباید اجازه داد که تلاش موجه برای حفظ وضع موجود در برابر محدودیت ها به مقاومت عقب مانده و ناموجه در برابر سیر تحول حیاتی کومله میدان بدهد. نگرانی اصلی ما اینست که با ختم جنگ ایران و عراق و با تقویت شدن گرایش به حفظ وضع موجود، کومله گام به گام دستخوش انقباض و محدودیت شود تا جایی که دیگر حتی امکان و ابزار کافی برای گام گذاشتن به عرصه هایی که کنگره ششم طرح کرده است را نداشته باشد. بنابراین ما ضرورت تغییر روش ها و آرایش و جغرافیای فعالیت کومله را از ختم جنگ در نمیآوریم. بلکه میرمیت دست بکار شدن را با توجه به فرصت محدودی که در اختیارمان است تاکید میکنیم.

اجازه بدهید درباره هر یک از اجزاء این بحث به اختصار توضیحی بدهم.

جغرافیای فعالیت کومله

در سطح کلی هدف باید ایجاد یک کومله داخل کشوری باشد. قطعا رفقای ما امروز لفظ "داخل" را با درجه ای اغماض بکار میبرند. داخل به معنی درست کلمه یعنی داخل جغرافیای سیاسی ایران و بطور مشخص شهرها و محل زیست و کار طبقه کارگر ایران. به این معنی تردید نیست که اساس فعالیت کومله باید در داخل ایران متمرکز شود. اگر بناست با طبقه کارگر در ایران کار کنیم، باید در ایران تشکیلات داشته باشیم و باید این تشکیلات داخل کشوری ستون فقرات حزب ما را تشکیل بدهد. ممکن است اعتراض شود که "انتقال" اعضاء و کادرهای موجود کومله به داخل عملی نیست. من نیز چنین بحثی ندارم. بحث من اینست که بخش اعظم کومله هم اکنون در داخل ایران هست و رادپوری ما هر روز دارد فعالیت های این بخش را گزارش میکند. مساله بر سر سازماندهی این بخش بعنوان جزئی رسمی و ارگانیک از حزب ماست. من دارم از سازماندهی کارگری و عضویت کارگری حرف میزنم. رهبری ما باید بالاخره وظایف خود را نسبت به این بخش از حزب به رسمیت بشناسد و درهای حزب را بروی آن باز کند. مستقل از مساله جنگ و صلح ایران و عراق، اگر روی این مساله خم نشویم و حزلمان را در داخل کشور و در درون طبقه

نسازیم، حرفی از تحقق برنامه و استراتژی مان نمیتواند در میان باشد.

مبارزه مسلحانه

میدانم که آنچه گفتم هنوز پاسخ سوال را آنگونه که واقعا برای رفقای ما مطرح است نمیدهد. فرمول بندی سوال هرچه باشد مساله حساس برای خیلی ها سرنوشت مبارزه مسلحانه، اردوگاهها و ارگانهای مستقر در آن در اوضاع پس از ختم جنگ است. نظر من درباره جایگاه و دورنمای مبارزه مسلحانه همانست که در پلنوم ماقبل کنگره ششم با کمیته مرکزی کومهله مطرح کردم و در اسناد "استراتژی ما در کردستان" و "ملاحظات درباره فعالیت نظامی ما در دوره کنونی" نوشته ام که به تصویب کنگره ششم کومهله رسیده است. ما مبارزه مسلحانه خود علیه جمهوری اسلامی را از جنگ دو دولت استنتاج نکرده ایم و هرگز مطلوبیت تداوم آن را به تداوم این جنگ مربوط نکرده ایم. اعلام جنگ ما به جمهوری اسلامی در کردستان بر سر جایش است. خصلت مسلح حزب ما دستاورد مهمی است که با محدود شدن دامنه عمل نظامی مان در آن تجدید نظر نمیکنیم، ما فشار نظامی و حتی در بدترین حالت پتانسیل یک اعمال فشار نظامی در کردستان را جزء مهمی از سیاست خود در کردستان قرار داده ایم. حتی بسیار قبل از ختم جنگ، در واقع با کشیده شدن جنگ به کردستان در مقطع کنگره پنجم، ما تاکید کردیم که ولو با حفظ حضور نمایشی نیروی مسلح مان پیوستگی مبارزه مسلحانه را بمنظور آمادگی سیاسی و عملی برای گسترش سریع این جبهه از مبارزه در شرایط مساعد تر حفظ میکنیم. ما از پیش تاکید کرده ایم که مبارزه مسلحانه یک تاکتیک و روش مبارزاتی ماست که با تشخیص خود به آن دست برده ایم و به تشخیص خود درباره دامنه و ابعاد آن تصمیم میگیریم. با همه این تبصره ها، و با تاکید مجدد بر اینکه کومهله اساسا باید به اعتبار فعالیت سیاسی و تشکیلاتی خود در شهرها و کانون های کارگری و با رهبری جنبش اعتراضی در کردستان تعریف شود، هیچگونه تجدید نظری را در تبیین کنگره ششم درباره مبارزه مسلحانه ضروری نمیدانم.

اتفاقا بحث من اینست که این سبک کار و آرایش موجود کومهله است که امکانات ما را برای داشتن یک نیروی نظامی زنده، قابل مانور و ادامه کار کاهش داده است. اگر اردوگاههای ما در داخل خاک عراق نه در برگیرنده کل موجودیت رسمی کومهله، بلکه صرفا محل استقرار و آموزش نیروهای رزمی ما بود، امروز ابهام بسیار کمتری در مورد چند و چون تداوم مبارزه مسلحانه حتی در شرایط محدودتر از این میداشتیم. در نوشته فوق الذکر در مورد مبارزه مسلحانه حتی به این نکته اشاره شده است که اندازه و قدرت عمل نیروی رزمی ما در همین مرحله استراتژیک میتواند چند برابر این باشد.

اردوگاه چه میشود

بطور قطع مادام که دولت عراق این امکان را در اختیار ما میگذارد ما باید در عراق اردوگاه داشته باشیم. مساله بر سر نوع فعالیتی است که میتواند از طریق این اردوگاهها (یا بقول رفقا

"داخل") انجام شود و مکانی که در کل آرایش و تقسیم کار حزبی ما دارند. به اعتقاد من اردوگاههای ما باید اساسا در برگیرنده چند فعالیت اصلی ما باشند. اول، آموزش و استقرار نیروی رزمی، دوم، آن بخش از فعالیت رادیویی ما که بدلائل فنی و یا سیاسی باید در همان منطقه باقی بماند و سوم، برخی ارگانهای تخصصی، مانند واحدهای ارتباطی با شهرها، مرکز پزشکی و مشابه آنها. کومهله، بمثابه یک کلیت سیاسی، نباید اردوگاه نشین باشد و با اردوگاه تداعی شود. ما باید در پاسخ این سوال که در خاک عراق چه دارید بتوانیم به روشنی بگوئیم که آنجا محل استقرار پایگاهی نیروهای رزمی ما، رادیوهای ما و برخی سازمانهای فنی و تخصصی ماست. بدیهی است که متناسب نیازهای این بخش ها باید یک سلسله مراتب و شبکه حزبی مانند فرماندهی نظامی کومهله در منطقه، مسئولین سیاسی و مروجین و مربیان نیروی پیشمرگ در همین اردوگاهها سازمان یافته باشند. مابقی فعالیت ما دیگر باید با توجه به نقشه عمومی فعالیت سیاسی ما جایی باشند که با وظیفه سیاسی ای که به آنها سپرده شده است خوانائی دارد.

شاید این مساله برای رفقای ما که اردوگاههای کنونی ما را مشابه اردوهای ما در اطراف بوکان و در آلان و غیره میپندارند قابل هضم نباشد. مگر نه اینست که کل فعالیت ما از این اردوگاهها رهبری و سازماندهی میشود؛ اما تفاوت زیادی میان ایندو وجود دارد. اینجا بحث بر سر حق حاکمیت و حد و مرز "داخل و خارج" است. در ایران رهبری و ارگانهای مرکزی ما در مناطقی سازمان داده شده بود که تحت کنترل خود ما بود. مرزهای حاکمیت جمهوری اسلامی مستقیما به مناطق تحت کنترل ما محدود میشد. از نظر حقوقی و واقعی نیز ما یک نیروی اپوزیسیون ایرانی بودیم که با اتکاء به قدرت نظامی خود در خاک ایران فعالیت میکردیم و رهبری و ارگانهای خود را در خاک ایران سازمان داده بودیم. اما امروز، طی یک روند تدریجی که مراحل بینابینی مختلفی را شامل میشد، به مرحله ای رسیده ایم که امکان استقرار ارگانهای ما در منطقه ای است که تحت حاکمیت یک دولت ثالث قرار دارد و ما طبعاً این حق حاکمیت را پذیرفته ایم. به این معنا (و در واقع به هر معنای دیگر)، ما دیگر ارگانهای خود را در خارج کشور سازمان داده ایم. فاصله جغرافیایی چیزی را در این میان تعیین نمیکند. "کمی انطرف تر" از ماکو اتحاد شوروی قرار گرفته است. اگر حزب ما بهرحال ارگانهای مرکزی و رهبری خود را از ایران خارج کرده است آنوقت باید دیگر به کل امکانات این خارج نگاه بکند و نیروی خود را بنحوی سازمان بدهد که نه فقط از نظر فنی بلکه از نظر سیاسی و ادامه کاری مبارزاتی بهترین نحوه استقرار را داشته باشد. همانطور که گفتم برای نیروی نظامی و رادیویی ما بهترین جا همانجاست. اما برای رهبری سیاسی و اجرایی کومهله، برای کل سازمان مرکزی و حرفه ای کومهله، این حکم دیگر ابدا صادق نیست.

رهبری کومهله

بنظر من تنها آن بخشی از رهبری کومهله باید در اردوگاههای مستقر در خاک عراق باقی بماند که مستقیما وظیفه فرماندهی و آموزش نیروی نظامی، سرپرستی فرستنده رادیویی و اداره ارگانهای تخصصی محدود مستقر در محل به آن سپرده شده است. رهبری سیاسی کومهله، مانند هر سازمان سیاسی جدی در اپوزیسیون ایرانی، اگر نمیتواند بطورزیر زمینی و یا در مناطق پایگاهی در خاک ایران مستقر شود، باید به پایتخت های سیاسی اروپا منتقل شود. صحبت بر سر رفاه و شرایط بهتر زیستی برای فعالیت رهبری نیست. صحبت حتی صرفا بر سر امنیت و ادامه کاری هم نیست. این یک تصمیم سیاسی است. محل استقرار یک رهبری حزبی معنای سیاسی مهمی دارد. رهبری حزب توده از تهران به ارزروم عقب نمیشیند، بلکه به شوروی میروند. در طول بیش از یک قرن اروپای غربی به کانون انقلابیونی تبدیل شده است که در کشور خود امکان ماندن و فعالیت ندارند. از انقلابیون روسیه که علیه تزارسیم مبارزه میکردند تا رهبری جنبش های استقلال طلبانه و توده ای در آسیا و آفریقا در ۴۰ سال اخیر، همه دوره های کم و بیش طولانی فعالیت خود را از اروپا پیش برده اند. من موقعیت جغرافیایی کنونی رهبری کومهله را بسیار نامناسب میدانم. انتقال رهبری کومهله به خارج نه یک عقب نشینی امنیتی بلکه یک پیشروی سیاسی است و باید کاملا علنی و با اعتماد به نفس انجام شود.

از این گذشته اکنون دیگر منطقه استقرار رهبری کومهله برای انجام وظایف این رهبری، بخصوص اگر بناست به شیوه ای که گفتم کار کند مناسب نیست. رهبری کومهله نباید تحرک، امکان ارتباط برقرار کردن با شاخه های مختلف فعالیت و استقلال عمل خود را از دست بدهد. فقط بعنوان یک نمونه، کسی که میخواهد دست به سازماندهی کارگری در شهرهای کردستان بزند امکانات در اروپا بسیار وسیع تری برای تماس سیاسی و عملی با موضوع کار خود خواهد داشت.

و بالاخره، پلنوم ها، کنگره ها و جلسات وسیع و عالی تشکیلاتی کومهله باید در محل استقرار رهبری سیاسی کومهله در خارج انجام گیرد.

رادیوها

بدیهی است فرستنده های رادیویی ما از نظر فنی باید در همانجا بمانند. اما بخش زیادی از کار تحریریه و تهیه کنندگی رادیو ها میتواند و باید برای حفظ ادامه کاری و تبدیل اردوگاه داخل ما به اردوگاه رزمی در خارج کشور صورت بگیرد. اگر دورنمای ما اینست که احتمال اینکه دیر یا زود رادیوهای ما بسته شوند کم نیست، آنگاه از مدتها پیش از این میبایست انرژی خود را صرف پایه ریختن ابزارهایی میکردیم که بتوانند این خلاء را پر کنند. رهبری ما به رادیویی ما گره خورده است. بستن رادیو در شرایط کنونی یعنی ساکت شدن رهبری ما و قطع همین تماس یکجانبه اش با توده مردم. ما نیاز به نشریه ای داریم که ارگان رهبری کومهله باشد و از هم اکنون جای خود را در میان زحمتکشان کردستان باز کند. باید شبکه های تکثیر و توزیع این نشریات در شهرها بوجود آیند. باید نویسندگان آن آمادگی بدست

نیا



نشریه دفتر کردستان حزب
حکمتیست (خط رسمی)

www.hekmatist.com

سردبیر: وریا نقشبندی

verya.naksh@gmail.com

تلگرام حزب

[@HekmatistXateRasmi](https://t.me/HekmatistXateRasmi)

فیسبوک حزب

[Facebook.com/HekmatistX](https://www.facebook.com/HekmatistX)

راديو نينا

Radioneena.com

اینستاگرام راديو نينا

[Instagram.com/radioneena/](https://www.instagram.com/radioneena/)

تماس با خرب

دبیر خانه: هساره ابراهیمی

dabirxane@hekmatist.com

دبیر کمیته مرکزی: آذر مدرسی

azar.moda@gmail.com

دبیر تشکیلات خارج کشور: امان کفا

aman.kafa@gmail.com

دبیر دفتر کردستان حزب: سهند حسینی

Sahand.sabet@gmail.com

سایت آرشیو

آثار منصور حکمت

Hekma.public-archive.net

ارگانهای تخصصی پیرامون آن در اروپا جای میگیرند. این تنها شکلی است که در این دوره میتوانیم موقعیت سیاسی خود را در کردستان حفظ کنیم، ادامه کاری خود را تضمین کنیم، و به وظایف مهمی که در این دوره در برابر ما قرار گرفته است بپردازیم.

به چند نکته اینجا باید اشاره کنم. ممکن است گفته شود "کوچک کردن اردوگاه معنای عملی و یا سمبلیکی در رابطه با حزب دموکرات دارد. اندازه اردوگاه ما نباید زیادی کوچک شود". بحث من بر سر اندازه اردوگاه ما نیست. بلکه بر سر ماهیت آن و جایگاه آن در کل کار ماست. با این وجود تصور میکنم بهتر است این مساله را با تقویت کمی و کیفی نیروی رزمی مان در اردوگاهها حل کنیم. اردوگاه ما میتواند ایدا کوچک نشود مشروط براینکه مصوبات کنگره ششم اجرا شود. من کاملاً معتقدم که ما باید نیروی نظامی زیادتاری را در این دوره جذب کنیم و اردوگاههای بزرگ نظامی داشته باشیم. اما اردوگاه نظامی دیگر باید اردوگاه نظامی باشد و نه شهرکی که از رهبری و کادرها نیروی مسلح تا پناهندگان و تبعیدیانی که ما سرپرستی شان را بر عهده گرفته ایم در خود جای داده است. فعال سیاسی ما باید جایی کار کند که ظرفیتها و توان سیاسی او را فعال میکند.

نکته دیگر اینست که بخش مهمی از مقاومت در برابر این طرح یک مقاومت اخلاقی به اعتقاد من عقب مانده و محدود نگرانه است که حزب دموکرات هم به آن دامن میزند. برای ما "صحنه مبارزه" کردستان و جنبش کارگری در کردستان است. در واقع تنها راه "ترک صحنه" توسط کومهله پذیرش این فشارهای اخلاقی و قبول محدودیت گام به گام کل کومهله در اردوگاههای محدود و محصور است. ما یک حزب سیاسی هستیم که بهر طریق که لازم بدانیم و با هر آرایشی که صلاح بدانیم باید ادامه کاری سیاسی خود و پیشبرد وظایف خود را تضمین کنیم. بحث تعلق به آب و خاک و غیره میتوانست در مقطع عقب نشینی از آن مطرح باشد که همانجا هم پاسخ خود را گرفت.

خلاصه کنم: هرکس باید امروز به این سوال پاسخ بدهد که برای وظایف روشنی که کنگره ششم در برابر ما قرار داده است چه باید کرد. نحوه استقرار تشکیلات علنی کومهله و سرنوشت اردوگاه کومهله صورت مساله نیست بلکه موضوعی است که باید در متن پاسخگویی به سوال اصلی ما پاسخ گیرد. پاسخ ما روشن است. اوضاع سیاسی و اجتماعی و موقعیتی که کومهله تا هم اکنون بدست آورده است ما را در موقعیتی بسیار مساعد برای انجام وظایف تاریخساز در قبال طبقه کارگر در کردستان قرار داده است. اقدامات ما معلوم است و باید با سرعت و قاطعیت به اجرا درآید.

بیاورند، باید ارتباط این نشریه با خوانندگان برقرار شود، خبر و گزارش دریافت کنند. اما خلاء رادیو صرفاً با اشکال دیگر تبلیغی پر نمیشود. رادیو امروز تنها شکل ابراز وجود رهبری ما در شهرها و در میان کارگران کردستان است. رادیو دارد بر فقدان یک سازمان حزبی وسیع در شهرها و در درون طبقه کارگر سرپوش میگذارد و بخش از بار آنرا بدوش میکشد. در غیاب رادیو دیگر همین هم از کف میروند. کلید فعالیت ما در این دوره همانطور که گفتیم ایجاد یک سازمان حزبی در درون ایران است که تبلیغ و ترویج و سازماندهی را در سطح محلی و حضوری جلو میبرد. این را میتوان و باید ساخت و تنها در چنین صورتی است که با حذف امکانات رادیویی کومهله ضایعات اساسی متحمل نخواهد شد.

در مورد آینده رادیو بعلاوه فکر میکنم باید در صدد تهیه طرح هائی بود که در صورت ممانعت از کار رادیویی بنام حزب و بنام کومهله ما بتوانیم در اشکال دیگری و تحت نام نهادهای سیاسی غیر حزبی رابطه رادیویی خود را توده مردم حفظ کنیم. گرفتن امکان استقرار یک رادیوی خبری برای اپوزیسیون ایرانی و یا فلان کمیته و کمپین معین میتواند مقدور باشد.

سایر ارگانها

در مورد سایر ارگانها، نظیر تکش، انتشارات، مدرسه های حزبی و غیره هم بحث من مشابه همانست که گفتیم. در مورد تک تک اینها باید نشست و با توجه به مجموعه مسائل و اصل استقلال عمل و ادامه کاری دراز مدت تشکیلات کردستان تصمیم گرفت.

به این ترتیب خلاصه حرف ما درباره جغرافیای فعالیت و استقرار کومهله این است: کومهله باید دیگر بطور جدی خود را با فعالیت داخل کشوری اش معنی کند. مبارزه مسلحانه بعنوان یک تاکتیک و یکی از جبهه های مبارزه تنها در صورت در جای درست خود قرار میگیرد. جغرافیای استقرار ارگانهای ما باید با توجه به نقشه های فعالیت ما و دورنمای ادامه کاری آنها تعیین شود. تنها آن ارگانهائی که حضورشان در خاک عراق شرط حیاتی ادامه کار آنهاست باید در اردوگاههای ما مستقر شوند. آن بخش از تشکیلات ما که در خاک عراق مستقر است تنها باید یک جزء تشکیلات ما محسوب شود و این منطقه جایگاه طبیعی و رسمی کومهله در کلیت آن قلمداد نشود. رهبری کومهله باید ضمن گماردن بخشی از اعضاء خود برای سرپرستی فعالیت هائی که از طریق خاک عراق انجام میشود، خود رسماً و علناً به مراکز مناسب برای استقرار رهبری سازمانهایی سیاسی اپوزیسیون ایرانی در اروپا منتقل شود. ماحل این پروسه این خواهد بود که بدنه اصلی تشکیلات کومهله در داخل شهرهای کردستان ایران خواهد بود، سازمان نظامی کومهله و رادیوهای ما در مناطق پایگاهی در خاک عراق مستقر خواهند شد و رهبری سیاسی کومهله و

نه قومی نه مذهبی زنده باد هویت انسانی